

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)؛ ج 5؛ ص 829

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 829

جزء پنجم [نامه‌ها]

نهج البلاغه عصاره گفتار پیغمبران و بیان کننده اسرار حقائق قرآن کریم و نجات دهنده گمراهان و گرفتاران است، خونریزی، تبهکاری، ستمگری، و دورویی، خود خواهی، بدبختی از جهانیان دور نمی‌شود، آشتی آسایش، دادگری، یگانگی، نیکبختی در جهان پایدار نمی‌گردد مگر به پیروی از گفتار و کردار امیر المؤمنین (علیه السلام) که نمونه از آنرا سید شریف رضی (علیه الرحمه) در کتاب مقدس نهج البلاغه گرد آورده، و چون در آن از آنچه مربوط به زندگی و آسایش بشر است چیزی فروگذار نشده، بزرگواری و نیکبختی عمل کننده را ضامن است.

این گفتار استواری روی پایه‌های عقل و علم بوده لاف و گزاف نیست، اگر باور ندارید با برجستگان و دانایان خود در مجلسی گرد آمده در آن تأمل و اندیشه نمائید تا حقیقت آنرا دریابید.

هر که طالب خیر و نیکوئی و آسایش و خوشی است بایستی نهج البلاغه را سر مشق قرار دهد، پس بدبخت آن بزرگ و پیشوایی که این کتاب را مطالعه نکرده باشد، و درمانده آن زمامدار و رئیس قومی که بدستور آن عمل نماید، و حیران و سرگردان مردمی که از پیشوایانی پیروی کنند که کردارشان با گفتار نهج البلاغه دو تا است، و نیک‌بخت کسانی که چهار جزء از ترجمه و شرح آنرا بدقت مطالعه و عمل نموده اینک به دریافت جزء پنجم نائل می‌گردند، زیرا تمام نکات لازمه را ما (بطور اختصار که در خور همگان است و به زبان ساده که همه از آن بهره می‌برند) گوشزد کرده‌ایم، و این نکته در نزد اهل علم و دانش آشکار می‌باشد، امید است سخنی بر خلاف رضاء و خوشنودی خدا و رسول در آن نوشته نشده باشد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 830

و در پیشگاه باب مدینه علم علی علیه السلام پذیرفته گردد، و روز رستخیز سبب آمرزش گناهانم شود، اللهم اختم عملی بأحسنه، و اجعل ثوابی منه الجنة برحمتک، (امین یا رب العالمین) العبد الفانی علی النقی (فیض الإسلام) الأصفهانی آل محمد الدیباج 1368 هـ.

(2000) در این باب جمع آوری شده از نامه‌های سرور و مهتر ما امیر المؤمنین، علیه السلام (که) به دشمنان و زمامداران شهرهایش (نوشته) و بآن پیوسته میشود قسمتی از عهد و پیمانهای آن بزرگوار بکار گردانانش و سفارشها (اندرزها) ی او باهل بیت و یارانیش.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 831

(2001)

1 (2001) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است باهل کوفه در بین راه هنگامیکه از مدینه (برای جنگ با طلحه و زبیر و پیروانشان) ببصره می‌رفت

(چون به ماء العذیب رسید این نامه را برای اهل کوفه نوشت و آنان را از سبب کشته شدن عثمان آگاه ساخته بکمک و یاری خود طلیب و آنرا بوسیله حضرت امام حسن و عمار ابن یاسر فرستاد):

(1) از بنده خدا علی امیر المؤمنین بسوی اهل کوفه که یاری کنندگان بزرگوار و از مهتران عرب می‌باشند.

(2) پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من شما را از کار عثمان (و سبب کشته شدن او) آگاه می‌سازم بطوریکه شنیدن آن مانند دیدن باشد (تا کسانی از اهل کوفه که در آن واقعه نبودند مانند آنان باشند که بودند و دیدند) مردم بعثمان (بر اثر کارهای ناشایسته) زشتیهایش

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 832

را نموده ناسزا گفتند و من مردی از هجرت کنندگان بودم که (با پیغمبر اکرم از مکه به مدینه برای صلح و آسایش آمده و از فتنه و فساد و خونریزی بیزار بوده دوری می‌جستم، و) بسیار خواستار

خوشنودی مردم از او بوده، و کمتر او را سرزنش می‌نمودم (همواره او را پند و اندرز داده و بتغییر کردار دعوت می‌کردم) و (لکن) آسانترین روش طلحه و زبیر در باره او تند روی و آهسته‌ترین سوق دادنشان سخت راندن بود (هرگز او را نصیحت نکرده، بلکه همیشه درصدد بر پا نمودن فتنه و تباہکاری بودند، از اینرو مردم را از دور و نزدیک گرد آورده به کشتن او ترغیب می‌نمودند، چنانکه زبیر می‌گفت: او را بکشید که دین شما را تغییر داده، و عثمان هنگام محصور بودن در خانه خود می‌گفت: وای بر طلحه که او را چنین و چنان رعایت نمودم و اکنون در صدد ریختن خون من برآمده است) و ناگهان عائشه بی‌تأمل و اندیشه در باره او خشمناک گردید (برای اینکه عثمان بیت المال را به خویشاوندان خود اختصاص داد بر آشفت و مردم را به کشتنش وادار نمود و گفت: اقتلوا نعثلا، قتل الله نعثلا یعنی شیخ احمق و پیر بی‌خرد را بکشید خدا او را بکشد، و نعثل نام یهودی دراز ریشی بوده در مدینه که عثمان را باو تشبیه نموده، روایت شده روزی عثمان بالای منبر رفته و مسجد پر از جمعیت بود، عائشه از پس پرده دست بیرون آورد و نعلین و پیراهن پیغمبر اکرم را بمردم نمود و گفت: این کفش و پیراهن رسول خدا است که هنوز کهنه نگشته و تو دین و سنت او را تغییر دادی، و سخنان درشت بیکدیگر گفتند) (3) پس (طلحه و زبیر و عائشه مردم را به کشتن او ترغیب نمودند، و گروهی برای کشتنش آماده شده او را کشتند (بنا بر این باید از ایشان خونخواهی نمود، نه آنکه آنان در صدد خونخواهی بر آیند) و مردم بدون اکراه و اجبار از روی میل و اختیار با من بیعت نمودند (پس سبب مخالفت طلحه و زبیر و پیروانشان با من و بر پا نمودن فتنه و آشوب چیست؟!)).

(4) و بدانید (بر اثر فتنه انگیزی طلحه و زبیر و عائشه) سرای هجرت (مدینه) از اهلش خالی گشته، و اهلش از آن دور شدند (من ناچار از آنجا خارج شدم) و مانند جوشیدن دیگ به جوش و خروش آمده (بسبب هرج و مرج آرامش و آسایش آن از بین رفت) بر مدار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 833

(دین یعنی امام علیه السلام) تباہکاری رو آورد، پس بسوی سردار و پیشوای خود شتاب کنید (او را کمک و یاری نمائید) و برای جنگ با دشمنان (طلحه و زبیر و پیروانشان) بکوشید اگر خدا بخواهد.

(2002)

2 (2002) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است باهل کوفه (که از آنان) پس از فتح و فیروزی (از جنگ) بصره (قدر دانی نموده)

1 : خدا بشما اهل کوفه از جانب خاندان پیغمبرتان پاداش دهد نیکوتر پاداشی که به فرمانبران و سپاسگزاران نعمت و بخشش خود می‌دهد که (دستور ما را) شنیدید و (از آن) پیروی نمودید، و (برای یاری دین) دعوت شدید و پذیرفتید (تا آنکه دشمنان خدا را شکست داده از پا در آورديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 835

(2003)

3 (2003) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است که آنرا به شریح ابن حارث که از جانب آن بزرگوار قاضی بوده نوشته

(در زیان دل بستن دنیا و دارائی آن، شریح مردی بود کوسج که مو در رو نداشت، و عمر ابن خطاب او را قاضی کوفه قرار داد، و در آن دیار بقضاء و حکومت شرعی مشغول بود، امیر المؤمنین علیه السلام خواست او را عزل نماید اهل کوفه گفتند: او را عزل مکن، زیرا او از جانب عمر منصوبست، و ما با این شرط با تو بیعت نمودیم که آنچه ابو بکر و عمر مقرر

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 836

نموده‌اند تغییر ندهی، و چون مختار ابن ابی عیبده ثقفی بمقام حکومت و امارت رسید او را از کوفه بیرون نموده بدهی که ساکنین آن یهود بودند فرستاد، و چون حجاج امیر کوفه گردید او را به کوفه باز گردانیده با اینکه پیر مرد سالخورده‌ای بود امر کرد بقضاء مشغول گردد، او بجهت خواری که از مختار دیده بود درخواست نمود تا او را از قضاء عفو نماید، حجاج پذیرفت، خلاصه هفتاد و پنج سال قاضی بود فقط دو سال آخر عمر کنار ماند، و در سن یک صد و بیست سالگی از دنیا رفت) روایت شده که شریح ابن حارث که از جانب امیر المؤمنین علیه السلام قاضی بود در زمان خلافت آن حضرت خانه‌ای را به

هشتاد دینار خرید، این خبر که بامام رسید او را طلبید و فرمود: 1 بمن خبر رسیده که تو خانه‌ای را به هشتاد دینار خریده و برای آن قباله نوشته و در آن چند تن را گواه گرفته‌ای، شریح عرض کرد یا امیر المؤمنین چنین بوده است، راوی گفت: حضرت باو نگاه شخص خشمگین نموده فرمود:

2 ای شریح بدان بزودی نزد تو می‌آید کسی (عزرائیل) که قبالات را نگاه نکند، و از گواहत نپرسد تا اینکه ترا از آن خانه چشم باز (حیران و سرگردان، یا کوچ کننده) بیرون برد، و از همه چیز جدا به گورت بسپارد، 3 پس ای شریح بنگر مبادا این خانه را از مال غیر خریده باشی، یا بهای آنرا از غیر حلال داده باشی که در این صورت زیان دنیا و آخرت برده‌ای!! (زیرا اگر از مال غیر و حرام خریده باشی در دنیا بهره‌ای که باید نمی‌بری و در آخرت هم گرفتار عذاب خواهی بود) 4 آگاه باش اگر وقت خرید خانه پیش من آمده بودی برای تو قباله‌ای مانند این قباله (که در زیر بیان میشود) می‌نوشتم که بخرید این خانه بیک درهم چه جای بالاتر (هشتاد دینار) رغبت نمی‌کردی، و قباله اینست:

5 این خانه‌ای است که خریده بنده خوار و پست از مرده‌ای که (کسیکه حتما خواهد مرد، و از خانه‌اش) بیرون شده برای کوچ (به خانه آخرت) از او خانه‌ای را در سرای فریب (دنیا) که جای نیست شوندگان و نشانه تباه گشتگان است خریده، و این خانه دارای چهار حد و گوشه است: حد اول به پیش‌آمدهای ناگوار (خرابی، بیماری، گرفتاری، دزدی) منتهی میشود، و حد دوم بموجبات اندوهها (مرگ عزیزان، از دست رفتن خواسته و سرمایه‌ها) و حد سوم

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 837

به خواهش و آرزوی تباه کننده، و حد چهارم بشیطان گمراه کننده، و درب این خانه از حد چهارم باز میشود.

6 این شخص فریفته به خواهش و آرزو چنین خانه را از این شخص بیرون شده برای مرگ خرید به بهای خارج شدن از ارجمندی قناعت و داخل شدن در پستی درخواست و خواری (زیرا قناعت و بی‌نیازی را از دست دادن گرفتاریها و سختیهای در بردارد که موجب ذلت و خواری است، پس در واقع بهای خانه‌ای که محل احتیاج و نیاز نبوده خروج از عز قناعت و شرافت و آبرو و دخول در ذلت خواهش و سختی و گرفتاری است) 7 و بدی و زبانی را که باین خریدار در آنچه خریده از فروشنده برسد (و

موجب ضمان باشد یعنی زبانی که فروشنده وادار بدادن عوض باشد) پس بر (ملک الموت که) تباه سازنده نفسهای پادشاهان، و گیرنده جانهای گردنکشان، و از بین برنده پادشاهی فرعونها مانند کسری (پادشاهان ایران) و قیصر (پادشاهان روم) و تبع (پادشاهان یمن) و حمیر (فرزندان حمیر ابن سبأ ابن یسحج ابن یعرب ابن قحطان که صاحب قبیله بودند) و کسانی که دارائی بر دارائی افزوده و آنرا بسیار نموده، و آنانکه (ساختمانها) بناء کرده و بر افراشته و زینت داده و بیاراسته، و ذخیره گردانیده، و خانه و باغ و اثاثیه جمع نموده و به گمان خود برای فرزند در نظر گرفته‌اند است، که همه آنها (فروشنده و خریدار) را بمحل باز پرسی و رسیدگی بحساب و جای پاداش و کیفر بفرستد، زمانیکه فرمان قطعی (بین حق و باطل و بهشتی و دوزخی از جانب خدای تعالی) صادر شود، و (در قرآن کریم س 40 ی 78 است: **و لقد أرسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك** یعنی چون «روز رستخیز» فرمان خداوند سبحان رسد بحق و راستی حکم شود، و) در آنجا تباهکاران زیان برند، 8 عقلی که از گرفتاری خواهش (نفس اماره) رها باشد و از وابستگی‌های دنیا سالم ماند بر (درستی) این قباله گواه است (و اما کسیکه بدنیا دل بسته و در دست هوای نفس اسیر و گرفتار است این سخنان را باور نمی‌کند، و بر طبق آن گواهی نخواهد داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 838

(2004)

4 (2004) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به بعضی از سرداران لشکر خود

(عثمان ابن حنیف انصاری که از جانب امام علیه السلام و حکمران بصره بوده، و شمه‌ای از سرگذشت او در شرح خطبه یک صد و هفتاد و یکم گذشت، او را بجنگ با دشمن در صورت اطاعت نکردن از اوامر می‌فرماید):

1 پس (از آنکه اصحاب جمل «طلحه و زبیر و عائشه و پیروانشان» ببصره رسیده آماده جنگ شدند، عثمان ابن حنیف نامه‌ای بامام علیه السلام برای آگاه نمودن از منظور آنان نوشت، و جمله‌ای از نامه‌ای که حضرت در پاسخ او نوشت اینست:) اگر به سایه اطاعت و فرمانبرداری برگشتند (دست از تباهکاری کشیده خواستار آسایش شدند) آن همان است که ما دوست می‌داریم، و اگر کارها ایشان را به دشمنی و

نافرمانی کشاند (آماده جنگ شدند) پس با کمک کسیکه فرمان ترا می برد برخیز (جنگ کن) با کسیکه فرمانت را نمی برد، و با کسیکه پیرو تو می باشد بی نیاز باش از آنکه از یاری تو خودداری می نماید، 2 زیرا کسیکه بکاری مائل نباشد نبودنش بهتر از بودن و نشستنش سودمندتر از برخاستن است (چون شخص بی میل بکار که از روی اجبار اقدام نماید ممکن است راز خود را آشکار سازد و دیگران از او پیروی نموده از کار باز مانند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 839

(2005)

5 (2005) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است با شعث ابن قیس

(که شمه ای از حال او در شرح خطبه نوزدهم گذشت) و او (از جانب عثمان) حکمران آذربایجان بود (و آذربایجان ایالتی است در شمال غربی ایران دارای شهرها و ده های بسیار که مهمترین شهر و مرکز آن تبریز است، خلاصه چون امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عثمان زمام امور را بدست گرفت اشعث بجهت کارهای ناشایسته خود می دانست که امام علیه السلام او را عزل خواهد نمود ترسناک بود، حضرت برای آگاهی او بحفظ اموال آذربایجان بعد از خاتمه جنگ جمل نامه ای باو ست):

1 عمل (و حکمرانی) تو رزق و خوراک تو نیست (72)، ترا حکومت نداده اند تا آنچه بیابی از آن خود پنداشته بخوری) ولی آن عمل امانت و سپرده ای در گردن تو است (که بایستی آنرا مواظبت نموده در راه آن قدمی بر خلاف دستور دین بر نداری) و خواسته اند که تو نگهبان باشی برای کسیکه از تو بالاتر است (تو زیر دست امیری هستی که ترا حافظ و نگهبان قرار داده و ولایتی بتو سپرده که آنرا از جانب او مواظبت نمائی، پس)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 840

2 ترا نمی رسد که در کار رعیت بمیل خود رفتار نمائی (پیش از آنکه بتو دستور دهند کاری انجام دهی) و نمی رسد که متوجه کار بزرگی شوی مگر با اعتماد امر و فرمانی که بتو رسیده باشد، و در دستهای تو است مال و دارائی از مال خداوند بی همتای بزرگ، و تو یکی از خزانه داران آن هستی تا آنرا بمن

سپاری، و امید است من بدترین والیها و فرماندهها برای تو نباشم (بلکه این دستور سود دنیا و آخرت ترا در بر دارد) و درود بر آنکه شایسته درود است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 841

(2006)

6 (2006) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه

(که آنرا بوسیله جریر ابن عبد الله بجلی بشام فرستاده، و در آن صحت و درستی خلافت خود را اثبات و بیزاریش را از کشتن عثمان اظهار فرموده):

1 کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند (آنها را بخلافت گماشتند) بهمان طریق با من بیعت کرده عهد و پیمان بستند (زام امور را بدست من دادند) پس (به عقیده شما که خلافت از جانب خدا و رسول تعیین نشده بلکه به اجماع امت برقرار می‌گردد، و مردم اجماع کرده ابو بکر و عمر و عثمان را خلیفه قرار دادند، همان اشخاص مرا برای خلافت تعیین نمودند، بنا بر این) آنرا که حاضر بوده (مانند طلحه و زبیر) نمی‌رسد که (جز او را) اختیار کند، و آنرا که حاضر نبوده (مانند تو) نمی‌رسد که (آنرا) نپذیرد، 2 و مشورت (در امر خلافت به عقیده شما) حق مهاجرین (کسانی که از مکه به مدینه آمده و به پیغمبر اکرم پیوستند) و انصار (آنانکه در مدینه به آن حضرت ایمان آورده یاریش نمودند) می‌باشد، و چون ایشان گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضاء و خوشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی بسبب عیب جوئی (از خلیفه مانند نسبت دادن معاویه کشتن عثمان را باو) یا بر اثر بدعتی (وارد ساختن آنچه در دین روا نیست مانند نقض عهد و پیمان شکنی طلحه و زبیر و پیروانشان) از فرمان ایشان (کاری که آنان انجام داده‌اند) سر پیچید او را به اطاعت وادار نمایند، و اگر (پند و اندرز سودی نبخشید، و) فرمان آنها را نپذیرفت (به عقیده شما) با او می‌جنگند بجهت آنکه غیر راه مؤمنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد بآنچه که بآن رو آورده است.

3 و بجان خودم سوگند - ای معاویه - اگر بعقل خود بنگری (تأمل و اندیشه نمائی) و از خواهش نفس چشم پپوشی (بیجا سخن نگفته نخواهی کشتن عثمان را بهانه پیمان نبستنت با من قرار دهی) می‌یابی

مرا که از خون عثمان (کشته شدن او) بیزارتترین مردم بودم، و میدانی که من از آن دوری کرده گوشه گیری اختیار نمودم مگر آنکه (پیروی هوای نفس نموده) بهتان زده کشته شدن او را بمن نسبت دهی، و پنهان کنی آنچه را که بر تو آشکار می‌باشد، و درود بر آنکه شایسته درود است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 842

(2007)

7 (2007) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه

(که او را بر نوشتن نامه‌ای که بآن بزرگوار نوشته توییخ و سرزنش نموده، و نادانی و گمراهی او را گوشزد فرموده):

1 پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم از تو بمن رسید پندی که از سخنان گوناگون بهم پیوند داده و پیغامی آراسته‌ای (مطالبی بدست آورده در این مکتوب بهم پیوسته‌ای در صورتیکه ربطی بیکدیگر ندارند، چون ندانسته‌ای هر یک را کجا و چگونه بایستی بکار برد، از اینرو) بجهت گمراهی خود این نامه را ترتیب داده و بسبب بدی رأی و اندیشه آنرا فرستاده‌ای! 2 و نامه از کسی است که او را نه بینائی هست تا راهنمایش باشد، و نه زمامدار و جلوداری که به رستگاری سوقش دهد، هوای نفس (به چنین کاری) وادارش ساخته او هم پذیرفته، و گمراهی زمامدارش شده او هم پیروی نموده، پس (به این جهت) هذیان و یاوه بافته و بانگ بیهوده زده (سخنان نادرستی گفته که چیزی از آن مفهوم نمی‌شود) و گمراه گشته و اشتباه نموده (چنین سخنان ناشایسته نوشته).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 843

و قسمتی از این نامه است

(در اینکه تکلیف آنانکه با آن حضرت بیعت نموده با آنها که بیعت نکرده یکسان است):

(ای معاویه وظیفه مردم بصره و طلحه و زبیر و تو و اهل شام در موضوع بیعت و پیمان بستن با من یکسان است) 3 زیرا آن یک بیعت است که (مهاجرین و انصار را که اهل حل و عقد امت محمد صلی الله

علیه و آله می‌دانید گرد آمده بر آن اتفاق نموده‌اند، و هر بیعتی را که ایشان بر آن تصمیم بگیرند) رأی و اندیشه در آن دو تا نمی‌شود، و اختیار (رأی دیگر) در آن از سر گرفته نمی‌گردد (چنانکه در باره خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و بیعت با آنها چنین عقیده دارید، پس حاضر نمی‌تواند پیمان شکسته دیگری را اختیار نماید، و غائب را نمی‌رسد آنرا نپذیرد، بنا بر این) هر که پیمان شکسته از آن دست بردارد (بدین و آئین مسلمانان) طعن زننده است (پس باید با او جنگید تا به راهی که بیرون رفته باز گردد) و هر که در (پذیرفتن و نپذیرفتن) آن تأمل و اندیشه نماید منافق و دو رو است (زیرا تأمل او در رد و قبول به عقیده و سابقه عمل شما مستلزم آنست که در راه مؤمنین و وجوب پیروی از آن شک و تردید داشته و علاقه او از روی راستی و درستی نبوده است، چون اگر علاقه او از روی حقیقت بود بایستی بدون تأمل و درنگ آنچه را مؤمنین گرد آمده بر آن اتفاق نموده‌اند بپذیرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 844

(2008)

8 (2008) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به جریر ابن عبد الله بجلی هنگامیکه او را (بشام برای بیعت گرفتن) نزد معاویه فرستاده بود

(بجلی منسوبست به بجیله نام قبیله‌ای در یمن که به جدشان بجیله ابن ثمار ابن ارش ابن عمرو ابن الغوث نسبت داده می‌شدند، علمای رجال جریر را نکوهش نموده به روایت و گفتار او اعتماد ندارند، و می‌گویند: رسالت و پیغام بردن او از جانب امام علیه السلام برای معاویه اگر چه در اول امر به نیکوئی او گواهی می‌دهد ولی جدائی او از آن حضرت و ملحق شدنش به معاویه در آخر کار بدی او را ثابت می‌نماید «مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال بطور تفصیل بیان فرموده» خلاصه چون امام علیه السلام جریر را برای بیعت گرفتن از معاویه بشام فرستاد معاویه به بهانه‌ای جواب او را نداده امروز و فردا می‌نمود تا از مردم شام برای خود بیعت گرفت، و اصحاب آن حضرت که دانستند معاویه فرمان آن بزرگوار را اطاعت نخواهد نمود پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن گفتند:

مصلحت در آنست که آماده جنگ با مردم شام شویم، و امام علیه السلام پیش از جواب آوردن جریر پیشدستی بجنگ با مردم شام را صلاح نمی‌دانست، و سبب آنرا «چنانکه در سخن چهل و سوم گذشت» بیان فرمود، بنا بر این برای یکسره شدن کار این نامه را برای بیعت گرفتن از معاویه بجریر نوشت:

1 پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم نامه من که بتو رسید معاویه را وادار تا کارش را یکسره نموده به یک سو تصمیم گرفته آماده شود (سرگردانی را از خود دور نموده ترا معطل نداشته در بیعت کردن بهانه نجسته امروز و فردا نکند) 2 پس از آن او را مخیر ساز بین جنگ خانمانسوزی که مردم را از روی جبر و نگرانی از وطن و سامان خود آواره می‌سازد و بین صلح و آشتی که خواری در بردارد (چون آشتی دلیل بر ناتوانی است، در اینجا امام علیه السلام می‌خواهد بفهماند در هر دو صورت خواه جنگ

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 845

کند یا آشتی غلبه و فیروزی با آن حضرتست، و او را باین بیان تهدید می‌نماید) پس اگر جنگ اختیار نمود و پیمان امان را بسوی او بینداز، و اگر صلح و آشتی پذیرفت از او بیعت بگیر (بزودی وظیفهات را انجام داده مراجعت نما ما را چشم براه مگذار) درود بر آنکه شایسته درود است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 846

(2009)

9 (2009) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه

(در پاسخ نامه‌ای که برای آن بزرگوار فرستاده «و در آن درخواست نموده بود که کشندگان عثمان را تسلیم او نماید» نوشته و در آن فضل و بزرگواری و سبقت و پیشی خود را به اسلام و ایمان گوشزد او می‌فرماید):

1 پس (از آنکه مشرکین نگریستند که حبشه پناهگاه مسلمانان شد، و هر کدام از ایشان به آنجا می‌گریخت ایمن و آسوده می‌گشت و آنها که در مکه ماندند در پناه ابو طالب بودند، و اسلام آوردن

حمزه نیز آنان را تقویت نمود، انجمن بزرگی تشکیل داده و قبیله قریش همگان برگزین پیغمبر - صلی الله علیه و آله - همدست شدند، و ابو طالب که بر این اندیشه آگهی یافت بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 847

گرد آورده با زن و فرزند بدره کوهی که شعب ابو طالب گویند جای داد، و اولاد عبدالمطلب مسلمان و غیر مسلمانان برای حفظ قبیله و فرمانبری از ابو طالب از یاری پیغمبر اکرم خودداری نکردند جز ابو لهب که با دشمنان ساخت، و ابو طالب به همراهی خویشان بحفظ و نگهداری پیغمبر کوشیده هر دو سوی شعب یعنی دره کوه را دید بان گماشت، و بیشتر فرزند خود علی علیه السلام را بجای پیغمبر اکرم می‌خواستند، و حمزه شبها بگرد پیغمبر می‌گشت، چون کفار قریش این احوال را دیده دانستند به آن حضرت دست ندارند چهل تن از بزرگانشان در دار الندوة «نام موضعی در مکه که محل اجتماع بود» گرد آمده پیمان بستند که با بنی عبدالمطلب و بنی هاشم دوستی نکرده زن بایشان ندهند و نگیرند، و چیزی بآنان نفروخته و نخرند، و آشتی نکنند مگر وقتی که پیغمبر را بایشان بسپارند تا او را بکشند، و این پیمان را بر صحیفه‌ای نگاشته بر آن مهر نهاده آنرا به ام‌الجلال خاله ابو جهل سپردند تا نگاه‌دارد، و بعضی نقل کرده‌اند که آنرا بر در خانه کعبه آویختند، با این پیمان بنی هاشم در شعب ابو طالب محصور ماندند، و از اهل مکه جرأت نداشت با آنان داد و ستد نماید جز اوقات حج که جنگ حرام بود و قبائل عرب در مکه حاضر می‌شدند، ایشان هم از شعب بیرون آمده خوردنی از عرب می‌خریدند و برمیگشتند، و قریش این را نیز روا نداشته چون آگاه می‌شدند که یکی از بنی هاشم می‌خواهد چیزی خریداری نماید بهای آنرا بالا برده خودشان می‌خریدند، و اگر می‌دانستند کسی از قریش بسبب خویشاوندی با بنی عبدالمطلب خوردنی به شعب فرستاده او را آزار می‌رساندند، و اگر از آنانکه در شعب بودند کسی بیرون می‌آمد و بر او دست می‌یافتند او را شکنجه می‌کردند، و از اشخاصی که برای آنها خوردنی می‌فرستادند ابو العاص ابن ربیع هشام ابن عمرو و حکیم ابن خرام ابن خویلد برادر زاده خدیجه بودند، سه سال بدین گونه گذشت، و گاه فریاد کودکان بنی عبدالمطلب از گرسنگی بلند می‌شد

بطوریکه بعضی از مشرکین از آن پیمان پشیمان گشتند، و پنج تن از آنان: هشام ابن عمرو و زهیر ابن ابی امیه و مطعم ابن عدی و ابوالبختری و زمعه ابن الأسود با یکدیگر قرار گذاشتند که نقض عهد کرده پیمان بشکنند و قرارداد او را پاره کنند، بامدادی که بزرگان قریش در کعبه گرد آمده از این مقوله سخن پیش آوردند، ناگاه ابو طالب با گروهی از همراهان خود از شعب بیرون آمده به کعبه رو آورد و بین آنها نشست، ابو جهل گمان کرد که ابو طالب بر اثر رنجی که در شعب دیده شکیبایی را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 848

از دست داده و آمده که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - را تسلیم نماید، ابو طالب فرمود:

ای مردم سخنی گویم که بر خیر شما است: برادر زادهام محمد - صلی الله علیه و آله - بمن خبر داده که خداوند موریانه را بر نامه‌ای که پیمان را بر آن نوشته‌اید گماشته، آنچه در آن نوشته شده خورده فقط نام خدا را بر جا گذاشته، اکنون آن نامه را حاضر کنید اگر او راست گفته شما را با او چه جای سخن است از دشمنی با او دست بردارید، و اگر دروغ گوید او را تسلیم می‌نمایم تا بقتل رسانید، گفتند: نیکو سخنی است، پس رفتند و آن نامه را از ام‌الجللاس گرفته آوردند و گشودند همه آنرا موریانه خورده بود جز لفظ باسمک اللهم که در جاهلیت بر سر نامه‌ها می‌نگاشتند، و دست منصور ابن عکرمه نویسنده آن قرارداد شل شده بود، چون چنین دیدند شرمند شدند، پس مطعم ابن عدی نامه را پاره کرد و گفت: ما از این نامه ستم رسان بیزاریم، آنگاه ابو طالب به شعب باز گشت، روز دیگر مطعم ابن عدی به همراهی چهار تن دیگر از قریش با او همراه شده بودند به شعب رفته بنی عبدالمطلب را به مکه آورده و در خانه‌هاشان جای دادند، لکن مشرکین پس از بیرون آمدن حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - از شعب باز بنا بر عقیده نادرست خود چندان که توانستند از دشمنی با آن بزرگوار خودداری نکرده در آزار او کوشیدند، خلاصه در نامه زیر امام علیه السلام برای بیدار کردن معاویه از خواب غفلت باین سرگذشت اشاره نموده می‌فرماید: (قبیله ما (قریش) خواستند پیغمبر ما را بکشند، و ریشه ما را بر کنند (نابود نمایند) و غمها و اندوه‌ها برای ما پیش آوردند، و ناشایسته‌ها در باره ما بکار بردند، و ما را از آسایش و خوشی باز داشتند، و ترس و بیم را ویژه ما قرار دادند، و ما را به رفتن سوی کوه سخت (بی‌آب و علف شعب ابو طالب) بناچاری وادار نمودند (و در آنجا محصور کردند، در اول سال هفتم از بعثت پیغمبر اکرم) و آتش جنگ را برای ما افروختند، پس به خواست خداوند ما شر دشمن را از

پیغمبرش دفع کرده از حریم حرمت او دور نمودیم (نگذاشتیم آسیبی بآن بزرگوار برسد) 2 مؤمن ما (که به پیغمبر ایمان آورده بود مانند ابو طالب و حمزه) پاداش پشتیبانی نمودن از پیغمبر (رضاء و خوشنودی خدا) را می‌طلبید، و کار فرما (که اسلام نیاورده بودند مانند عباس و مطعم ابن عدی) بجهت خویشی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 849

(با آن حضرت آن بزرگوار را) حمایت و کمک می‌نمود، و (غیر از ما بنی هاشم) آنکه از قریش مسلمان شده بود ترس و بیمی که ما (از کفار و مشرکین) داشتیم نداشت برای سوگند و پیمانی که (با مشرکین) بسته، یا بجهت خویشی (با آنها) بود که او را از بیم و ترس باز می‌داشت، و او از کشته شدن ایمن و آسوده بود.

3 و چون (خداوند جنگ با مشرکین و دفع شر آنها را امر فرمود، و) کارزار سخت می‌شد که مردم (از بیم و ترس) باز می‌ایستادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را جلو وامی‌داشت، و بوسیله آنان یاران و لشگریانش را از داغی نیزه و شمشیرها حفظ می‌نمود، پس عبیده ابن حارث (ابن عبد المطلب پسر عموی آن حضرت) در جنگ بدر (نام چاهی که بدر نام نزدیک به مدینه در راه مکه کنده بود) کشته شد، و حمزه (عموی آن بزرگوار) در جنگ احد (نام کوهی است نزدیک مدینه) کشته گردید، و جعفر (برادر من) در جنگ مؤته (نام موضعی در اطراف شام) کشته شد، و کسیکه اگر می‌خواست نامش را ذکر می‌نمودم (امام علیه السلام) شهادت و کشته شدن (در راه خدا) را خواست مانند کشته شدنی که آنان خواستند (مرا نیز آرزوی شهادت و کشته شدن بود) و لکن عمر آنها زودتر بسر رسید، و مرگ کسیکه نامش را ذکر نکردم بتأخیر افتاد (پیغمبر مرا خبر داد که تو نیز کشته خواهی شد، چنانکه در سخن یک صد و پنجاه و پنجم اشاره فرمود) 4 پس (با این همه رنجها که برای نگهبانی پیغمبر اکرم و ترویج دین اسلام کشیدم) شگفتا از روزگار که در زمانی واقع شده‌ام که با من برابر میشود کسیکه برای یاری دین مانند من کوشش نکرده، و سابقه و پیشی گرفتن مرا در اسلام (ایمان بخدا و رسول) نداشته است چنان سابقه‌ای که کس بمانند آن دسترسی ندارد مگر آنکه ادعاء کننده‌ای (معاویه) ادعاء کند (در باره خود بگوید) آنچه را که من نمی‌دانم، و گمان ندارم که خداوند هم آنرا بشناسد (چون سابقه ایمان بخدا و رسول برای غیر من دیگری را نبوده تا خدا آنرا بشناسد) و بهر

حال حمد و سپاس مخصوص خداوند است (که مصلحت دانسته مانند ترا برابر من قرار دهد که بر خلاف حق و حقیقت آنچه که شایسته نیست ادعاء کنی).

5 و اما آنچه درخواست نمودی در باره فرستادن کشندگان عثمان بسوی تو، در این کار اندیشه نموده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 850

دیدم فرستادن ایشان بسوی تو و غیر تو از عهده من خارج است (زیرا عده آنان بیشمار و توانائیشان بسیار است، چنانکه در سخن یک صد و شصت و هفت اشاره نموده می فرماید: کیف لی بقوة و القوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لا نملکهم یعنی چگونه مرا توانائی «کشیدن انتقام از کشندگان عثمان» است و حال آنکه گروهی که «برای کشتن او» گرد آمدند در نهایت قدرت خود باقی هستند، بر ما تسلط دارند و ما بر ایشان مسلط نیستیم. بعد از آن او را تهدید نموده می فرماید: 6 سوگند بجان خودم اگر از گمراهی و دشمنی باز نایستی بزودی آنان را خواهی شناخت که ترا می طلبند و از این خواستتشان ترا در بیابان و دریا و کوه و دشت برنج نیندازند (به سراغ تو خواهند آمد) مگر آنکه این طلبیدن و خواستن ترا آزرده خواهد ساخت، و ملاقات و دیدن این زیارت کنندگان ترا شاد ننماید (بطوری به سراغ تو خواهند آمد که خواهی گفت: ای کاش من ایشان را نطلبیده بودم) درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه اینجا گفته: جائز نبود که امام علیه السلام بفرماید: و السلام علیک یعنی درود بر تو، زیرا آن حضرت معاویه را فاسق و گناهکار می دانست، و اکرام فاسق جائز و درست نیست از این جهت فرموده: و السلام لأهله یعنی درود بر آنکه شایسته آن است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 852

(2010)

10 (2010) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه

(که در آن از کردار زشت او را سرزنش نموده و اندرز داده و ترسانده است):

1 و چه خواهی کرد زمانیکه از (پیش روی) تو برداشته شود پرده‌های دنیایی که در آن هستی که خود را (برای دنیا پرستان) به آرایش کردن خوش نما جلوه داده، و به خوشگذرانیش فریب داده، ترا (به دوستی خود) دعوت نموده پذیرفتی، و پیشروت گشت دنبالش رفتی، و بتو فرمان داد پیروی نمودی (خلاصه چه خواهی کرد با مرگ و عذاب و کیفر گناهان) 2 و نزدیک است نگاه‌دارنده‌ای نگاهت دارد (مرگ رسیده آگاهت سازد) بر چیزی (عذاب و کیفری) که نجات دهنده‌ای نتواند رهایت نماید، پس (با این پیشآمد سخت از هوای نفس پیروی نکرده) از این کار (ادعای خلافتی که لایق آن نیستی) دست بردار، و خود را برای روز حساب و باز پرسى آماده ساز، و برای آنچه بتو می‌رسد (مرگ و سختیهای بعد از آن) دامن به کمر زن (چالاک شو) و گمراهان (مانند عمرو ابن عاص و مروان) را به گوش خود توانائی مده (سخنانشان را گوش نداده پیرو دستورشان مباش) و اگر چنین نکنی (این اندرز را نپذیری) ترا بآنچه که از خود غفلت داری آگاه سازم، تو فرو رفته در ناز و نعمتی (نعمت ترا سرکش گردانیده و از اینرو) شیطان در تو جای گرفته، و به آرزوی خود رسیده، و روان شده است در تو مانند روان شدن جان و خون (چنان بر تو مسلط است که کاری نکرده و سخنی نگویی مگر بدستور و فرمان او، پس از این در سرزنش او می‌فرماید): 3 و شما (بنی امیه) ای معاویه کی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید بدون سابقه خیر و نیکوئی و بی‌دارا بودن بزرگواری و ارجمندی؟ (پیش از این در امری

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 853

فضیلت و برتری نداشته‌ای که باعث شود ادعای خلافت و امارت نمائی) 4 و بخدا پناه می‌بریم از برقرار گشتن پیشینه‌های بدبختی (که شخص را پیرو شیطان و هوای نفس می‌سازد)! و ترا می‌ترسانم از اینکه همیشه فریب آرزوها خورده آشکار و نهانت دو گونه باشد (بترس از دنیا داری و نفاق و دو روئی. پس او را بجنگ تهدید نموده می‌فرماید): 5 و (مرا) بجنگ خواندی، پس مردم را به یک سو گذاشته خود بسوی من بیا و دو لشکر را از جنگ باز دار تا دانسته شود معصیت و گناه بر دل کدام یک از ما غلبه یافته، و پرده (غفلت) جلو چشم و بینائیش آویخته (مردم را بحال خود واگذار تا دانسته شود کدام یک برای خداوند شمشیر زده و در راه حق ایستاده و فرار نمی‌کنیم) 6 منم ابو الحسن کشنده جد تو (پدر

مادرت هند جگر خوار که عتبه ابن ربیعۀ باشد) و دائی تو (ولید ابن عتبه) و برادرت (حنظله ابن ابی سفیان) که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم، و (اکنون هم) آن شمشیر با من است، و با همان دل دشمنم را ملاقات میکنم، و دین دیگری اختیار نموده پیغمبر نو و تازه‌ای نگرفته‌ام (بر خلاف هیچیک از احکام اسلام رفتار نمی‌نمایم) و من در راهی هستم که شما با اختیار آنرا ترک نمودید و از روی اجبار بآن راه داخل شده بودید (گفتار و کردار من طبق احکام دین اسلام است که شما از اول امر با اختیار بآن نگر ویدید، و چون مجبور شدید ظاهراً ایمان آورده و در باطن کافر ماندید).

7 و به گمان خود آمده‌ای (از من) خونخواهی عثمان می‌نمایی با اینکه میدانی عثمان کجا کشته شده (چه کسانی او را کشتند) و اگر (در واقع) خونخواه هستی از آنجا (از اشخاصی که او را کشته‌اند مانند طلحه و زبیر و دیگران) خونخواهی کن، 8 پس مانند آنست که می‌بینم ترا که (خونخواهی او را بهانه نموده‌ای، بلکه) از جنگ فریاد و شیون نموده می‌ترسی که بتو دندان فرو برد (رو آورد) مانند فریاد کردن شتران از بارهای گران، و چنانست که می‌بینم لشگر ترا که بر اثر خوردن ضربتهای پیاپی و پیشآمد سخت که واقع خواهد شد و بر خاک افتادن پی هم از روی بیچارگی مرا بکتاب خدا دعوت میکنند (تا دست از جنگ بردارم، در بامداد لیلۀ الهیریر لشگر شام بدستور عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه‌ها زدند و از لشگر عراق صلح و آشتی درخواست نمودند، چنانکه در شرح خطبه سی و ششم گذشت،

ترجمه و شرح نهج البلاغۀ (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 854

و این جمله فرمایش امام علیه السلام از اخبار غیبیه است که پیش از وقوع به معاویه گوشزد می‌فرماید) و آن لشگر کافر بحق و انکار کننده هستند (که با من بیعت نکرده‌اند) یا بیعت کرده و دست برداشته‌اند (منافقین عراق که بعد از بیعت نمودن با حضرت نقض عهد کرده بشام نزد معاویه رفتند).

(2011)

11 (2011) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که لشگری را که بسوی دشمن فرستاده بود بآن

سفارش می‌فرماید

(و آن قسمتی از نامه ایست که در پاسخ نامه زیاد ابن نصر و شریح ابن هانی که هر دو از نیکان اصحاب امام علیه السلام بودند نوشته زمانیکه ایشان را با دوازده هزار تن از لشکر عراق برای جنگ با لشکر شام فرستاده در بین راه با یکدیگر مخالفت نموده هر کدام نامه‌ای به کوفه نزد آن بزرگوار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 855

فرستاده از دیگری شکایت نمودند، آن حضرت در پاسخ هر دو نامه‌ای نوشت که از جمله آن قسمتی است که دستور جنگ با دشمن را بآنان گوشزد می‌نماید):

1 پس هر گاه به دشمن برخوردید یا دشمن بشما برخورد باید لشکرگاه شما در جاهای بلند (تپه‌ها) یا دامنه کوهها یا کنار رودخانه‌ها باشد تا برای شما کمک بوده (از دسترسی آنان) جلوگیری باشد، 2 و باید جنگ شما (با دشمن) از یکسو یا دو سو باشد (زیرا لازمه جنگیدن از چند طرف پراکندگی و ضعف و شکست است) و برای خودتان در بلندی کوهها و لای تپه‌های مسطح پاسبانان و دیدبانان بگذارید تا دشمن بطرف شما نیاید از جائیکه می‌ترسید (مبادا بیاید) یا از جائیکه ایمن هستید (که از آنجا نمی‌آید، و ممکن است ناگهان از آنجا بیاید که دیدبانان آمدن دشمن را از دور دیده شما را آگهی می‌دهند تا درصدد جلوگیری بر آئید) و بدانید جلوداران لشکر دیدبانان ایشانند و دیدبانان جلوداران لشکر (چند تنی که جلو لشکر می‌روند) جاسوسان هستند (خلاصه باید چند تن جاسوس جلو و دیدبانان لشکر دنبال آنها و لشکر پس از ایشان بروند تا از کار دشمن آگاه بوده در هر موضوع دانسته اقدام نمایند) 3 و از جدا شدن و پراکندگی بپرهیزید، پس هر گاه (در مکانی) فرود آمدید همگی فرود آئید، و هر گاه کوچ نمودید همگی کوچ نمائید، و چون شب شما را فرا گرفت نیزه‌ها را (در اطراف خویش) گرداگرد (دائره مانند) قرار دهید (تا اگر دشمن شیخون زند وسائل دفاع در دسترس باشد) و خواب را نچشید (به خواب راحت نروید) مگر اندک یا مانند آب در دهان گردانیدن و بیرون ریختن (چرت بزید نه به آسوده بخوابید شاید دشمن بیدار و درصدد شیخون باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 856

12 (2012) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است بمعقل ابن قیس ریاحی

(که از یاران و شیعیان آن بزرگوار بوده) هنگامیکه او را (از مدائن) با سه هزار تن بسوی (لشگر) شام فرستاده که جلودار (سپاهیان) آن حضرت باشد (و در آن روش جنگ با دشمن را باو می آموزد):

1 بترس از خداوندی که ترا چاره‌ای نیست جز ملاقات (پاداش و کیفر) او، و ترا غیر از او پایانی نمی‌باشد (چون سر و کار تو جز با او نیست، پس برای رضاء و خوشنودی او جهاد کن و ترس و بیم بخود راه نداده از کشته شدن در راه او باکی نداشته باش) 2 و جنگ مکن مگر با کسیکه با تو بجنگد (زیرا جنگ با کسیکه نمی‌جنگد ستم است و شخص متقی و پرهیزکار ظلم بکسی روا ندارد) و در بامداد و پسین که هواء خنک است راه پیمایی کن، و در وسط روز (که هواء گرم است) مردم را (برای استراحت و آسایش) باز دارد و آهسته بران (شتاب مکن تا ناتوانان همراه توانایان بیایند) و در اول

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 857

شب راه مرو که خداوند آنرا (برای) آرامش و استراحت و آسودگی قرار داده نه کوچ کردن (چنانکه در قرآن کریم س 10 ی 67 می‌فرماید: **هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیہ و النهار مبصرًا، إن فی ذلک لآیات لقوم یسمعون** یعنی او است خداوندی که شب را برای شما بیافرید تا در آن آرامش یابید، و روز را روشن «تا بانجام نیازمندیها پردازید» و در آفرینش شب و روز برای گروهی که «سخنان حق را» می‌شنوند نشانه‌ها «ی توحید و یگانگی حق تعالی» است) پس در اول شب تن و مرکب را آسوده گذار، و چون پی بردی هنگامی را که سحر (پیش از بامداد) هویدا می‌گردد، یا هنگامی که بامداد آشکار میشود با برکت و نیکبختی که از جانب خدا می‌رسد روانه شو، 3 و هر گاه با دشمن روبرو شدی میانه لشگر خود بایست و به دشمنان نزدیک مشو مانند نزدیک شدن کسیکه می‌خواهد جنگ برپا کند، و از آنان دور مشو همچون دور شدن کسیکه از جنگ می‌ترسد تا آنکه فرمان من بتو برسد (زیرا شروع بجنگ پیش از رسیدن فرمان شاید شایسته نبوده زیان آن بیش از سودش باشد، و دور شدن هم موجب دلیری حریف گردد) 4 و باید پیش از خواندن آنان (را براه حق) و حجت تمام کردن کینه و دشمنی شما را بجنگ با ایشان وادار نسازد (زیرا جنگ از روی کینه و دشمنی برای هوا و هوس است نه اطاعت و

فرمانبری از خداوند، پس در این صورت اگر کسی کشته شود یا دیگری را بکشد گناهکار و معذب است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 858

(2013)

13 (2013) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بدو سردار (زیاد ابن نصر و شریح ابن هانی) از سرداران لشکرش

(زمانیکه ایشان ابو الأعور سلمی را که پیشرو لشکر معاویه بود با لشگری انبوه در سور الروم ملاقات نمودند و او و همراهانش را به پیروی امام علیه السلام دعوت کردند و آنها نپذیرفتند، پس سرگذشت را بحضرت نوشته توسط حارث ابن جمهان روانه داشتند، امیر المؤمنین علیه السلام که نامه ایشان را خواند مالک اشتر را طلبیده فرمود: زیاد و شریح بمن نامه‌ای نوشته و منتظر فرمان هستند باید بجانب آنها رفته بر آنان امیر و سردار باشی و زیاد را بر طرف راست و شریح را بر سمت چپ قرار داده تا من به خواست خداوند بزودی بتو برسم، و نامه‌ای بزیداد و شریح نوشته و آنها را به پیروی از مالک اشتر امر فرموده، و آنرا بتوسط حارث ابن جمهان که از یاران امام علیه السلام است روانه داشت، و صورت نامه اینست):

1 مالک ابن حارث اشتر را بر شما و پیروان شما امیر و فرمانروا گردانیدم، پس فرمان او را شنیده پیروی نمائید، و او را (برای خود) زره و سپر قرار دهید،² زیرا او از کسانی نیست که بیم سستی (ناتوانی) و لغزیدن (خطا کاری) و کندی از کاری که شتاب در آن با احتیاط و هوشمندی سزاوارتر است، و شتاب بکاری که کندی در آن نیکوتر است در او برود (مالک برای بدست آوردن رضاء و خوشنودی خدا کوشش داشته و هیچ گاه سستی بخود راه ندهد، و بیهوده سخن نگفته کاری انجام نخواهد داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 859

(2014)

14 (2014) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است به لشگر خود پیش از روبرو شدن با دشمن
(لشگر شام) در جنگ صفین

(که در آن راه فیروزی را بآنان نمایانده و از آزار رساندن به زنان نهی می‌فرماید):

1 با آنها (لشگر شام) نجنگید (شروع بجنگ ننمائید) تا اینکه ایشان جنگ با شما را آغاز نمایند، زیرا -
سپاس خدا را - که شما دارای حجت و دلیل هستید (چون آنان بر امام زمان خود یاغی گشته‌اند و جنگ
با آنها واجب است، چنانکه در قرآن کریم س 49 ی 9 می‌فرماید: **و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله فإن فاءت
فأصلحوا بينهما بالعدل وأقسطوا إن الله يحب المقسطين** یعنی اگر دو گروه از مؤمنین زد و خورد نمایند
بین آنها آشتی دهید، پس اگر یکی از آنها بر دیگری تعدی و ستم نمود «بصلح و آشتی تن نداد» با
گروهی که افزونی جسته و ستم میکند بجنگید تا بحکم خدا و دستور او رو آورند، پس اگر رو آوردند
بین آنها را بعدل و برابری آشتی دهید، و «در همه کارها» بعدل و راستی رفتار نمائید که خدا رفتار
کنندگان بعدل و راستی را دوست می‌دارد یعنی آنان را از رحمت خود بهره‌مند گرداند) و شروع نکردن
شما بجنگ با آنها تا اینکه آنان شروع بجنگ با شما نمایند (این روش) حجت و دلیل دیگری است برای
شما بر آنها (زیرا شروع آنها بجنگ مانند جنگ با خدا و رسول است بدلیل

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 860

آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: یا علی حربک حربی یعنی این علی جنگ با تو جنگ با
من است و کسیرا که با خدا و رسول جنگیده فساد و تباهکاری کند باید کشت، چنانکه در قرآن کریم
س 5 ی 33 می‌فرماید: **إنما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فسادا أن یقتلوا أو
یصلبوا أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أو ینفوا من الأرض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی
الآخرة عذاب عظیم** یعنی سزای آنانکه با خدا و رسول می‌جنگند و بفساد و تباهکاری در روی زمین
می‌کوشند آنست که کشته یا بدار کشیده شوند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود یا از شهری
بشهر دیگر آواره گردند که اینگونه کیفر در دنیا برایشان ذلت و خواری و در آخرت عذاب بزرگ بار
آورد. و در س 2 ی 194 می‌فرماید: **الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم**

فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا یعنی هر که بر شما ستم کند «در جنگ پیشدستی نماید» پس شما مانند همان ستمی که او بر شما روا داشته باو بنمائید، و از خدا بترسید، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است) 2 پس اگر (آنان شروع بجنگ نموده شما را بجنگ وا داشتند، و) بامر و خواست خداوند (برایشان) فرار و شکست روی داد گریخته را نکشید، و درمانده را زخمی نکنید، و زخم خورده را از پا در میاورید، و زنان را با آزار رساندن (بآنها) بر مینگیزانید هر چند دشنام به شرافت و بزرگواری شما داده به سرداران و بزرگانتان ناسزا گویند، زیرا نیروها و جانها و خردهای ایشان ضعیف و سست است، 3 ما (در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله) مأمور شدیم که از ایشان دست بداریم و حال آنکه مشرک بودند (پس در صورت اظهار اسلام حتما بایستی از تعرض بآنها خودداری نمود) و در زمان جاهلیت اگر مردی زنی را به سنگ یا چماق می زد بر اثر آن او را و بعد از او فرزندانش را سرزنش می نمودند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 861

(2015)

15 (2015) - امام علیه السلام هنگام برخورد به دشمن و آمادگی بجنگ (با خداوند مناجات و راز و نیاز نموده و از او یاری خواسته چنین) می گفت

1 : خدایا بسوی تو دلها (ی ما) گشوده گشته، و گردنها (مان) کشیده شده، و چشمها (مان) باز مانده، و پاها (مان) براه افتاده، و بدنها (مان) نزار گردیده است (از غیر تو چشم پوشیده و در اطاعت و بندگیت از همه چیز گذشته ایم، پس ما را یاری فرما تا رضاء و خوشنودی ترا بدست آوریم).

2 خدایا (با رفتن پیغمبرت از بین ما) دشمنی پنهان آشکار گشت، و دیگهای کینه ها به جوش آمد.

3 خدایا از نبودن پیغمبرمان و بسیاری دشمنان و پراکندگی خواهشها و اندیشه همامان بتو شکایت می کنیم (رنجش خود را از این مردم بتو اظهار می نمایم تا آنان را بکیفر رسانی، پس از اینرو از تو درخواست می کنیم آنچه را که حضرت شعیب بر اثر بد رفتاری امت از تو درخواست نمود و گفت «در

قرآن کریم س 7 ی 89 است: «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الفاتحین یعنی) پروردگار ما بین ما و دشمنانمان بحق حکم فرما (حق و راستی را بین ما نمایان ساز تا ایشان بفهمند کدام یک بر حق می‌باشیم) و تو بهترین حکم‌کنندگان هستی (که حق را نمایان می‌سازی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 862

1 (2016)

16 (2016) - امام علیه السلام هنگام جنگ (در باره زد و خورد با دشمن) بیاران خود می‌فرمود

: گریزی که در پی آن بازگشت، و شکستی که بعد از آن هجوم و حمله به دشمن است بر شما ناگوار نباشد (ننگ ندانید، چنانکه اعراب تصور میکنند، زیرا بسا مصلحت در گریز است تا دشمنان سنگرهایشان رها کرده پیش آیند و شما از پشت سر حمله نموده آنها را محاصره نمائید، یا آنکه اگر بر اثر هجوم دشمن گریختید نومید نشوید، بلکه سبب شکست خود را تدارک کرده باز گردید) 2 و حقوق شمشیرها را پردازید (با دلاوری شمشیر بر دشمن فرود آورید) و پهلوها (ی آنها) را بر زمین برسانید (آنان را بخاک افکنده نابود سازید) و به نیزه افکندنی که به اندرون (دشمن) کارگر شده و به شمشیر زدن استوار خود را وادار ساخته بسیار کوشش داشته باشید، و آوازه‌ها را بمیرانید (اضطراب و نگرانی بخود راه نداده با دل آرام رو به دشمن آورید) زیرا آن بیشتر ترس و نگرانی را دور میکند، 3 سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید (منافقین و دو رویان مانند معاویه و عمرو ابن عاص و مروان و دیگران در باطن) اسلام نیاوردند، ولی (از ترس) زیر بار رفتند (خود را مسلمان جلوه دادند) و کفر (شان) را پنهان داشتند، و هنگامی که برای آن یاری‌کنندگان یافتند آنها آشکار ساختند (پرچم مخالفت با دین و زد و خورد با ما را افراشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 864

(2017)

17 (2017) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه در پاسخ نامه‌اش

(دو یا سه روز پیش از وقعه لیلۃ الهریر که در شرح خطبه سی و ششم بیان شد، در این نامه مقام و منزلت خود را بیان فرموده و نادرستی سخنانی را که بآن بزرگوار نوشته شرح داده و او را توییح و سرزنش نموده. شارح معتزلی عبد الحمید ابن هبۃ الله مدائنی مشهور باین ابی الحدید و عالم ربانی کمال الدین میثم ابن علی ابن میثم بحرانی «رحمه الله» هر یک در شرح نهج البلاغه خود در اینجا با مختصر تفاوت در عبارت نقل می‌فرمایند: معاویه اندیشه داشت که نامه‌ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشته از آن حضرت درخواست ایالت شام نماید، اندیشه‌اش را با عمرو ابن عاص به میان نهاد، عمرو خنده کنان گفت: ای معاویه کجایی تو «چه ساده‌ای» که می‌پنداری مکر و حيله تو در علی «علیه السلام» کار فرما است، معاویه گفت: مگر ما از فرزندان عبد مناف نیستیم «بین من و علی فرقی نیست که مکر و حيله من در او کارگر نباشد» عمرو گفت: درست است و لکن «سخن در نسب و نژاد نبود، بلکه در حسب و مقام و منزلتست» ایشان را مقام نبوت و پیغمبری است، و ترا از این مقام نصیب و بهره‌ای نیست، و اگر می‌خواهی چنین نامه‌ای بنویسی بنویس «تا بدرستی گفتارم آگاه شوی» پس معاویه عبد الله ابن عقبه را که از سکاسک «نام قبیله‌ای در یمن» بوده خواست و نامه‌ای بتوسط او برای امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و در آن نوشت: «اگر ما می‌دانستیم که جنگ و خونریزی تا این حد بلاء و آسیب بما وارد می‌سازد هیچیک بآن اقدام نمی‌نمودیم، اینک ما بر خرده‌امان غلبه یافتیم و راهی که برای ما باقی است آنست که از گذشته پشیمان و در آینده بفکر اصلاحیم، پیش از این ایالت شام را از تو خواستم بی‌آنکه طاعت و فرمانت را به گردن من نهی نپذیرفتی، امروز هم از تو همان را درخواست میکنم، و پوشیده نیست که تو از زندگی نمی‌خواهی مگر آنچه را که من بآن امیدوارم، و از نیستی نمی‌ترسی مگر آنچه را که من ترسناکم، سوگند بخدا که سپاهیان تباه گشته و جنگجویان از بین رفتند، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و یکی از ما را بر دیگری برتری نیست که بآن وسیله ارجمند خوار و آزاد بنده شود، و السلام» عبد الله ابن عقبه که نامه را رساند امام علیه السلام آنرا خوانده فرمود: شگفتا از معاویه و نامه او، پس

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 865

عبید الله ابن ابی رافع کاتب و نویسنده و از خواص شیعیان خود را خواست و فرمود پاسخش را بنویس:

پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم نامه‌ات رسید، نوشته‌ای اگر می‌دانستیم جنگ تا این حد آسیب بما وارد می‌سازد هیچیک بآن اقدام نمی‌نمودیم، دانسته باش، جنگ، من و ترا نهایتی است که

هنوز بآن نرسیده‌ایم، و من اگر در راه خدا و جنگ با دشمنان او هفتاد بار کشته و زنده شوم از کوشش دست بردارم، و اما اینکه گفתי خردی که برای ما باقی است آنست که از گذشته پشیمانیم، من بر خلاف عقل کار نکرده و از کرده پشیمان نیستم):

1 و اما اینکه از من شام را خواستی، پس من نبوده‌ام کسیکه امروز ببخشم آنچه را که دیروز از تو منع کرده باز داشته‌ام (زیرا سبب منع و بازداشت که مخالفت حق و بی‌باکی تو در دین است باقی و برقرار می‌باشد) 2 و اما گفتارت که جنگ عرب را خورده (کشته و تباه ساخته) است مگر نیم جانهایی که باقی مانده، آگاه باش هر که را حق خورده (در راه حق شهید شده) رهسپار بهشت گشته، و هر که را باطل و نادرستی خورده (به پیروی از هوای نفس کشته گشته) راه دوزخ پیماید (و در هر دو صورت تأسف و اندوه ندارد) 3 و اما یکسان بودن ما در جنگ و مردان (لشگر) پس (درست نیست، زیرا) کوشش تو برای شک و تردید (بدست آوردن ریاست چند روزه دنیا) از من برای یقین و باور (رسیدن به سعادت و نیکبختی آخرت) بیشتر نیست، و مردم شام بدنیا حریصتر از مردم عراق بآخرت نیستند، 4 و اما سخن تو باینکه ما فرزندان عبد مناف هستیم، پس ما چنین هستیم (چون امام علیه السلام فرزند ابو طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است، و معاویه پسر ابو سفیان ابن حرب ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف) لیکن امیه چون هاشم و حرب مانند عبد المطلب و ابو سفیان همچون ابو طالب نیست (چون بنی هاشم بشرک و کفر آلوده نشدند و بنی امیه از این جهت ناپاک شدند، و بنی هاشم صدفهای در نبوت و ولایت بودند، و بنی امیه منابع شرارت و معصیت.

ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد: ترتیب مقتضی آن بود که امام علیه السلام هاشم را که برادر عبد شمس بود در ردیف او قرار دهد، و امیه را به ازاء عبد المطلب، و حرب را به ازاء ابو طالب تا ابو سفیان به ازاء امیر المؤمنین علیه السلام باشد، ولی چون آن حضرت علیه السلام در صفین برابر معاویه بوده هاشم را به ازاء امیه ابن عبد شمس قرار داده نفرموده: و لا انا کأنت یعنی من مانند تو نیستم، زیرا زشت بود چنین گفته شود،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 866

چنانکه نمی‌گویند: شمشیر کاری تر از عصا است، بلکه زشت بود که این جمله را با یکی از مسلمانها بفرماید، بلکه گاهی این جمله را به اشاره می‌فرمود، زیرا آن حضرت برتر بود از اینکه خود را بکسی

قیاس و مانند نماید، و در اینجا بجای جمله لا انا کأنت در فرمایش خود به اشاره فرمود: و لا المهاجر کالطریق یعنی) و نه هجرت کننده (از مکه به مدینه) مانند آزاد شده از بند اسیری است (زیرا امام علیه السلام همه جا و در هر حال همراه رسول اکرم بود، و معاویه در فتح مکه بسبب غلبه با شمشیر بنده شده بود و حضرت رسول بجهت اسلام آوردن بر او منت نهاده از آزاد شدگانش قرار داد، چه آنکه اسلام نیاورده مانند صفوان ابن امیه و آنکه در ظاهر اسلام آورده مانند معاویه ابن ابی سفیان، و همچنین هر که در جنگ اسیر می گشت بسبب فداء یعنی مال دادن برای رهائی یا بوسیله منت نهادن آزاد می شد طریق یعنی آزاد شده، خوانده می گشت) و نه پاکیزه نسب مانند چسبیده شده است (کسیکه پدرانش معلوم و هویدا است مانند کسیکه بغیر پدر نسبت داده شده نیست، ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: مراد از این جمله آنست که آنکه از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده مانند کسیکه اسلام آوردنش از ترس شمشیر یا بدست آوردن دنیا بوده نمی باشد. علامه مجلسی مولی محمد باقر «رضوان الله علیه» در مجلد هشتم کتاب بحار الأنوار در ضمن شرح این نامه می فرماید: ابن ابی الحدید در اینجا برای حفظ ناموس معاویه خود را به نادانی زده، و بعضی از علمای ما در رساله ای که در باره امامت است بیان کرده که امیه از نسل عبد شمس نبوده، بلکه غلام رومی بوده که عبد شمس او را بخود نسبت داده، و در زمان جاهلیت هر گاه کسیرا غلامی بود که می خواست او را بخود نسبت دهد آزادش نموده دختری از عرب را باو تزویج می نمود و آن غلام بنسب او ملحق می گشت، چنانکه پدر زبیر عوام به خویلد نسبت داده شده است، پس بنی امیه از قریش نیستند، بلکه بآنان چسبیده شده اند، و این گفتار را تصدیق می نماید فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ نامه و ادعای معاویه که ما فرزندان عبد مناف هستیم، باینکه هجرت کننده مانند آزاد شده، و پاکیزه مانند چسبیده شده نیست، و معاویه نتوانسته این فرمایش را انکار کند) و نه راستگو و درستکار مانند دروغگو و بد کردار است و نه مؤمن و گرویده بدین مانند منافق و دو رو می باشد، و هر آینه بد فرزندی است فرزندی که پیروی کند پدر (یا خویشاوند) ی را که گذشته و در آتش جهنم افتاده (بد فرزندی هستی تو که پیروی میکنی از گذشتگان که بر اثر

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 867

کفر و شرک و دروغگویی و دورویی بعذاب الهی گرفتارند).

5 و با این همه فضائل و بزرگواریها در دست ما است فضل و بزرگواری نبوت و پیغمبری (پیغمبر از ما بنی هاشم مبعوث گردید) که بوسیله آن ارجمند را خوار و خوار را ارجمند گردانیدیم (دشمنان سعادت و نیکبختی را از بین برده و خواهانش را از عذاب و سختی دنیا و آخرت رهانیدیم) 6 و چون خداوند عرب را گروه بدین خود داخل گردانید، و (دسته‌ای) از این امت از روی میل و رغبت، و (دسته‌ای) بناچاری تسلیم او شدند، شما از کسانی بودید که بجهت (دنیا) دوستی یا بجهت ترس (از کشته شدن) در دین داخل گشتید، هنگامیکه پیشرونده‌ها بسبب پیرویشان فیروزی یافته و هجرت کنندگان پیش بسبب فضل و بزرگواریشان رفته بودند (و خود را از شرک و کفر رهانیده) پس (حال تو که چنین است) برای شیطان در خود بهره‌ای و به خویشتن راهی قرار مده (از شیطان پیروی نکرده اینگونه سخنان زشت و نادرست ننویس و پیرو دستور خدا و رسول شو) و درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد: چون نامه حضرت به معاویه رسید چند روزی آنرا از عمرو ابن عاص پنهان داشت، و پس از آن او را خواسته نامه را برایش خواند، عمرو او را شماتت نموده از توییخ و سرزنش امام علیه السلام نسبت به معاویه شاد گشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 868

(2018)

18 (2018) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعبد الله ابن عباس هنگامی که او از جانب آن بزرگوار حاکم و فرمانروای بصره بود

(عبد الله ابن عباس پسر عموی امام علیه السلام است که بیشتر علمای رجال او را حسن الحال و نیکو کردار و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شیعیان و پیروان امیر المؤمنین علیه السلام دانسته‌اند، چون فرمانروای بصره گردید با قبیله بنی تمیم که در جنگ جمل پیروی از طلحه و زبیر و عائشه کرده بودند، دشمنی و بد خوئی می‌نمود بطوریکه آنها را شیعه و پیرو جمل و انصار و یار عسکر

«نام شتر عائشه» و حزب و طرفدار شیطان می‌نامید، این روش ابن عباس با ایشان بر شیعیان امام علیه السلام که از قبیله بنی تمیم بودند گران آمده از او رنجیدند، پس حارثه ابن قدامه که از شیعیان آن حضرت و از قبیله بنی تمیم بود بآن بزرگوار نامه‌ای نوشت و از او شکایت کرد، امام علیه السلام نامه‌ای باین عباس در باره مهربانی نمودن به قبیله بنی تمیم نوشت که از جمله آن اینست):

1 و ای پسر عباس بدان که بصره جای فرود شیطان و کشتنگاه تباهاکاریها است (فتنه جویان این شهر بسیارند) پس مردم آن سامان را با نیکوئی کردن بایشان خرم و شاد گردان، و (بسبب بد خوئی آنان را نشورانده اگر ایشان را بر اثر کارهای ناشایسته پیش ترس و بیمی است تو) گره ترس را از دلهاشان بگشا (طوری با آنها رفتار کن که بفهمند از کیفر کارهای گذشته آنان چشم پوشیده‌ای).

2 و خبر بد خوئی و درشتی تو با قبیله بنی تمیم بمن رسید، همانا بنی تمیم را کوکبی پنهان نشده مگر آنکه کوکب دیگری بر ایشان پدیدار گشته (آسمان فضل و بزرگواری و شجاعت و دلیری آنان از کوکب درخشان تهی نگردیده، و اگر بزرگی از آنها کشته شده دیگری جایش را گرفته) و در جاهلیت و اسلام کسی به کینه جوئی و خونخواهی بر ایشان پیشی نگرفته (از اینرو با چنین مردمی نبایستی آغاز درشتی و ناهمواری

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 869

نمود) و (سبب دیگری که نبایستی با آنان بد خوئی کرد آنست که) ایشان را با ما خویشاوندی پیوسته و نزدیک است (چون نسب بنی هاشم و بنی تمیم به الیاس ابن مضر جد شانزدهم پیغمبر اکرم منتهی میشود، پس) ما را در پیوستن بآن خویشاوندی پاداش و در جدائی از آن گناه می‌باشد، 3 پس ای ابو العباس خدا ترا بیامرزد در نیک و بدی که بر دست و زبان تو جاری میشود (در گفتار و کردارت با رعیت) مدارا کن، زیرا ما در گفتار و کردار با هم شریکیم (چون تو از جانب من حکم می‌رانی) و چنان باش که گمان نیکوی من بتو باشد، و اندیشه‌ام در بارهات سست نگردد (هیچ گاه سخن بیجا نگفته بی‌دستور من کاری انجام مده) و درود بر آنکه شایسته درود است (شارح بحرانی «رحمه الله» در اینجا می‌نویسد: ابو العباس کینه عبد الله ابن عباس بوده، و عرب چون بخواهد کسیرا اکرام کند او را به کینه می‌خواند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 870

(2019)

19 (2019) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعض اشخاصی که از جانب آن بزرگوار حاکم و فرمانروا بودند

(در باره مماشات با رعیت‌هایی که مشرک بوده و از آنجا کم شکایت نموده بودند):

1 پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، کشاورزان (دارای آب و زمین) شهری که تو در آن حکمفرما هستی از درشتی و سخت دلی و خوار داشتن و ستمگری تو شکایت نموده‌اند (از رفتار مرا آگاه ساخته‌اند) و من (در شکایت ایشان) اندیشه نمودم آنان را شایسته نزدیک شدن تو (اکرام و مهربانی زیاده) ندیدم بجهت آنکه مشرک هستند (گفته‌اند: آنها آتش پرست بوده‌اند) و نه در خور دور شدن و ستم کردن بجهت آنکه (با مسلمانان) پیمان بسته‌اند (جزیه می‌دهند و در پناه اسلامند) 2 پس با ایشان مهربانی آمیخته با سختی را شعار خود قرار ده، و با آنها بین سخت دلی و مهربانی رفتار کن (گاهی سخت و گاهی مهربان باش) و بر ایشان درهم کن بین نزدیک گردانیدن و زیاده نزدیک گردانیدن و دور ساختن و بسیار دور ساختن (حد اعتدال را از دست مده) اگر خدا بخواهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 871

(2020)

20 (2020) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بزید ابن ابیه

، هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبد الله ابن عباس بود، و عبد الله آن هنگام از جانب امیر المؤمنین علیه السلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود (که در آن او را از خیانت بیت المال مسلمانان منع کرده می‌ترساند، و اینکه او را زیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش نامیده‌اند برای آنست که پدرش معلوم نیست، او ادعاء میکرد که ابو سفیان پدرش بوده و ابو سفیان هم او را در مجلس عمر ابن خطاب پسر خود خواند، چنانچه در شرح نامه چهل و چهارم بیان میشود،

مادرش سمیه که مادر ابی بکره هم بود بزنا دادن شهرت داشت، گفته‌اند: عائشه اول کسی است که او را ابن ایبه خواند):

1 و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بچیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده‌ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (ترا از مقام و منزلت بر کنار نموده آنچه از بیت المال اندوخته‌ای می‌ستانم بطوریکه درویش گردیده و توانائی کشیدن بار مئونه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود بر آنکه شایسته درود است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 872

(2021)

21 (2021) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است نیز بزید ابن ایبه

(که در آن او را به اقتصاد و میانه روی و تواضع و فروتنی امر می‌فرماید):

1 پس (در صرف مال) زیاده روی مکن میانه رو باش (بیشتر و کمتر از آنچه نیازمندی صرف مکن) در امروز بیاد فردا باش، و باندازه نیازمندی خود از دارائی پس انداز نما، و زیاده (بر آن) را بجهت روز نیازمندیت (آخرت) پیش فرست (در راه خدا به درویشان و مستمندان ببخش).

2 آیا امیدواری که خدا پاداش فروتنان (که دنیا و کالای آن دل نبسته و بدستور او رفتار میکنند) را بتو بدهد و حال آنکه تو نزد او از گردنکشان (که دل دنیا بسته و خلاف دستور او را انجام می‌دهند) هستی؟ و آیا آزمندی که پاداش صدقه دهندگان (که از بینوایان دست می‌گیرند بدون بزرگی و خود نمائی) را برای تو واجب و لازم گرداند در حالیکه تو در عیش و خوشگذرانی غلطیده ناتوان و بیچاره و بیوه زن و درویش را از آن بهره نمی‌دهی؟³ و جز این نیست که مرد پاداش داده میشود بکار پیش کرده، و وارد می‌گردد بر آنچه پیش فرستاده است، و درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد: خدا خیر و نیکوئی را از زیاد دور گرداند، زیرا نعمت و نیکوئی و تعلیم و تربیت علی علیه السلام را نسبت بخود تلافی کرد به چیزی که حاجت بیان آن نیست از قبیل کردارهای زشت در

باره پیروان و دوستان آن حضرت و زیاده روی در ناسزا گفتن و تقبیح کردار آن بزرگوار، و کوشش در این امور بآنچه را که معاویه به کمی از آن راضی بود، و این برای بدست آوردن رضاء و خوشنودی معاویه نبود، بلکه این کارها را طبعاً انجام می‌داد، و در ظاهر و باطن با آن حضرت دشمنی می‌نمود، و خدا نمی‌خواست مگر آنکه به مادرش باز گشته معلوم نبودن پدرش را هویدا نماید، و از هر طرفی آنچه در آنست تراوش میکند، و پس از او فرزندش «عیید الله که برای کشتن حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از کوفه لشگر به کربلا فرستاد» آمده بد کرداریهای پدر را با تمام رسانید، و بازگشت کارها بسوی خدا است یعنی ایشان را به بدترین عذاب و کیفر خواهد رسانید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 873

(2022)

22 (2022) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعبد الله ابن عباس که می‌گفته: پس از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخنی مانند این سخن سودی نبردم

(که در آن او را به شادی و افسردگی در امر آخرت پند داده):

1 پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، مرد را شاد می‌نماید رسیدن بآنچه که (مقدر) نبوده است از دست بدهد، و اندوهناک می‌سازد او را در نیافتن آنچه که (شایسته) نبوده است دریابد (سود و زیان دنیا را باعث قضاء و قدر است، نه سعی و کوشش در بدست آوردن سود و نه نادرستی اندیشه و تنبلی در زیان بردن، ولی مردم با بصیرت و بینائی نمی‌نگرند و نمی‌دانند سود و زیان بهر که مقدر شده خواهد رسید، چنانکه در قرآن کریم س 57 ی 22 می‌فرماید: **ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها، إن ذلك على الله يسير** ی 23

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 874

لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم و الله لا يحب كل مختال فخور یعنی غم و اندوهی در زمین «مانند گرانی و خشکسالی» و در نفسهای شما «مانند بیماری و درویشی و مرگ فرزندان» رخ نخواهد داد مگر آنکه در لوح محفوظ نوشته شده پیش از آنکه آن نفسها را بیافرینم، و ثبت این امور

«هر چه هم بسیار باشد» بر خدا آسان است «و این برای آنست» تا شما بر آنچه از دستتان رفت اندوهگین نشوید و بآنچه بشما برسد شاد نگردید، و خدا دوست نمی‌دارد یعنی از رحمت خود دور می‌سازد هر گردنکشی را که «بر اثر رو آوردن دنیا» بنازد و سرفرازی نماید) پس (با اینکه دانستی سود و زیان دنیا بسبب قضاء و قدر است، چون شادی از سود و اندوه به زیان فطری بشر است) باید شادیت به سود آخرت باشد که (وسیله آنرا در دنیا) دریافته‌ای، و اندوهت برای برای سود آخرت از دست رفته باشد، 2 و بآنچه از دنیا از دست رفته و اندوهگین و ناشکیبا باش، و باید کوشش تو در کار بعد از مرگ باشد (باید سعی کنی تا وسائل آمرزش و نیکبختی زندگانی جاوید بعد از مرگ را دریابی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 875

(2023)

23 (2023) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است که نزدیک بدرود زندگانی به طرز وصیت و

سفارش نموده

پس از آنکه ابن ملجم ملعون شمشیر بسر آن بزرگوار زده بود (و در آن ترغیب بعفو او فرموده):

1 وصیت و سفارش من بشما آنست که چیزی را با خدا انباز و همتا قرار ندهید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضائع و تباه نسازید (بر خلاف دستور آن حضرت رفتار ننمائید) و این دو ستون (شرک نیارودن بخدا و رفتار طبق گفتار پیغمبر اکرم) را بر پا نگاه دارید (که استواری بنای دین مقدس اسلام بر این دو ستون است) و این دو چراغ را بیفروزید (تا در تاریکی نادانی و گمراهی سرگردان نشوید) نکوهش و سرزنشی بر شما نیست.

2 من دیروز یار و همنشین شما بودم (با تن درست و توانائی و دلیری) و امروز برای شما عبرت و پند هستم (با همه دلاوری و بزرگی از پا افتاده‌ام) و فردا از شما دور میشوم (می‌میرم)! اگر مانند صاحب اختیار خون خود می‌باشم (به خواست خویش می‌خواهم ابن ملجم را بکیفر رسانده یا می‌بخشم) و اگر مردم مرگ وعده‌گاه من است (اختیاری ندارم شما به وظیفه شرعی خود رفتار ننمائید) و اگر (خواستم او را) ببخشم بخشش برای من طاعت و بندگی (موجب قرب و نزدیکی به رحمت خدا) است، و (اگر شما

خواستید او را ببخشید) بخشش برای شما نیکوکاری است، پس (شما او را) ببخشید (زیرا خداوند در قرآن کریم س 24 ی 22 می‌فرماید: **أ لا تحبون أن يغفر الله لكم و الله غفور رحيم** یعنی) آیا دوست

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 876

ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ در حالیکه خدا آمرزنده و مهربانست (نکته‌ای که باید یادآوری شود آنست که امر امام علیه السلام در اینکه ابن ملجم را عفو نمائید در معرض بیان حکم مستحبی است، و تردید آن حضرت در اینجا که اگر مردم یا مردم منافات ندارد باینکه آن بزرگوار بزمان مرگ خویش عالم و دانا بوده، چنانکه در شرح سخن یک صد و چهل و نهم بیان شد).

3 سوگند بخدا از مرگ نمی‌آید بسوی من آینده‌ای که از آن رنجشی داشته باشم، و نه پیدا شونده‌ای که آنرا نخواسته باشم (آماده مرگ هستم چون نیکبختی همیشگی از پس مرگ است، و دل‌بند باین زندگی نیستم) و (برای مرگ) نمی‌باشم مگر مانند جویای آب که (به آب) برسد، و مانند خواهانی که (خواسته خود را) دریابد (زیرا نیکوئی و نیکبختی از پس مرگ است، چنانکه در قرآن کریم س 3 ی 198 می‌فرماید: **و ما عند الله خیر للأبرار** یعنی) و آنچه نزد خدا است (نعمتهای جاودانی) برای نیکوکاران بهتر است (از کالاهای دنیا. سید رضی علیه الرحمة می‌فرماید: می‌گویم: پاره‌ای از این سخن پیش از این در (سخن یک صد و چهل و نهم) باب خطبه‌ها گذشت، ولی اینجا در این سخن افزونی بود که دوباره گوئی آنرا لازم گردانید.

(2024)

24 (2024) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که چگونه در دارائیهایش رفتار شود و آنرا پس از بازگشت از (جنگ) صفین نوشته

: [قسمت اول نامه]

1 این است آنچه را که بنده خدا علی ابن ابی طالب پیشوای مؤمنین در باره دارائی خود

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 877

بآن فرمان داده برای بدست آوردن رضاء و خوشنودی خدا که بسبب آن مرا بیهشت داخل نماید، و بر اثر آن آسودگی (آخرت) را بمن عطاء فرماید

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 878

قسمتی [دوم] از آن وصیت است

2: و (پس از من) حسن ابن علی سفارش مرا انجام می‌دهد (وصی من است) از مال و دارائیم بطور شایسته (طبق دستور شرع در نیازمندیهای خود) صرف میکند، و به مستحقین و سزاواران می‌بخشد، و اگر برای حسن پیشآمدی نمود (از دنیا رفت) و حسین زنده است وصی من بعد از حسن او است، و سفارشم را مانند او انجام می‌دهد.

3 و برای دو پسر فاطمه (حسن و حسین علیهما السلام) از بخشش علی (علیه السلام) آن می‌باشد که برای سائر پسران علیه است (از دارائی من بهمان مقدار که به دیگر برادران می‌دهند بردارند) و اینکه تصدی این کار را بد و پسر فاطمه دادم برای بدست آوردن خوشنودی خدا و تقرب به پیغمبر اکرم و پاس احترام او و شرافت خویشاوندی با آن حضرت است.

4 و (امام علیه السلام) شرط میکند با آنکه تصدی این مال را باو داده (حسن علیه السلام) اینکه این مال را بهمان طوری که هست باقی بگذارد (نفروشد) و میوه آنرا در آنچه بآن مأمور گشته و راه نموده شده است صرف نماید، و شرط میکند که نهالی از زاده‌های درخت خرما این دهها را نفروشد تا اینکه از جهت روییدن نخلها زمین آن دهها مشتبه شود (انبوهی درخت بیننده را به گمان اندازد که این زمین غیر از زمینی است که پیشتر دیده).

5 و هر یک از کنیزانم را که با آنها همبستر بودم و فرزندی آورده یا بار دار باشد آن کنیز به فرزندش واگذار میشود و از جمله نصیب و بهره او است (أم ولد یعنی کنیز فرزند دار به بهای وقت به فرزندش واگذار میشود، و چون کنیز به فرزندش واگذار شده آزاد می‌گردد) و اگر فرزند آن کنیز بمیرد و خود او

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 879

زنده باشد (نیز) آزاد است (و فروش او جائز نیست، زیرا) کنیزی از او برداشته شده، و آزادی (انتقال به فرزند) او را آزاد نموده است (سید رضی «رحمه الله» فرماید): فرمایش آن حضرت علیه السلام در این وصیت: أن لا یبیع من نخلها و دیه یعنی شرط میکند که نهالی از درختهای کوچک آن ده را نفروشد و دیه بمعنی فسیله (نهال خرما) است، و جمع آن ودی می باشد، و فرمایش آن حضرت علیه السلام: حتی تشکل أرضها غراسا یعنی تا اینکه از جهت روییدن نخلها زمین آن دهها مشتبه شود، این فرمایش از فصیحترین کلام و نیکوترین گفتار است، و مراد آنست که در آن دهها روییدن درخت خرما بسیار شود تا اینکه بیننده آنها را غیر آنچه که شناخته بود ببیند، و امر بر او اشتباه شود، و (از بسیاری درخت) پندارد که این زمین غیر آن زمین است (که پیشتر دیده بود).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 881

(2025)

25 (2025) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که (نشان می دهد راه گرفتن و جمع آوری زکوة را و مهربانی با کسانی که زکوة می پردازند

، و آزار نرساندن به شترهایی که با بت زکوة گرفته میشود، و) آنرا می نوشته برای کسیکه متصدی جمع آوری زکوات قرار می داد، و ما در اینجا جمله هایی از آن وصیت را یاد آوری کردیم تا بآن دانسته شود که امام علیه السلام ستون حق را برپا می داشت، و نمونه های عدل (برابری و درستی) را در کارهای کوچک و بزرگ و پنهان و آشکار هویدا می نمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 882

1 برو با پرهیزکاری و ترس از خدای یگانه بی همتا (در گفتار و کردارت خدا را در نظر داشته باش) و (چون فرمانروا هستی) مسلمانی را مترسان (چنانکه عادت و روش حکمرانان ستمگر است) و بر (زمین و باغ) او گذر مکن در صورتیکه کراهت داشته به دلخواه او نباشد، و بیشتر از حقی که خدا در دارائی او

دارد (امر فرموده پردازد) از او مگیر، 2 پس چون به قبیله‌ای رسیدی بر سر آب آنها فرود آی بدون آنکه به خانه‌هاشان در آئی، بعد از آن با آرامش بسوی ایشان برو تا بین آنان بایستی، پس بر آنها سلام کن، و درود بر ایشان را کوتاه نما (با آنان بی‌اعتنائی و کم احترامی مکن) پس از آن میگوئی: ای بندگان خدا، دوست و خلیفه خدا مرا بسوی شما فرستاده تا حق و سهم خدا را از دارائیتان (زکاتی که به امواتان تعلق گرفته) از شما بستانم، آیا خدا را در دارائیتان حق و سهمی هست که آنرا به ولی او پردازید؟ 3 پس اگر گوینده‌ای گفت:

نیست (زکوة بمن تعلق نگرفته) باو مراجعه نکن (دوباره سراغش مرو) و اگر گوینده‌ای بتو گفت:

هست، همراهش برو بدون آنکه او را بترسانی و بیم دهی، یا بر او سخت گرفته او را به دشواری واداری، پس بگیر آنچه از طلا و نقره بتو می‌دهد، و اگر گاو و گوسفند و شتر داشته باشد بی اجازه او نزد آنها مرو، زیرا بیشتر آنها مال او است، و چون نزد چهار پایان رسیدی بآنها نگاه مکن مانند کسیکه بر صاحب آنها تسلط دارد، و نه مانند کسیکه بر او سخت گیرد، و چهار پایی را نرانده مترسان، و صاحب آنرا در (گرفتن) آن مرنجان، 4 و مال را بدو بخش قسمت کن، پس (صاحب) او را مختار گردان (تا هر کدام را می‌خواهد اختیار نماید) پس هر گاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود متعرض آنچه اختیار کرده مشو (نگو چرا این را گزیدی) پس از آن باقی مانده را دو بخش گردان، و (باز) او را مختار گردان (تا هر کدام را می‌خواهد اختیار کند) پس هر گاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود متعرض آنچه اختیار کرده مشو، و همچنین پیوسته قسمت نما تا آن مقدار بماند که حق خدا (زکوة) در مال او می‌باشد، پس (با این گونه رفتار) حق خدا را از او دریافت کن، و اگر (گمان کرد آنچه تو بابت زکوة دریافت نموده‌ای بهتر است از آنچه او برای خود اختیار کرده، و) فسخ و بهم زدن آن تقسیم را خواست، تو فسخ کن و باز دو قسمت را در هم آمیز، پس از آن دوباره آنچه بجا آورده بودی

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 883

بجا آور تا حق خدا را در مال او بستانی. 5 و شتر پیر از کار افتاده و (دست و پا) شکسته و عیب دار (یک چشم و مانند آن) را (بابت زکوة) مگیر (ابن میثم «رحمه الله» از قطب الدین راوندی «ابو الحسین سعد ابن هبة الله ابن الحسن از بزرگان علمای امامیه و نویسنده کتابهای بسیار از آن جمله کتاب منهاج

البراعة در شرح بر نهج البلاغه که از اهل راوند «قریه‌ای بین کاشان و اصفهان» بوده و قبر او در قم جانب شرقی حرم حضرت معصومه علیها السلام می‌باشد» نقل نموده که فرموده: ظاهر فرمایش امام علیه السلام آنست که آن حضرت امر می‌فرماید به جدا کردن عیب دار پیش از آنکه آنرا بدو بخش قسمت نماید) و (چون آنها را بابت زکوۀ دریافت نمودی) امین قرار مده بر آنها مگر کسی را که بدین او اطمینان داشته باشی (باور داشته باشی که در گفتار و کردار طبق دستور دین رفتار می‌نماید) در حالیکه بمال مسلمانان درستکار باشد تا آنکه آنرا به فرمانروایشان برساند، و او بین آنان پخش نماید، و بر آنها نگهدار مگردان مگر درستکار و مهربان که درشتی نکرده بسختی نراند و نرنجاند و خسته نگرداند، 6 پس آنچه نزد تو گرد آید زود بسوی ما فرست تا آنرا به جائی که خداوند امر فرموده صرف نماییم، و چون آنها را امین تو (برای آوردن نزد ما) گرفت باو سفارش کن که بین شتر و بچه شیر خواره‌اش جدائی نیندازد، و شیرش را بسیار ندوشد که به بچه‌اش زیان رساند، و با سواری آنرا خسته و وامانده نسازد، و در دوشیدن، و سواری بین آن و شترهای دیگر برابر رفتار نماید (نه آنکه شیر یکی را دوشیده همه راه را بر یکی سوار شود) 7 و باید آسایش خسته را فراهم ساخته آنرا که پایش سوده و از رفتن ناتوان گردیده به آرامش و آهسته براند، و آنها را به برکه‌ها و آبگاههایی وارد سازد که شترها بر آنها می‌گذرند، و آنها را از زمین گیاه دار به راهها (ی بی گیاه) نبرد (تا در طی راه چریده در رفتار توانا باشند) و باید آنها را ساعتها (هر چند ساعت یک بار یا در چراگاهها) راحتی و آسایش دهد (تا آسوده بچرند) و باید آنها را نزد آبهای اندک و گیاهها مهلت دهد و واگذارد تا اینکه باذن و فرمان خدا فربه و استخوان‌دار پر مغز نزد ما بیایند نه رنجیده و خسته گردیده تا آنها را بدستور کتاب خدا (قرآن کریم) و روش پیغمبرش صلی الله علیه و آله (بین مستحقین) تقسیم و پخش نماییم، پس آنچه گذشت برای پاداش تو (از خدا) بسیار شایان و برای هدایت و رستگاریت بسیار زیبنده است، اگر خدا بخواهد

26 (2026) - از عهد و پیمانهای آن حضرت علیه السلام است به یکی از کار گردانانش

(در پرهیزکاری و مهربانی با رعیت و اداء حقوق زیر دستان و مستمندان) هنگامی که او را برای جمع آوری زکوة فرستاده:

1 کار گردان خود را در نهانها (اندیشه‌ها) و کردار پوشیده‌اش به پرهیزکاری و ترس از خدا دستور می‌دهم جائیکه غیر از خدا حاضر و ناظر نیست، و بجز او نگهبان و کسیکه کار باو واگذار میشود نمی‌باشد.

2 و او را امر میکنم که در ظاهر کاری از فرمان خدا بجا نیاورد که در باطن غیر آنرا انجام دهد (منافق و دو رو نباشد) و کسیکه پنهان و آشکار و کردار و گفتارش دو گونه نبود امانت را اداء کرده (دستور الهی را انجام داده) و عبادت و بندگی را با اخلاص و حقیقت (نه از روی ریاء و خود نمائی) بجا آورده است.

3 و باو امر نموده دستور می‌دهم که ایشان (رعیتها و زیر دستان) را نرنجانند، و بآنها دروغ نگوید (یا بآنها دروغ نبندد، مانند آنکه بگوید شتر یا درو شده از کشتتان بیش از این است که برای گریز از زکوة پنهان کرده‌اید) و بسبب فرمانروایی بر آنها از روی سرکشی از آنان روی برنگرداند (خود را از ایشان بی‌نیاز نداند) زیرا اینان در دین برادر و هم‌کیشند، و برای آماده کردن و پیدایش حقوق یاوران هستند (ایشان زمین را آب داده کشت می‌نمایند و چهارپایان را تربیت و پرستاری میکنند تا این اموال گرد میشود و ما از آنها زکوة دریافت می‌نماییم، بنا بر این نباید ایشان را رنجاند).

4 و ترا در این زکوة بهره ثابت و حقی آشکاری است، و شریک و انبازهایی داری از درویشان و ناتوانان نیازمند، و (همانطور که) ما حق ترا تمام می‌پردازیم تو (نیز) حقوق ایشان را تمام پرداز، و اگر چنین نکنی (از حقوقشان بکاهی) در روز رستخیز تو از همه مردم

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 886

بیشتر دشمن خواهی داشت، 5 و بدا بحال کسیکه دشمن او نزد خدا درویشان و تهی دستان و دریوزه‌گران و بینوایان رانده شده، و وام دارانی که در غیر معصیت وام گرفته‌اند و مسافرین و رهگذران درمانده دور از مال و خانه و اهل بیت باشند!! 6 و کسیکه امانت (دستور الهی) را خوار دارد، و

در خیانت چرا کند (بی‌باک باشد) و خود و دینش را از آن پاک نسازد در دنیا رسوایی را بخود روا داشته و در آخرت خوارتر و رسواتر است، 7 و بزرگترین خیانت و نادرستی خیانت بامت، و زشتترین دغل، دغل با پیشوایان است (و هر که در حقوق بینوایان و مستمندان دست درازی کند هم بامت خیانت کرد و هم بامام و پیشوای خود دغل نموده است) و درود بر آنکه شایسته درود است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 888

(2027)

27 (2027) - از عهد و پیمانهای آن حضرت علیه السلام است بمحمد ابن ابی بکر که خدا از او خوشنود بوده پاداشش را بدهد

[قسمت اول نامه]

(این مرد جلیل القدر، عظیم المنزله از خواص یاران امام علیه السلام بوده که در سال حجة الوداع سال دهم هجرت بدنیا آمده و در سال سی و هشت هجری در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در مصر بقتل رسیده، چنانکه شمه‌ای از داستان او در شرح سخن شصت و هفتم نوشته شد) هنگامیکه حکومت مصر را باو واگذار فرموده (و در این عهد نامه او را به عدالت و برابری بین مردم امر کرده پرهیزکاری و سختی مرگ و عذاب رستخیز را یادآوری نموده، و در آخر او را به مخالفت هوای نفس و مواظبت نماز اندرز می‌دهد):

1 بالت را برای ایشان (اهل مصر) بخوابان (با همگان فروتن باش) و پهلویت را برایشان هموار دار (کاری کن که همه کس از رفتارت سود برد) و بآنان گشاده رو باش (با زیر دستان ترش روئی مکن) و آنها را بنگریستن زیر چشمی و خیره شدن در رو یکنواخت بدار (مساوات و برابری را مراعات کرده بین خرد و بزرگ تفاوت مگزار و ثروتمندان و بزرگان را بر زیر دستان و مستمندان امتیاز نداده با همه یکسان باش) تا بزرگان بظلم و ستم تو (دوری از درستکاری) به سودشان طمع نمایند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 889

(نسبت به زیر دستان ستم روا ندارند) و ناتوانان از عدل و درستکاری تو نومید نگردند، 2 زیرا خدای تعالی، ای گروه بندگان او (در روز رستخیز) از کردار کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان شما پرسش می‌نماید، پس اگر عذاب کند (شما را به آتش بسوزاند) شما (از هر کس بخود) ستمکار ترید (چون معصیت و نافرمانیتان سبب آن گردیده) و اگر ببخشد بسیار کریم و بزرگوار است.

3 و ای بندگان خدا بدانید، پرهیزکاران (سود) دنیای گذرنده و (سود) آخرت آینده را بردند، پس با اهل دنیا در (سود) دنیاشان شریک شدند، و اهل دنیا در (سود) آخرت آنها شریک نگشتند، در دنیا در بهترین منزل جا گرفتند، و نیکوترین خوردنی را خوردند (چون دنیا پرستان برای سکنی رنج نبرده و برای خوردن بسختی نیافتادند، به این جهت هر جا سکنی گرفتند بهترین جا و هر چه خوردند نیکوترین خوردنی بود) پس از دنیا بهره‌ای بردند که خوشگذران بردند، و کامی گرفتند که گردنکشان گرفتند (از راه حلال دارائی و نعمت یافته بدستور خدا و رسول صرف و آخرت خود را آباد کردند، و کمال لذت و خوشی دنیا را بدست آوردند) 4 پس از دنیا (بآخرت) رفتند با توشه‌ای که (آنان را بمقصد) می‌رساند و با سوداگری که سود (نیکبختی) دارد: به خوشی پارسائی دنیا در دنیاشان رسیدند، و یقین داشتند که فردا در آخرت در جوار خداوند هستند (رحمت حق تعالی بآنان می‌رسد، بطوری) که خواستشان ناپذیرفته نمی‌گردد، و بهره‌شان از خوشی و آسایش کم نمی‌شود، 5 پس ای بندگان خدا (از پرهیزکاران پیروی نموده به دنیای نابود شدنی دل نبندید، و) از مرگ و نزدیک بودن آن بترسید، و ساز و برگ آنرا آماده دارید (کاری کنید که چون مرگ رسد دل واپس نباشید) زیرا مرگ با امر بزرگ خطرناک می‌آید (برای نیکوکاران) خیر و نیکوئی می‌آورد که هرگز با آن بدی نیست، یا (برای بد کرداران) شر و بدی در بردارد که هرگز با آن خوبی نمی‌باشد! پس چه کسی نزدیکتر است ببهشت از کسیکه کار بهشت کند، و کی نزدیکتر است به دوزخ از آنکه کار دوزخ نماید؟ 6 و شما رانده‌های مرگ هستید، اگر بایستید شما را می‌گیرد، و اگر از آن بگریزید شما را می‌یابد (چنانکه در قرآن کریم س 4 ی 78 می‌فرماید: **أینما تکنوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة** یعنی هر جا بوده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 890

مرگ شما را دریابد اگر چه در قلعه‌ها و حصارهای بلند استوار باشید) و مرگ از سایه شما بشما همراه‌تر است (آنی از شما جدا نشود)! مرگ به موهای پیشانی شما بسته شده (از آن رهائی نمی‌یابید) و

دنيا از پی شما پیچیده میشود (مانند بساطی است که پس از گذشتن شخص آنرا می‌پیچند) 7 پس (این همه بکار آخرت بی‌اعتناء نبوده) بترسید از آتشی که گودی و گرمی آن بی‌اندازه، و عذاب و گرفتاری آن تازه است (چنانکه در قرآن کریم س 4 ی 56 می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نَصْلِيهِمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا** یعنی آنانکه به نشانه‌های ما «پیغمبر اکرم و قرآن کریم» نگریدند بزودی آنان را در آتشی اندازیم که چون پوسته‌هایشان سوخته شود آنها را تبدیل به پوسته‌های دیگر نماییم تا آنکه عذاب و بدبختی را بچشند، بتحقیق خداوند «بعذاب ایشان» توانا و دانا است) سرائی است (دوزخ) که در آن رحمت و مهربانی نیست، و درخواست پذیرفته نمی‌گردد، و غم و اندوه برطرف نمی‌شود (چنانکه در قرآن کریم س 43 ی 74 می‌فرماید: **إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ي 75 لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مَبْلُوسُونَ ي 76 وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِن كَانُوا هُم الظالمين ي 77 وَ نادوا يا مالک ليقض علينا ربك، قال إنکم ماکثون** یعنی گناهکاران در عذاب و گرفتاری دوزخ جاویدند، عذاب از ایشان سست و کم نگردد و آنها در آن عذاب و سختی «از رحمت خدا» نومیدند، و ما «با عذاب» بآنها ستم نکردیم و لکن آنان بخود ستم کردند «که در دنیا بر خلاف دستور خدا و رسول که موجب نیکبختی آخرت بود رفتار نمودند» و زمامدار و نگهبان دوزخ را بخوانند که از پروردگار خود بخواه تا بر ما حکم فرماید «ما را بمیراند تا از این عذاب برهیم» می‌گوید شما «در اینجا» خواهید ماند «نه می‌میرید و نه رهائی خواهید یافت» 8 و (اکنون) اگر توانائی دارید که هم خوف و ترستان از خدا بسیار و هم گمان و امیدتان باو نیک باشد بین ترس و امید را جمع کنید (حتما کاری کنید که هم بترسید و هم امیدوار باشید، نه ترستان بیشتر و نه امیدتان برتر باشد) زیرا گمان نیک و امید بنده به پروردگارش بمقدار ترس او است از پروردگارش، و نیک بین‌ترین مردم بخدا ترسناکترین ایشان است از او (هر چند گمان بنده بخدا نیکوتر شود ترسش بیشتر گشته بر خلاف رضایش کاری انجام ندهد که مبدا از او برنجد، ابن ابی‌الحدید در اینجا از امام چهارم علی بن‌الحسین علیه السلام

نقل می‌نماید که فرموده: اگر خدای عز و جل کتابی بفرستد که در آن ثبت باشد که مردی را عذاب میکند، گمان دارم آن مرد من باشم، یا یک مرد را می‌آمرزد، امیدوارم من باشم، و اگر بناچار مرا عذاب خواهد نمود باز هم کوشش خود را خواهم افزود تا مبادا چون بخود باز گردم نفسم مرا سرزنش دهد).

9 و ای محمد ابن ابی بکر بدان من ترا بر بزرگترین لشگرهایم اهل مصر فرمانروا گردانیدم، پس سزاواری که با نفس خویش مخالفت نموده از دین و کیشت دفاع کنی هر چند از روزگار برایت نمانده باشد مگر ساعتی، 10 و خدا را بخشم نیاور با خوشنود ساختن یکی از آفریده‌هایش، زیرا عوض آنچه در غیر خدا است در نزد او هست، و عوض آنچه در خدا است در غیر او نیست (اگر خدا راضی باشد از دیگری چه بیم، و اگر او راضی نباشد از غیرش چه امید؟).

11 نماز را در وقتی که برای آن تعیین گشته بجا آور و از جهت بیکاری آنرا پیش از وقت بجا نیاور، و بجهت کار داشتن آنرا از وقتش مگذران، و بدان هر چیز از عملت پیرو نماز تو است (اگر نماز را نیکو بجا آوردی کارهای دیگر را نیکو کنی، و هرگاه آنرا ضائع ساختی غیر آنرا تباه‌تر گردانی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 892

و قسمتی [دوم] از این عهد نامه است (در بر حذر داشتن او و اهل مصر از منافقین و مردم دو رو)

(باید زبان و دل شما یکی بوده دور و نباشید، و از گمراه کنندگان پیروی ننمائید) 12 زیرا پیشوای رستگاری (امام علیه السلام) و پیشوای تبهکاری (معاویه) و دوست پیغمبر و دشمن پیغمبر یکسان نیست (پس گول نخورده این هر دو پیشوا را بیک چشم ننگریسته مانند پیشوای گمراهی دو روئی را شعار خویش قرار ندهید. امام علیه السلام معاویه و مانند او را پیشوا خوانده، چنانکه خداوند نیز مانند او را پیشوایان ضلالت و گمراهی خوانده، در قرآن کریم س 28 ی 41 می‌فرماید: **و جعلناهم أئمة يدعون إلى النار، و يوم القيامة لا ينجون** یعنی ما ایشان را پیشوایان گمراهی گذاشتیم که مردم را بسوی آتش می‌خوانند، و روز رستخیز کسی ایشان را یاری نخواهد نمود «از عذاب رهایی نمی‌دهد» و ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد: اینکه امام علیه السلام معاویه را دشمن پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته، منظور دشمنی او در روزهای جنگ با قریش نبوده، بلکه مقصود آنست که معاویه اکنون هم دشمن پیغمبر است بدلیل فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله: و عدوک عدوی، و عدوی عدو الله یعنی دشمن تو

دشمن من است، و دشمن من دشمن خدا است) و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بمن فرمود: من بر امتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم: زیرا مؤمن را خدا بسبب ایمانش (از گمراه کردن) باز می دارد (پس از او بر مسلمانان زیانی نیست) و مشرک را خدا بسبب شرکش (که مسلمانان گوش به سخنش نداده پیرویش نمی نمایند) ذلیل و خوار می گرداند، و لکن من بر شما می ترسم از هر دو روئی در دل و دانای به زبان (آنکه دوروئی را در دل پنهان کرده احکام شریعت را به زبان می آورد): می گوید آنچه را که شما می پسندید، و بجا می آورد آنچه را که ناشایسته می دانید (آری باید از منافق و دورو ترسید، و دفعش را از خدا خواست، چنانکه امام علیه السلام در خطبه یک صد و هشتاد و پنجم روش آنان را شرح داده).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 894

(2028)

28 (2028) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است در پاسخ نامه معاویه

[قسمت اول نامه]

(که در آن دعاوی نادرست و سخنان بیهوده او را گوشزد نموده، و پیروان خود را به حقایقی که در مقام احتجاج اهمیتی بسزا دارد متوجه ساخته، از اینرو سید رضی «علیه الرحمه» فرموده:) و آن از نیکو نامه ها است (با اینکه هر نامه و هر سخنی از آن بزرگوار در جای خود در منتهی درجه نیکوئی است).

1 پس از ستایش خدای یکتا و درود بر حضرت مصطفی، نامهات بمن رسید که

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 895

در آن برگزیدن خدا محمد- صلی الله علیه و آله- را برای دین خود، و توانا ساختن آن بزرگوار را بیاری اصحاب و همراهانش که بآنها توانائی داده بود یادآوری می نمایی، پس روزگار بر ما از تو امر شگفتی را پنهان داشته بود چون که تو آغاز کرده ای که ما را بخیر و نیکوئی خدای تعالی که در نزد ما است و بنعمت و بخششی که بما در باره پیغمبرمان داده آگاه سازی، در این کار تو مانند کسی هستی

که خرما بسوی هجر بار کرد، یا مانند کسیکه آموزنده خود را به مسابقه در تیر اندازی می خواند (ابن میثم «رحمه الله» در اینجا فرموده: هجر نام شهری است در بحرین که در آنجا نخلستان بسیار و خرما فراوان است و اصل مثل کناقل التمر إلی هجر یعنی مانند کسیکه خرما بشهر هجر بار کرده آنست که مردی از هجر مالی بشهر بصره برد که فروخته از آنچه بجای آن می خرد سود بدست آورد، در بصره چیزی کسادتر از خرما نیافت، خرما خرید و بشهر هجر بار کرد و آنها را در خانه نگاهداشته منتظر شد که نرخ آن بالا رود، ولی پی در پی نرخ پائین آمد تا همه خرماها تباه گشته از بین رفت، پس این مثل زده شد برای کسیکه چیزی را بسوی معدن و کان آن ببرد، و جمله کداعی مسدده إلی النضال یعنی مانند کسی هستی که آموزنده خود را به مسابقه در تیر اندازی بخواند، مثلی است برای کسیکه شخصی را بچیزی آگهی می دهد که آن شخص بآن چیز از او داناتر است) 2 و گمان کردی که بهترین مردم در اسلام فلان و فلان (ابو بکر و عمر) است، پس چیزی (آنان) را یادآوری نمودی (ستایش کردی) که اگر درست باشد ترا از آن بهره ای نیست، و اگر نادرست باشد زیان و ننگی بتو ندارد، و چه کار است ترا با برتر و کهنتر و باز بر دست و زبردست، و چه کار است آزاد شدگان (ابو سفیان) و پسرانشان (معاویه) را با تشخیص بین کسانیکه در آغاز از مکه به مدینه هجرت نمودند، و تعیین مرتبه ها و شناساندن طبقاتشان؟ (تو که آزاد شده هستی و هنوز هم به حقیقت دین و ایمان نرسیده ای چه دانی فاضل و زبردست کیست و مفضول و زیر دست کدام است) چه دور است (این سخنان از تو)! آواز داد تیری که از تیرهای قمار نبود، و آغاز کرد حکم کردن در باره خلافت و امامت را کسیکه روا نیست مگر پیروی از آنکه شایسته خلافت است (جمله لقد حن قدح لیس منها یعنی آواز داد تیری که از تیرهای قمار نبود از آنجا مثل شد که عرب تیرهای

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 896

قمار را زیر بساطی می نهاد و بر هم می زد تا آواز دهد، و گاه بود که از آواز دانسته می شد که تیری در بین آنها بیگانه است) 3 ای انسان آیا بالنگی خود نمی ایستی، و کوتاهی دستت را نمی شناسی، و عقب نمی روی در جائیکه ترا قضاء و قدر عقب خواسته؟! (چرا پا از گلیم خویش بیرون نهاده با عار و ننگ سر

به زیر نمی‌افکنی) پس زیان شکست یافتن شکست خورده و سود فیروزی فیروزمند بر تو نیست، و تو بسیار در بیابان گمراهی رونده و از راه راست پا بیرون نهاده‌ای، 4 نه بجهت آگهی دادن بتو (و خودستایی) بلکه برای نعمت خدا (که بمن عطاء فرموده) می‌گوییم: آیا نمی‌بینی (نمی‌دانی) گروهی از مهاجرین و انصار در راه خدا کشته شدند، و همه را شرافت و بزرگواری است تا اینکه شهید ما (حمزه ابن عبد المطلب در جنگ احد) کشته گردید، گفته شد (در باره او حضرت پیغمبر فرمود): سید الشهداء یعنی آقا و مهتر کشتگان در راه خدا، و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- هنگام نماز خواندن بر او، او را به گفتن هفتاد الله اکبر تخصیص داد؟ (زیرا بعد از اتمام نماز گروه دیگری از فرشتگان حاضر می‌شدند پیغمبر اکرم هم دوباره با ایشان بر او نماز می‌خواند، و این از خصائص حضرت حمزه- رضی الله عنه- است) و آیا نمی‌بینی (آگاه نیستی) که گروهی (از یاران پیغمبر اکرم) دستهایشان در راه خدا جدا شده و همه را فضل و بزرگواری است تا اینکه یکی از ما (جعفر ابن ابی طالب) را پیش آمد آنچه یکی از ایشان را پیش آمده بود (در جنگ مؤته دستهایش جدا گردید، و) گفته شد (پیغمبر نامید او را به) الطیار فی الجنة و ذو الجناحین یعنی او است پرواز کننده در بهشت که دارای دو بال می‌باشد؟ 5 و اگر خدا مرد را از ستودن خود نهی نفرموده بود گوینده (امام علیه السلام) فضائل و بزرگواریهای بیشماری را یادآوری میکرد که دل‌های مؤمنین با آنها آشنا بوده گوشهای شنوندگان رد نکند، پس دور کن از خود کسیرا که شکار او را از راه برگردانیده است (جمله فدع عنک من مالت به الرمیة مثلی است در باره کسیکه از راه راست بیرون رفته به بیراهه می‌رود، خلاصه از کسانیکه بطمع صید دنیا از راه حق پا بیرون نهاده‌اند «مانند عمرو ابن عاص» پیروی مکن و به سخنانش گوش مده) که ما تربیت یافته پروردگاران هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند (خداوند ما را برگزیده و مردم را به پیروی و دوستی ما امر فرموده، و این نعمت بزرگ را بما عطاء نموده که بین ما و او

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 897

واسطه‌ای نیست، و بین مردم و خداوند ما واسطه هستیم) 6 شرف کهن و بزرگی دیرین ما را با خویشاوندان تو منع نکرد از اینکه شما را با خود خلط نموده پیامیختیم، و (از شما) زن گرفتیم، و (بشما)

زن دادیم چنانکه اقران و مانند آن انجام می دهند، در حالتی که شما در آن پایه نبودید! و از کجا چنین شایستگی دارید؟ در حالتی که پیغمبر از ما است و تکذیب کننده (ابو جهل) از شما است (که از همه مردم با رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بیشتر دشمنی کرد و در جنگ بدر کافر کشته شد) و از ما است اسد الله (شیر خدا، مقصود خود آن حضرت یا عموی بزرگوارش حمزه سید الشهداء است) و از شما است اسد الأحلاف (شیر سوگندها، که منظور اسد ابن عبد العزی است که با بنی عبد مناف و بنی زهره و بنی اسد و تیم و بنی حارث ابن فهر بر جنگ بنی قسی هم سوگند شدند تا آنچه از ریاست کعبه معظمه در دست بنی عبد الدار است باز گیرند، و پیش از زد و خورد عهد شکسته و پراکنده شدند، و گفته اند: اسد الأحلاف عقبه ابن ربیعہ جد مادری معاویه است، و گفته اند اسد الأحلاف ابو سفیان است که در غزوه خندق احزاب را گرد آورد و آنان را بر کشتن پیغمبر- صلی الله علیه و آله- سوگند داد) و از ما است دو سرور جوانان اهل بهشت (رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود: هما سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو سرور اهل بهشت هستند) و از شما است کودکان اهل آتش (مراد فرزندان عقبه ابن ابی معیط هستند که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در پاسخ من للصبیة او یعنی کیست برای کودکان فرمود: لک و لهم النار یعنی برای تو و ایشان آتش است، یا مراد فرزندان مروان ابن حکم هستند که بر اثر کفرشان اهل آتش شدند) و از ما است بهترین زنان جهانها (فاطمه سلام الله علیها) و از شما است هیزم کش (ام جمیل خواهر ابو سفیان که بر اثر بسیاری دشمنی با پیغمبر اکرم شب خار و خاشاک به دوش گرفته در رهگذر آن حضرت می ریخت، و خداوند در باره او و شوهرش ابی لهب در قرآن کریم س 111 ی 3- فرموده: **سیصلی نارا ذات لهب ی (4) و امرأته حمالة الحطب** یعنی زود باشد که ابو لهب در آتشی شعله ور در افتد و زن او که هیزم کش است، خلاصه اینها اندکی است) در بسیاری از نیکوئیها که به سود ما است، و بدیها که به زیان شما است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 899

[قسمت دوم نامه]

7 پس اسلام ما آنست که شنیده شد (پیش افتادن و خدمات ما در اسلام بر هر کس هویدا است) و جاهلیت، (شرف و بزرگواری، قبل از اسلام هم) انکار نمی‌شود، و کتاب خدا (قرآن کریم) برای ما گرد آورد آنچه را که از ما پراکنده گشت (سزاواری ما را بخلافت و امامت گویا است) و آن گفتار خداوند سبحان است: (در قرآن کریم س 8 ی 75 **و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا*** یعنی) در کتاب خدا (حکم و فرمان او) بعضی از خویشان بیعض دیگر سزاوارترند (و چون تردیدی نیست که اولو الأرحام پیغمبر و من و فرزندانم هستیم و کسیکه به اولو الأرحام بودن تخصیص داده شده البته بقیام مقام او سزاوارتر است) و گفتار خداوند تعالی است: (در قرآن کریم س 3 ی 68 **إن أولى الناس بإبراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا، و الله ولی المؤمنین** یعنی) سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و این پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و کسانی که ایمان آوردند، و خدا یار مؤمنین و گروندگان است، پس ما یک بار بسبب خویشی و نزدیکی (با پیغمبر اکرم به امامت و خلافت از دیگران) سزاوارتریم، و بار دیگر بسبب طاعت و پیروی نمودن (از آن حضرت، و اینکه امام علیه السلام به آیه **أولوا الأرحام*** اکتفاء نمود برای آنست که بسا خویشاوندان نزدیک در دین بیگانه و در آئین از هم دور هستند، چنانکه در قرآن کریم، در باره پسر حضرت نوح علیه السلام س 11 ی 46 می‌فرماید:

إنه لیس من أهلک إنه عمل غیر صالح یعنی فرزندان از اهل تو نیست، زیرا او کردار ناشایسته است. و جائیکه قرب صوری و معنوی یعنی خویشاوندی و طاعت و پیروی با هم گرد آید تردیدی در اولویت باقی نمی‌ماند، و هویدا است که امام علیه السلام و اهل بیت او از جهت قرابت و از جهت طاعت بمقام خلافت و امامت سزاوارند و کسیرا حق پیش افتادن از ایشان نیست) 8 و چون مهاجرین بر انصار در روز سقیفه (بنی ساعده که در شرح سخن شصت و ششم گذشت) خویشی با رسول خدا- صلی الله علیه و آله- را (برای خلافت خود) حجت و دلیل آوردند، بر ایشان فیروزی یافتند، پس اگر فیروزی یافتن (بدست آوردن خلافت) به قرابت و خویشی با رسول خدا متحقق گردد (و امامت از این راه ثابت شود) حق (خلافت) ما را است نه شما را (زیرا ما بآن

بزرگوار نزدیکتریم) و اگر فیروزی بغیر از قرابت و خویشی متحقق شود (خویشاوندی حجت و دلیل نباشد) انصار بر دعوی خویش باقی‌اند (حجت مهاجرین بر ایشان تمام نبوده و اجماع متحقق نگشته است در صورتیکه حجت و دلیلشان بر آنان تمام بوده ولی با قید متابعت و پیروی، پس همان حجت اولویت امام علیه السلام را اثبات کند).

9 و گمان کردی که من بر همه خلفاء (ابو بکر و عمر و عثمان) رشک بر دم، و بر همه آنها ستم نمودم! پس اگر همان گمان تو درست باشد بازخواست آن بر تو نیست تا پیش تو عذر خواهی شود (چون ربطی بتو ندارد، چنانکه ابی ذویب شاعر گفته:

و غیر الواشون إنی أحبها) و تلک شکاه ظاهر عنک عارها

یعنی (بد گویان معشوقه‌ام را سرزنش میکنند که من دوستش می‌دارم) و آن گناهی است که ننگ آن (ای معشوقه) از تو دور است.

10 و گفتی: مرا مانند شتری که چوب در بینیش کرده می‌کشند (برای بیعت با خلفاء) کشیدند تا بیعت نمایم، بخدا سوگند خواسته‌ای نکوهش نمائی ستایش نموده‌ای، و خواسته‌ای رسوا سازی رسوا شدی (زیرا از این گفتار مظلومیت مرا هویدا ساختی، چون اقرار کردی که من بظلم و ستم و اکراه و اجبار بیعت نمودم و اجماعی که از روی ظلم و ستم متحقق شود درست نبوده منکر آن را حق خواهد بود، پس خلفاء را سرزنش نموده با خودت رسوا ساختی) و بر مسلمان تا در دینش شک و در یقین و باورش تردید نباشد نقص و عیبی نیست که مظلوم و ستمکش واقع شود، و قصد از بیان این حجت و دلیل من (که برای اثبات خلافتم اشاره کردم) بغیر تو (خلفایی که ادعای تحقق اجماع نمودند) می‌باشد، ولی از آن حجت و دلیل بمقدار آنچه بیان آن پیش آمد اظهار داشتم (تا تو به گمراهی خویش پی ببری).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 901

[قسمت سوم نامه]

11 پس یاد آوردی آنچه بین من و عثمان روی داده (مرا ستمگر خواندی که او را یاری نکردم) پس با خویشی (نزدیک) که باو داری (چون جد دوم معاویه و عثمان امیه ابن عبد شمس بوده باین ترتیب معاویه ابن ابی سفیان ابن حرب ابن امیه، و عثمان ابن عفان ابن ابی العاص ابن امیه) ترا باید از این گفتار پاسخ دادن، پس (بگو): من و تو کدام یک بیشتر با او دشمنی کردیم، و به کشته شدن او راهنما گردیدیم؟ آیا کسیکه خواست او را یاری کند نگذاشت و خواهش خودداری نمودن کرد؟

یا کسیکه از او یاری خواست و او از یاریش دریغ نمود و (اسباب) مرگ (کشته شدن) را بسوی او کشاند تا اینکه قضاء و قدرش (حکم الهی) باو رو آورد (کشته شد)؟! (گفته‌اند: حضرت خواست بین عثمان و مردم آشتی داده فتنه و آشوب را بخواباند، عثمان از اعتمادی که بیاری معاویه داشت راضی نشد و درخواست کناره گیری حضرت را نمود، و کس نزد معاویه فرستاده با شتاب او را بیاری خواست، معاویه درنگ بسیاری نمود، و چون از شام بیرون آمد بسیار آهسته راه را طی میکرد تا از کشته شدن عثمان آگهی یافته بشام بازگشت و از استقلال و حکومت دم زد، لذا امام علیه السلام در باره دلسوزی بر خلاف واقع او برای عثمان می‌فرماید: سوگند بخدا چنین نیست (تو منافق و دورویی، زیرا باو ستم نمودی و اکنون خود را دلسوز

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 902

می‌نمایانی، و خداوند در قرآن کریم س 33 ی 18 در باره ماندان تو فرموده: **قد يعلم الله المعوقین منکم و القائلین لإخوانهم هلم إلینا و لا یأتون البأس إلا قليلا** یعنی) خدا بحال آن مردم (منافق و دو روی) شما که (مسلمانها را از جنگ) باز می‌دارند، و به برادران (پیروان) خود می‌گویند بجانب ما بیاید آگاه است، و آنان جز زمانی اندک (آن هم بنفاق و خودنمایی) بجنگ حاضر نمی‌شوند.

12 و (این گفتار من دلیل بر آن) نیست که عذر خواسته باشم از اینکه بعثمان بر اثر بدعت‌هایی که از او آشکار می‌شد عیب جوئی می‌نمودم، و اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت باو (می‌پنداری که) گناه بود، پس رب ملوم لا ذنب له یعنی بسا سرزنش شده است که گناهی ندارد،

و قد یتفید الظنة المتضح

(که مصراع اول آن اینست:

و کم سقت فی اثار کم من نصیحة)

یعنی (چه بسیار نصیحت و اندرز که بشما گوشزد نمودم) و گاه باشد که کسیکه بسیار پند دهد (به ازاء پند و اندرز) تهمت و بدگمانی بدست آورد (و این مصراع مثلی است برای کسیکه کوشش در اندرز دادن می‌نماید بحدیکه متهم میشود باینکه شاید منظور بد دارد) و (در قرآن کریم س 11 ی 88 در باره گفتار حضرت شعیب بقوم خود می‌فرماید: **قال یا قوم أ رأیتم إن کنت علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا** یعنی) نمی‌خواهم مگر اصلاح آنچه توانائی دارم، و نیست موفق شدنم (در اصلاح امور) مگر بکمک و یاری خدا، باو توکل و اعتماد می‌نمایم و باز گشتم بسوی او است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 903

[قسمت چهارم نامه]

13 و (مرا از جنگ ترساندی، و) گفתי برای من و یاران و هوادارانم نیست نزد تو مگر شمشیر! پس خندانیدی بعد از گریه کردن (کسیکه این سخن از تو بشنود پس از گریان بودن برای تصرف تو در دین اسلام می‌خندد، خلاصه این سخن ژاژ تو مرا به شگفت آورده خندانید، زیرا) کجا یافتی فرزندان عبدالمطلب از دشمنان باز ایستاده از شمشیرها بترسند

(لا بأس بالموت إذا الموت نزل)

لبث قليلا يلحق الهيجا حمل

یعنی اندکی درنگ کن تا حمل (ابن بدر «مردی از قبیله قشیر ابن کعب ابن ربیع»)¹⁴ برسد (باکی نیست به مرگ هنگامیکه مرگ رو آورد. گفته‌اند: در جاهلیت شترهای حمل را بیغما بردند، او رفته و آنها را بازگرداند، و این شعر را سرود، و آن مثل شد برای هنگام تهدید بجنگ) پس زود باشد ترا بطلبد کسیکه او را می‌طلبی (و با او لاف زده سخن گزاف گفתי) و بتو نزدیک گردد آنچه دور می‌پنداری،¹⁴ و من شتابنده‌ام بسوی تو در بین لشگر بسیار از مهاجرین و انصار و پیروانی که به نیکوئی پیرونده‌اند که بسیار است جمعیت ایشان، پراکنده است گرد و غبارشان، در بر کرده‌اند پیراهن مرگ را، بهترین

دیدارهای ایشان دیدار پروردگارشان است، و آنان را فرزندان کسانیکه در جنگ بدر حاضر بودند و شمشیرهای بنی هاشم همراه است که تو خود می‌شناسی تیزیهای آن شمشیرها را که بکار رفت در برادرت (حنظله ابن ابی سفیان) و دائیت (ولید ابن عتبه) وجدت (عتبه ابن ربیعۀ پدر هند مادر معاویه که هر سه در جنگ بدر کشته شدند) و خویشانت (در قرآن کریم س 11 ی 83 در باره قوم لوط می‌فرماید: **مَسُومَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ** یعنی) و آن عذاب و سختی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 904

از ستمکاران دور نخواهد بود (شایسته است ستمکاران به چنین سختیها گرفتار باشند).

(2029)

29 (2029) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است باهل بصره (که آنان را امیدوار ساخته که از کردار زشتشان گذشته، و از سرباز زدن بیمشان داده)

1 : و (بر اثر پیروی گمراهان) از پراکندگی ریسمان (شکستن عهد و پیمان) و دشمنی و مخالفتتان (کارهای ناشایسته) بود آنچه که از آن نادان نبودید، پس از گناهکار شما گذشتم، و شمشیر از گریخته شما برداشتم، و رو آورنده (بازگشت کننده) شما را پذیرفتم، ولی از این پس اگر تباهاکاریها و اندیشه‌های نادرست بر خلاف حق شما را بسوی دشمنی و مخالفت با من راند، آگاه باشید منم که اسبان خود را نزدیک آورده پالان بر شتر سواری

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 905

خویش می‌نهم، 2 و اگر مرا به آمدن بسوی خودتان ناچار سازید با شما چنان کارزاری بر پا نمایم که جنگ جمل پیش آن مانند لیسیدن لیسنده باشد (ته دیگ را) با وجود اینکه آگاهم بر فضیلت و بزرگی آنکه از شما پیروی کرده، و حق آنکه (شما را به مخالفت نکردن با من) پند داده، در حالی که از تهمت زده شده به بی‌گناه و از پیمان شکن بوفاء کننده تجاوز نمی‌کنم (هنگام جنگ حق و باطل را مخلوط

نکرده، بلکه می‌دانم چه کسیرا باید کشت و چه کسیرا رها نمود، و کدام یک را بکیفر رساند و که را پاداش داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 906

(2030)

30 (2030) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه

(که در آن او را اندرز داده و از عذاب و بدبختی انجام کار ترسانیده):

1 پس از خدا بترس در باره آنچه (نعمت‌هایی) که نزد تو است، و بنگر در حقی (اطاعت و پیروی و سپاسگزاری) که بر تو دارد، و برگرد به شناسایی آنچه که بجهل و نادانی آن معذور نیستی (امام زمان خویش را پیروی کن) زیرا برای اطاعت و پیروی (از خدا که اساس آن شناسائی امام زمان است) نشانه‌های آشکار و راههای روشن و جاده‌های راست و هویدا و پایانی است (بهشت) که آرزو میشود، زیرکان در آن وارد میشوند، و سفلگان از آن سرباز می‌زنند (بر خلاف دستور خدا و رسول کارهای ناشایسته‌ای بجا می‌آورند که بآن نمی‌رسند) هر که از آن راه پرت شود از راه حق بیرون رفته و ندانسته پا در بیابان گمراهی نهاده، و خدا نعمتش را از او تغییر داده (گرفته) و عذاب و سختیش را باو روا دارد، 2 پس خود را پیا و بر نفس خویش بترس (طبق دستور و خواهش او رفتار مکن) که خدا راه (سعادت و نیکبختی) را بر تو آشکار فرموده، و تا آنجا که کارهایت بتو انجام یافته اسب سواری خود را به منتهای زیانکاری و جای کفر و نافرمانی (دوزخ) راندی، و نفس تو (که از خواهش او پیروی کردی) ترا بشر و بدی (مخالفت با امام زمان خود) وادار ساخت، و در گمراهی (بدبختی همیشگی) افکند، و در تباہکاریها (معصیت خدا و رسول) وارد ساخت، و راهها (ی‌هدایت و رستگاری) را بر تو دشوار نمود (زیرا انسانی که پیرو نفس باشد نفس راههای سعادت و نیکبختی را دشوار مینماید که شخص از راههای ضلالت و گمراهی پا بیرون نهد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 907

(2031)

31 (2031) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در حاضرین (موضعی در نواحی صفین) برای حسن ابن علی - علیهما السلام - نوشته

[قسمت اول نامه]

(و در اندرزه‌های بسیاری که داده راههای سعادت و نیکبختی را نشان داده است، و روی سخن امام علیه السلام در این وصیت نامه با افراد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 908

بشر است نه خصوص امام حسن علیه السلام تا گفته شود: بعضی کلمات این وصیت نامه مانند عبد الدنیا و تاجر الغرور با شأن امام و مقام عصمت مناسبت ندارد، پس ناچار بایستی در صدد تأویل بر آمد یعنی از معنی ظاهر این کلمات چشم پوشید و بمعنی که در ظاهر مستفاد نیست متوجه گردید، در صورتیکه اگر روی سخن با افراد بشر باشد بتأویل نیاز نداریم، زیرا خاندان عصمت و طهارت را اگر چه خداوند از هر عیب و نقصی دور و آراسته قرار داده، ولی ایشان هم بدستور حق تعالی خود را نستوده در ظاهر خویشان را مانند دیگران می‌نمایانند، و با وجود این شارح بحرانی «رحمه الله» از ابو جعفر ابن بابویه قمی «علیه الرحمه» روایت کند که امام علیه السلام این وصیت را برای فرزند خود محمد ابن حنفیه نوشت:

(این وصیت نامه) 1 از پدری که نزدیک به نیستی و مرگ است، به (گذشت و سختیهای) زمان اعتراف کننده، پشت کرده بعمر و زندگی (زیرا سن مبارک آن حضرت از شصت تجاوز کرده بود و شصت نصف عمر طبیعی است و چون کمتر کسی عمر طبیعی را دریابد، و اگر هم بعمر طبیعی برسد پس بعد از شصت سال هر چه بماند کمتر از گذشته است، بنابر این بعد از شصت سال شخص بعمر پشت کرده) تسلیم به (گرفتاریهای) روزگار، بد بین دنیا، ساکن در خانه‌های مردگان، کوچ کننده از آنها فردا (روز مرگ نزدیک) به فرزند آرزو کننده آنچه (هدایت و راهنمایی مردم که) در نمی‌یابد، رونده براه نابود شدگان (مرده‌ها) هدف بیماریها (ی گوناگون) و در گرو روزگار، و آماجگاه مصیبتها و اندوهها، و بنده دنیا (گرفتار رفتار ناهنجار آن) و سودا کننده (سعادت و نیکبختی خوبان و شقاوت و بدبختی بد کرداران) سرای خدعه و فریب و وام دار نابودیها (بیماریها و پیشآمدهای مرگ آور که مانند بستانکار تا

وام خود را از بدهکار نگیرد دست بر ندارد) و گرفتار مرگ (که رهایی از آن ممکن نیست) و هم سوگند رنجها، و همنشین اندوهها (زیرا چون شخص از رنج و اندوه جدا نمی‌شود مانند آنست که با آنها هم سوگند و همنشین است) و نشانه آفتها و دردها، و بخاک افتاده خواهشها، و جانشین مردگان (که بآنان خواهد پیوست).

2 پس از این، در آنچه دانستم از پشت کردن دنیا از من، و سرکشی روزگار بر من، و رو آوردن آخرت بمن، چیزی است که مرا از یاد غیر و کوشش بآنچه پی من است (از خانه و دارائی و فرزندان)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 909

باز می‌دارد (زیرا در چنین هنگام سزاوار نیست که از کسی یاد کرده یا غم چیزی خورم، بلکه بایستی در صدد فضایی که موجب سعادت و نیکبختی است باشم) ولی چون اندوه من - نه اندوههای مردم - بمن منحصر گردید (هرگاه جز کار خود و هر اندوه جز اندوه خود را از یاد بردم) پس اندیشه‌ام مرا درست پنداشته از آرزو و خواهش نفس باز داشت، و حقیقت کار من (کوچ از دنیا) را آشکار ساخت، پس وادار نمود مرا به کوشش و تلاشی که در آن بازیچه نیست، و برآستی که آمیخته به دروغ نمی‌باشد (خلاصه چون دیدم دنیا بمن پشت کرده و بایستی آماده سفر آخرت شوم، هر اندیشه‌ای جز اندیشه کار خود را دور ساختم، ولی از آنجا که) 3 ترا جزئی از خود یافتم (چون فرزند پاره‌ای از شخص است) بلکه تمام خود یافتم (چون جای او گرفته نامش را باقی دارد) بطوریکه اگر چیزی بتو رو آورد مانند آنست که بمن رو آورده است، و اگر مرگ ترا دریابد مانند آنست که مرا دریافته (خلاصه اندیشه‌ام در کار تو مانند اندیشه در کار خویش است) و در اندوه افکند مرا کار تو بطوریکه کار خودم مرا در اندوه می‌افکند، پس (به این جهت) این نامه را برای تو نوشتم در حالیکه بآن پشت قوی کردم (وصیت نامه‌ای که اگر بآن عمل نمائی خاطر من آسوده باشد) اگر باقی باشم برای تو یا بمیرم.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 911

[قسمت دوم نامه]

4 پس ای پسرک من ترا وصیت و سفارش میکنم به پرهیزکاری و ترس از خدا، و به ملازمت امر و فرمان او، و به آباد داشتن دل خود بیاد او (زیرا یاد خدا کمال نفس است، چنانکه ساختمان کمال خانه است) و به چنگ زدن به ریسمان (طاعت و پیروی) او، و کدام سبب و رشته‌ای از سبب و رشته بین تو و خدا استوارتر می‌باشد اگر بآن دست اندازی؟! 5 دلت را به موعظه و اندرز (علم و حکمت و یاد آخرت) زنده دار، و بزهد و پارسائی (دل نبستن بدنیا) بمیران، و بییقین و باور (ایمان بخدا و رسول) توانائی ده، و به حکمت (دانستن احکام الهی) روشن نما، و بیاد آوری از مرگ ذلیل و خوار گردان (پیرو هوا نباش) و به اقرار بفناء و نیست شدن (دنیا) وادار (تا نپندارد که سرای جاوید است) و به بدیها و دردهای دنیا بینا کن (تا بآن اعتماد ننماید) و بهجوم آوردن روزگار (پیش آمدهای ناگوار) و زشت گردی شبها و روزها (ناهمواری و نگشتن آنها بر خواهش و آرزوی شخص) بترسان، به اخبار گذشتگان (چگونگی سرگذشتشان) آشنا کرده و به یادش آور آنچه به پیش از تو از پیشینیان رسیده است، 6 و در سراها و باز مانده‌ها و نشانه‌های ایشان گردش کن، پس بین چه کردند، و از چه جائی انتقال یافتند، و کجا فرود آمده جا گرفتند، خواهی یافت ایشان را از دوستان جدا شده و در سرای تنهائی فرود آمده‌اند، و چنانست که تو در اندک زمانی یکی از آنان خواهی بود، 7 پس منزل و آرامگاه خود را (بسبب کردارهای شایسته) درست کن، و آخرت را به دنیای خویش مفروش، و در چیزیکه نمی‌دانی سخن مگو، و در آنچه بتو مربوط نیست گفتگو مکن، و از (رفتن) راهی خودداری کن که از گمراهی آن بترسی، زیرا خودداری در هنگام سرگردانی گمراهی بهتر است از انجام دادن کارهای ترسناک، 8 و به نیکوکاری امر کن تا اهل آن گردی، و بدست و زبانت ناپسندیده را نهی نما، و به تلاش و کوشش خودت جدائی کن از آنکه آنرا بجا آورد، و در راه خدا (با دشمنان دین و نفس اماره) جهاد کن جهادی که شایسته او است (تا جائی که توانائی داری از جهاد خودداری ننما) و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده باک نداشته باش (در امر بمعروف و نهی از منکر و سائر احکام الهی سرزنش کسی مانع انجام وظیفه‌ات نگردد) و برای (یاری) حق

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 912

هر جا و بهر سختی باشد اقدام کن (از هیچ گونه پیشامدی رو بر نگردان) و در دین کسب دانش نما (احکام آنرا بیاموز) و خود را به شکیبایی بر نامطلوب عادت ده، و نیکو خوئی است شکیبیا بودن در راه حق، 9 و در همه کارها نفس خود را بخدای خویش واگذار، زیرا تو (در این صورت) آنرا وا می‌گذاری

در پناهگاهی که نگاه‌دارنده و جلوگیری که توانا است، و در درخواست نمودن فقط از پروردگارت بخواه (بغیر او رو نیاور) زیرا بخشیدن و نومید ساختن بدست او است، و (در هر کار از خدا) طلب خیر و نیکویی بسیار کن، و در وصیت و سفارش من فهم و اندیشه بکار بر، و از آن رو بر مگردان، زیرا نیکوترین گفتار سخنی است که سود دهد (شنونده آنرا بکار برد، نه آنکه بشنود و رفتار ننماید) 10 و بدان نیکویی نیست در دانائی که (به صاحبش) سود ندهد، و سود برده نمی‌شود از علمی که آموختن آن شایسته نیست (مانند سحر و جادو و علمی که بر خلاف دستور دین و مذهب است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 913

[قسمت سوم نامه]

11 ای پسرک من، چون خود را پیر و سالخورده یافتم، و دیدم ناتوانی و سستی من در افزایش است، به وصیت نمودن خویش برای تو شتافتم، و در آن فضایی آوردم پیش از آنکه مرگ مرا دریابد و هنوز آنچه در خاطر دارم بتو نرسانده باشم یا در اندیشه‌ام کوتاهی بیایم چنانکه در تنم کاستی یافته‌ام یا پیش افتد از من بتو بعضی از خواهشهای نفس، یا آشوبهای دنیا (وصیت کردم پیش از آنکه پیروی از خواهش نفس و دل بستن بدنیا بر تو مسلط شود، مبدا نصیحت و اندرزهای مرا نپذیری) پس مانند شتر سرکش گردی، و دل جوان همچون زمین خالی است: (که تخم در آن نپاشیده باشند) هر تخم که در آن افشاندن شود بپذیرد (و آنرا برویاند) 12 پس به ادب نمودن تو پرداختم (آداب دین و حکمتها و دانائیها و عبرتها را بتو یادآوری نمودم) پیش از آنکه دلت (بر اثر دوستی دنیا) سخت گردد، و عقل و خردت (به کارهای بیهوده) گرفتار شود تا با اندیشه تمام خود در کار (خویش) رو آوری بآنچه بی‌نیاز گردانیده‌اند ترا آزمایش کنندگان از طلب و آزمایش آن، تا از رنج آزمایش بی‌نیاز شده و از بکار بردن آن معاف گردی، پس از ادب (بی‌رنج) بتو رسید آنچه را ما (با رنج بسیار) بآن رسیدیم، و برای تو آشکار است آنچه بر ما تاریک (پنهان) بود (خلاصه آنچه ما در طلب آن رنج بردیم نزد تو به رایگان آمده. باز یادآوری میشود که این سخنان با مقام امامت و عصمت منافات ندارد، زیرا بطور قطع و یقین امام علیه السلام خود و فرزندش را در اینجا بجای دیگران گذاشته، و با این فرمایشها هر پدر و فرزندی را سر مشق داده است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 914

[قسمت چهارم نامه]

13 ای پسرک من - و اگر چه من عمر (دراز) نکردم (مانند) عمر کسانیکه پیش از من بودند - (ولی) در کارهای ایشان نگریسته در اخبارشان اندیشه نموده در باز مانده هاشان سیر کردم چنانکه (مانند) یکی از آنان گردیدم، بلکه بسبب آنچه از کارهای آنها بمن رسید چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی کرده ام، پس پاکیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آنها از زیانش پی بردم، و از هر کاری برای تو پاکیزه آنها برگزیدم، و پسندیده آنها خواستم، و نامعلوم آنها (آنچه سبب سرگردانی است) از تو دور داشتم، 14، و چنان صلاح دیدم - هنگامیکه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 915

مرا کار تو وادار ساخت آنچه پدر مهربان را وامی دارد، و آنچه در ادب و تربیت تو بآن تصمیم گرفتم - که ترا ادب و تربیت نمایم و حال آنکه تو رو آورنده ای به زندگی و تازه روزگار را دریافته ای (جوان و نو رسیده ای) و دارای نیت پاک و نفس پاکیزه هستی، و آغاز کنم، یاد دادن کتاب خدا و تأویل آن و راههای (حقیقت) اسلام و احکام و حلال و حرام آنها بتو، در حالیکه برای آموزش تو از کتاب خدا بغیر آن نمی پردازم، 15 پس از آن ترسیدم که بر تو اشتباه شود آنچه مردم از روی خواهشها و اندیشه هاشان در آن اختلاف کرده اند مانند آنچه (عقائد و احکامی که) بر آنان اشتباه گردیده، و استوار ساختن آن هر چند میل بیاد آوری آن برای تو نداشتم نیکوتر است نزد من از وا گذاشتن ترا بکاری که از هلاک و تباهی آن بر تو ایمن و آسوده نیستم، و امیدوارم که خدا ترا در آن توفیق رستگاری عطاء فرموده و براه راست راهنمائیت فرماید، پس ترا باین وصیت سفارش می نمایم.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 916

[قسمت پنجم نامه]

16 و بدان ای پسرک من بهترین آنچه تو از وصیت من فراگیری پرهیزکاری و ترس از خدا است، و اکتفاء کردن بآنچه خدا بتو واجب گردانیده، و فرا گرفتن آنچه بر آن گذشته‌اند پیشینیان از پدران و خویشاوندان نیکویت (مانند ابو طالب، و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار) زیرا ایشان اندیشه بینائی خود را ترک نکردند (در خود نگریسته سعادت و نیکبختی را یافتند) چنانکه تو در فکر و اندیشه‌ای، پس در نتیجه اندیشه آنان را به فرا گرفتن آنچه شناختند و باز ایستادن از آنچه مکلف نشده بودند وارد ساخت (آنچه بر ایشان آشکار گشت باور داشته طبق آن رفتار نمودند، و از آنچه مشتبه و نامعلوم ماند دوری گزیدند) 17 پس اگر نفس تو سرباز می‌زند از اینکه آنچه خویشاوندان تو بر آن گذشتند بپذیرد بدون آنکه بداند همچنانکه آنان دانستند باید خواست تو در آن طلب فهم و تحصیل علم و دانائی باشد نه اینکه در شبهات (سخنان درهم و برهم) افتاده در جدل و زد و خورد ها فرو روی (اگر نمی‌خواهی طبق روش پیشینیان رفتار کنی به سخنان گوناگون و کردار گمراهان و گمراه کنندگان اعتناء مکن، بلکه احتیاط و خودداری را از دست نداده تلاش و جستجو کن تا خود حقیقت را بدست آوری) و پیش از نظر و اندیشه در آن ابتداء کن بکمک خواستن از خدای خود، و برو آوردن باو برای کامروا شدن خویش و تبرک هر بدی که ترا در شک و شبهه اندازد، یا به ضلالت و گمراهی رساند، 18 پس هرگاه باور کردی که دلت صاف و پاک گشته و فروتن و فرمانبردار است، و اندیشه‌ات کامل گردیده و (از پراکندگی دور و) گرد آمده، و کوشش تو در آن بیک قصد باشد، بنگر و اندیشه کن در آنچه برای تو (در این وصیت نامه)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 917

بیان کردم، و اگر برای تو آنچه دوست می‌داری از آسودگی نظر و اندیشه‌ات گرد نیامده (دلت پاکیزه و فرمانبر نگشت و اندیشه‌ات پراکنده بود و قصدهای گوناگون داشتی) بدان تو مانند شتری که پیش رویش را نبیند در خبط بوده بینا نیستی، و در تاریکی‌ها (گمراهیها) می‌افتی، و طالب دین نیست کسیکه خبط کرده براه ندانسته رود، یا (حق را باطل) بیامیزد! و (در این صورت) درنگ در چنین حال (بعقل و علم) نزدیکتر است.

[قسمت ششم نامه]

19 پس از پسرک من وصیت و سفارش را دریاب، و بدان آنکه مرگ در اختیار او می‌باشد زندگی هم در اختیار او است، و آفریننده میراننده است، و نیست کننده باز گرداننده است، و گرفتار کننده رهاننده است (خلاصه در کارها مؤثری جز خدای بی‌همتا نیست) و دنیا پابرجا نمانده مگر بر آنچه خدا برای آن قرار داده از بخششها و آزمایش و پاداش

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 918

در روز رستخیز، و بر آنچه خواسته از آنچه نمی‌دانیم، 20 پس اگر چیزی از امور بر تو مشکل شد (نپندار که از روی حکمت و مصلحت نبوده، بلکه) آنرا بر نادانی خود بآن پندار، زیرا تو در نخستین بار آفرینشت نادان بودی پس دانا شدی، و چه بسیار است چیزی که تو به (حکمت و مصلحت) آن نادانی و اندیشه‌ات در آن سرگردان بوده، و بینائیت در آن گمراه است، پس از آن بآن بینا گردی، پس چنگ زن به (ریسمان رحمت) ایجاد کننده و روزی بخشنده و آفریننده اندام زیبایت، و باید پرستش و بندگیت برای او، و رو آوردنت باو، و ترست از او باشد.

[قسمت هفتم نامه]

21 و بدان ای پسرک من، کسی خبر نداده از خدا چنانکه پیغمبر، صلی الله علیه و آله، خبر داده است، پس او را پیشرو (سعادت و نیکبختی) خود دانسته، و پیشوای نجات و رهائی (از عذاب و سختیها) قرار ده، و من از نصیحت و اندرز داده بتو (در این باب) کوتاهی نکردم، و تو هرگز در فکر و اندیشه برای (سود) خودت به پایه فکر و اندیشه من برای تو - هر چند سعی و کوشش نمائی - نمی‌رسی.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 919

[قسمت هشتم نامه]

22 و بدان ای پسرک من، هرگاه برای پروردگارت شریک و انبازی بود پیغمبران او هم برای (راهنمائی) تو می‌آمدند، و نشانه‌های پادشاهی و تسلط او را می‌دید، و کردار و صفات او را می‌شناختی، و لکن خدا یکتا است چنانکه خود را وصف فرموده (در قرآن کریم س 18 ی 110 می‌فرماید: **أَنما**

إلهكم إله واحد* یعنی خدای شما خدای یکتا است) کسی با او در پادشاهیش و مخالفت نمی‌کند، و هرگز از بین نمی‌رود، و همیشه بوده (ابدی و ازلی) است، 23 اول است پیش از همه چیزها بی اولیت (اول حقیقی است نه عددی، زیرا اگر برای او اولیت باشد مسبوق بعدم و نیستی می‌گردد، و محدث و نو پیدا می‌باشد، و این صفت شایسته ممکن است نه واجب) و آخر است بعد از همه اشیاء بدون پایان (زیرا اگر برای او پایانی باشد بعدم و نیستی خواهد پیوست، پس واجب الوجود لذاته نخواهد بود) بزرگ است از اینکه ربوبیت و پروردگاری او بسبب احاطه دلی یا چشمی اثبات شود (برتر است از اینکه دلها بعلم و دانائی یا چشمها به دیدن کنه ذات و صفات او را درک کرده بشناسند، زیرا او هرگز محاط و محدود نگردد) 24 پس چون اوصاف او را (بطوریکه بیان شد) پی بردی بکن چنانکه سزاوار است از چون تویی که بجا آورد با کوچکی قدر و منزلت، و کمی توانائی، و زیادی ناتوانی، و بسیاری نیازمندی به پروردگارش، در طلب طاعت و بندگی، و ترس از عذاب و کیفر، و بیم از غضب

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 920

و خشم (دور شدن از رحمت) او، زیرا امر نکرده ترا مگر به نیکوئی، و نهی نفرموده است مگر از زشتی (شارح بحرانی در اینجا می‌فرماید: معتزله در باب مسئله حسن و قبح عقلی باین کلام و مانند آن تمسک نموده‌اند).

[قسمت نهم نامه]

25 ای پسرک من، ترا از دنیا و چگونگی و از بین رفتن و درگذشت آن آگاه ساختم، و از آخرت و آنچه برای اهل آن در آن سرا آماده گشته با خبر نمودم، و برای تو در امر دنیا و آخرت مثلها زدم تا بآنها عبرت و پند گرفته از آنها پیروی کنی! 26 مثل کسیکه دنیا را با آزمایش شناخته مانند مثل گروه مسافرینی است که در جای قحط و تنگی که موافق (آرزو و خواست)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 921

ایشان نیست جای پر آب و گیاه و گوشه سبز و خرمی را قصد کنند، و رنج راه و دوری یار و سختی سفر و ناگواری خوراک را بر خود هموار نمایند تا به فراخی سرای خویش و جایگاهشان برسند، پس از آن

سختیها درد و آزاری نمی‌یابند، و در صرف اندوخته (خویش) در آن راه غرامت و تاوان نبینند (آری رنج و سختی راحت و آسودگی باشد در جائیکه بنده راه او پوید، و زیان و تاوان سود گردد آنرا که وصال جانان جوید) و نیست چیزی خوش‌آیندتر نزد ایشان از آنچه آنها را بمنزل و جایگاهشان نزدیک نماید، 27 و داستان کسیکه فریب دنیا خورد (و آخرت را ندیده انگارد) چون داستان گروهی است که در منزل پر آب و گیاه و فراوانی نعمت بودند و موافق (خواست و آرزوی) آنها نبود آمدند بمنزل و جایگاه قحط و تنگی، و هیچ چیزی نزد ایشان نارواتر و سختتر نیست از جدائی جائیکه در آن بودند آنگاه که ناگهان بجای نو رسیده و بسوی آن می‌آیند!

[قسمت دهم نامه]

28 ای پسرک من، در آنچه بین تو و دیگری است خود را تراز و قرار ده، پس برای دیگری

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 922

بپسند آنچه برای خود می‌پسندی، و نخواه برای دیگری آنچه برای خود نمی‌خواهی، و ستم مکن چنانکه نمی‌خواهی بتو ستم شود، و نیکی کن چنانکه دوست داری بتو نیکی شود، و زشت دان از خود آنچه را که از دیگری زشت پنداری، و از مردم راضی و خوشنود باش بآنچه که تو خوشنود می‌شوی برای آنها از جانب خود، و آنچه نمی‌دانی مگو و اگر چه دانسته‌ات اندک باشد، و آنچه دوست نداری برایت گفته شود مگو.

29 و بدان گردنکشی و خود بینی ناروا و بر خلاف حق و آفت خردها است، پس در کسب معاش خویش تلاش کن و برای دیگری خزانه‌دار مباش (با آز مال و دارائی گرد مکن و برای دیگران مگذار) و هرگاه براه راست خویش رسیدی (راه حق را یافتی) پس باش در فروتن‌تر و فرمانبرترین حالات برای پروردگارت.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 923

[قسمت یازدهم نامه]

30 و بدان که در جلوت راهی است دور و دراز و بسیار سهمگین، و در آن ترا بی نیازی نیست از طلب نیکی و توشه برداشتن به مقداری که ترا برساند با سبک بودن پشتت (از بار گران معاصی و نافرمانیها) پس بیش از طاقت و توانائی بر پشت خود بار مکن که سنگینی آن ترا بیازارد (که در راه مانده خود را نتوانی به دیگران برسانی) 31 و هرگاه نیازمند و درمانده‌ای را بیابی که توشه ترا بسوی روز رستخیز ببرد و فردا در هنگام نیازمندیت آنرا بتو برساند پس او را غنیمت شمرده توشه خود را بر او بنه، و بسیار باو کمک کن در حالیکه توانا هستی که شاید (روز تنگدستی) او را بطلبی و نیابی، 32 و غنیمت بدان کسیرا که در زمان بی‌نیازیت از تو وام بخواهد تا در روز تنگدستیت بتو پس دهد.

33 و بدان که در جلو تو گردنه بسیار دشواری است، که در آن سبکبار از گرانبار خورسندتر است، و کند رفتار از تندرو زشت و درمانده‌تر است، و فرودگاه تو در آن راه ناچار بر بهشت است یا بر آتش، پس پیش از رسیدنت (به آن سرا) برای خود پیشروی بفرست (تا برایت جای آسایش و خرمی بدست آورد) و پیش از رفتنت منزلی آماده ساز که بعد از مرگ وسیله خوشنود گرداندن نیست، و کسی دنیا بر نمی‌گردد (در آنجا کار نیکی نمی‌توان انجام داد تا از گناه در گذرند و دنیا باز گشتی نمی‌باشد تا از کردار زشت توبه نمایند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 925

[قسمت دوازدهم نامه]

34 و بدان آن خدائی که بدست (قدرت و توانائی) او است خزانه‌های آسمانها و زمین دعاء و درخواست را بتو اجازه داده، و پذیرفتن را ضامن گشته است، و بتو فرموده که از او بخواهی تا ببخشد، و رحمت و مهربانی بطلبی تا مهربانی کند، و بین تو و خود کسیرا نگذاشته که او را از تو بپوشد، و ترا ناچار نگردانیده که نزد او شفیع و میانجی ببری، و ترا از توبه و بازگشت جلو نگرفته اگر بدی کرده باشی، و بکیفر (گناه) تو شتاب ننموده، و رسوایت نکرده آنجا که شایسته رسوا شدن بودی، و در پذیرفتن توبه و بازگشت بتو سخت نگرفت، و بسبب گناه ترا در تنگی نیانداخت، و از رحمت نومید نفرمود، 35 بلکه خودداری ترا از گناه حسنه و کار نیک قرار داد، و سیئه و کار بد ترا یک گناه و حسنه و کار نیکویت را

ده برابر شمرد، و برای تو در توبه و بازگشت و خوشنود ساختن را گشود، پس هر وقت او را بخوانی صدایت را می شنود، و هر گاه با او مناجات و راز و نیاز کنی راز دلت را میداند، پس خواست خود را باو می رسانی، و راز دلت را پیشش آشکار می سازی، و از اندوههایت باو شکایت و درد دل میکنی، و از او چاره گرفتاریهایت را می خواهی، و بر کارهایت کمک و یاری می جوئی، و از خزانه های رحمتش می خواهی آنچه را که غیر او بر بخشیدنش توانا نیست: از قبیل درازی زندگانیها و درستی تنها و فراخی روزیها 36 و در دو دست تو کلیدهای خزانه های او را نهاده به چیزی که برای تو در آن از درخواست از او اجازه فرموده، پس هر گاه بخواهی بسبب دعاء درهای نعمتش را بگشائی، و پی در پی رسیدن بارانهای رحمتش را درخواست نمائی، باید دیر اجابت و پذیرفتن خدا ترا نومید نگرداند، زیرا بخشش باندازه نیت و تصمیم است (اجابت دعاء بسته بخلوص نیت و استقامت است) 37 و بسا اجابت تو بتأخیر افتد تا پاداش برای درخواست کننده بزرگتر و بخشش برای امیدوار بیشتر باشد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 926

(چون هر چند در اجابت تأخیر شود درخواست بیشتر گردد و راز و نیاز بهتر کند، پس بیشتر سزاوار عطاء و بخشش شود) و بسا چیزی (از خداوند متعال) درخواست می نمایی و بتو داده نمی شود و بهتر از آن در دنیا یا آخرت بتو داده میشود، یا اجابت نمی شود برای چیزیکه برای تو بهتر است، و بسا چیزی را می طلبی که اگر بتو داده شود تباهی دین تو در آن است، پس (بنابر این) باید بخواهی چیزی که نیکوئی آن برایت برقرار و آزار آن از تو برکنار باشد (خلاصه بخواه آنچه را که موجب سعادت و نیکبختی همیشگی است) و (چون بیشتر درخواستها مال و دارائی دنیا است، در نکوهش آن می فرماید:) مال برای تو نمی ماند، و تو برای آن نخواهی ماند (در آخرت با تو نیست که سود بخشد، و تو در دنیا نمی مانی که از آن بهره ببری).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 927

[قسمت سیزدهم نامه]

38 و بدان که تو آفریده شده ای برای آخرت نه برای دنیا، و برای نیستی نه برای هستی، و برای مردن نه برای زندگانی، و تو در جای کوچ می باشی، و در سرای موقت و در راه بسوی آخرت هستی (پس دلبستن به چنین جائی روا نیست) و تو رانده مرگی که گریزنده از آن رهائی نمی یابد، و جوینده آنرا از دست نمی دهد، و ناچار مرگ او را در می یابد،³⁹ پس بر حذر باش و بترس از اینکه مرگ ترا دریابد در وقت گناه کردن که با خود می گفתי از آن توبه می نمایم و بین تو و اندیشهات جدائی اندازد که در این حال خود را تباه ساخته ای (زیرا با چنین اندیشه دور از خردمندی گناه کرده و بکیفر آن گرفتار شده ای).

40 ای پسرک من، بیاد مرگ و بیاد پیشآمدهای بعد از مرگ که ناگاه بآن در آیی بسیار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 928

باش، تا وقتی که مرگ نزد تو آید تو خود را آماده نموده و (سلاح خویش را پوشیده) کمر بسته باشی، و مبدا ناگاه مرگ ترا دریابد که (آماده آن نباشی) بر تو غلبه نماید! 41 و بترس از اینکه گول بخوری به دلبستگی و اعتماد اهل دنیا بآن و حرص و دشمنی آنان بر سر آن که خداوند ترا از آن خبر داده (در قرآن کریم س 29 ی 64 می فرماید: **و ما هذه الحیاء الدنیا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون** یعنی زندگانی دنیا فسون و بازیچه ای بیش نیست و اگر بدانند آخرت سرای زندگانی است) و دنیا خود را برای تو وصف نموده، و بدیهایش را آشکار ساخته (رفتارش را در باره دیگران می بینی) و دنیا خواهان (مانند) سگهای فریاد کننده و درندگانی شکارجو هستند، بعضی از آنها را از بعضی دیگر بد آمده فریاد کند، و توانای آنها ناتوانشان را بخورد، و بزرگ آنها بر کوچکشان با زور زیان رساند (و مانند) چهار پائی باشند (که بعضی از آنها) بسته شده اند (مثل کسانیکه بینای بدین نیستند، ولی بظاهر شرع رفتار نموده از معاصی و گناهان می پرهیزند، پس آنها چون چهار پائی هستند که چراننده آنها بسته، چنانکه شارح بحرانی فرموده) و بعضی دیگر چهار پائی باشند رها شده که گم کرده اند خردشان را، و در بیراهه سوارند، چهار پایانی هستند سر داده شده برای چرای آفت و زیان در بیابان سخت و دشوار! چوپانی ندارند که نگاه داریشان نماید، و نه چراننده ای که بچرانده شان! 42 دنیا ایشان را براه کوری و گمراهی می برد، و دیده هاشان را از دیدن نشانه هدایت و رستگاری پوشانده، پس

در گمراهی آن سرگردانند، و در نعمت و خوشی آن فرو رفته، و (بر اثر شیفتگی و دل بستن بآن) آنرا پروردگار خود قرار داده‌اند، پس دنیا با آنان بازی میکند (عقلهاشان را ربود) و ایشان هم با دنیا بازی میکنند (سرگرم به آنند) و آنچه (مرگ و سختیهای بعد از آن و روز رستخیز که) در پی آنست فراموش کرده‌اند!! 43 اندکی مدارا کن و مهلت ده تا تاریکی برطرف شود که گویا هودجها رسید (مسافرین وارد شدند)! نزدیکست شتابنده بییوندد (بزودی دلباختگان دنیا به کاروان پیشین که هنوز به جایگاه همیشگی فرود نیامده‌اند می‌رسند، و کیفر کردارشان را خواهند دید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 929

[قسمت چهاردهم نامه]

44 و بدان ای پسرک من، هر که شتر سواری او شب و روز را برود پس او را هم می‌برد اگر چه خود او راه نرود، و راه را می‌پیماید اگر چه در استراحت و آرامش باشد (کنایه از اینکه انسان در دنیا پندارد که ماندنی است غافل از اینکه شب و روز او را اسیر می‌دهد تا زندگانش را بپایان رساند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 930

45 و یقین بدان و باور کن که هرگز به آرزوی خود نخواهی رسید، و هرگز از مرگ خویش نتوانی رست، و تو در راه کسانی هستی که پیش از تو بودند، پس (با این صورت که از مرگ چاره‌ای نیست) در تلاش (مال و دارائی) مدارا کن و آسان گیر، و در آنچه کسب میشود سعی و کوشش نیکو نما (حریص نباش که نتیجه آن هلاک و تباهی است) زیرا بسا تلاش است که موجب نیستی مال گردد، و نیست هر تلاش کننده‌ای در یابنده، و هر میانه رو نومید گردیده، 46 و گرمی دار نفست را از هر زبونی و پستی هر چند ترا به نعمتهای بیشمار رساند، زیرا هرگز برابر آنچه از نفس خویش صرف میکنی عوض نخواهی یافت، و بنده دیگری مباش (بطمع مال و جاه بکسی سر فرود نیاور) که خدا ترا آزاد گردانیده، و چه خوبی دارد نیکوئی (مال و جاهی) که نرسد مگر به بدی (ریختن آبرو نزد دیگری) و چه سودی دارد گشایشی که بدست نمی‌آید مگر به دشواری؟! 47 و بر حذر باش از اینکه شترهای طمع و از ترا به

تندی به آبشخورهای تباهی ببرند (بر اثر طمع و آز بدنیا و کالای آن مرتکب حرام مشو که بعذاب الهی گرفتار خواهی شد) و اگر توانائی داری که بین تو و خدا بخشنده‌ای نباشد چنان خواه (آبروی خود پیش دیگری مریز) زیرا تو (از خوان دنیا) قسمت خویش را می‌یابی، و بهره‌ات را می‌بری! و اندک از جانب خداوند سبحان برتر و ارجمندتر است از بسیاری که از خلق او برسد هر چند همه از او است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 931

[قسمت پانزدهم نامه]

48 و تدارک آنچه از تو بر اثر خاموشیت نرسیده آسانتر است از دریافتن چیزی را که بسبب گفتارت از دست رفته (زیرا سخن در اختیار تو است تا زمانیکه نگفته باشی، و چون گفتی تو در اختیار آنی، پس خاموشی از پر گوئی بهتر است) و نگاه‌داری چیزیکه در ظرف است به استواری بند آن است (اگر بند مشک سست باشد آب می‌ریزد و از بین می‌رود، همچنین اگر بند زبان شخص محکم نباشد سخن بیجا از آن بیرون آید و پشیمانی را سودی نیست) و نگاه‌داری آنچه در دو دست تو است نزد من بهتر است از خواستن آنچه در دست دیگری است (مال و دارائی داشتن بهتر از اسراف است که شخص را بدیگری نیازمند سازد) 49 و تلخی نومیدی (درویشی) نیکوتر است از دست دراز نمودن بسوی مردم، و کار با عفت و پاکدامنی خوبتر است از توانگری با گناه و بزه، و مرد راز خود را بهتر نگاه می‌دارد (چون کوشش برای پنهان داشتنش از دیگری بیشتر است) و بسا کوشش کننده در چیزی است که او را زیان می‌رساند، پر گو هرزه گو میشود، و هر که (در کار دنیا و آخرت خویش) اندیشه نماید بینا گردد، 50 با نیکوکاران ببیوند تا از ایشان باشی، و از بدان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 932

جدا شو تا از ایشان نباشی، بد خوراکی است حرام، و ستم بر ناتوان زشتترین ستمست، جائیکه مدارا و همواری سختگیری و درشتی باشد سختگیری و درشتی مدارا و همواری است (آنجا که نرمی سود ندهد درشتی پسندیده است، و آنجا که عقل بکار ناید دیوانگی در آن شاید) بسا دارو درد و درد دارو گردد (گاهی مصلحت شخص در درویشی و بیماری است نه توانگری و تندرستی) و بسا پند دهد کسیکه

نباید پند دهد و پند خواسته شده خیانت کند (بسا دشمن خردمند و دور اندیش یا نادان به سود و زیانت ترا پند دهد، و دوستت خیانت کرده راه نیکوئی را بتو ننماید) 51 و برحذر باش از اعتماد و بستگی به آرزوها، زیرا آرزوها سرمایه احمقها و کم خردان است، و خرد نگاه‌داری آزمایشها است (خردمند تجربه و آزمایش را از دست ندهد، و بی‌خرد زود آنرا فراموش کند) و بهتر تجربه و آزمایشی که نمودی آنست که ترا پند دهد، بشتاب هنگام فرصت داشتن پیش از آنکه فرصت اندوه گردد، هر جوینده‌ای (آنچه را می‌جوید) نمی‌یابد، و نه هر مسافری باز آید (دل دنیا بند و فرصت از دست مده و برای آخرت توشه بردار که فرصت هموار بدست نمی‌آید و مسافر مرگ باز نگردد) 52 و از جمله تباهکاری از دست دادن توشه (تقوی و پرهیزکاری، یا صرف مال در شهوات و خواهشهای نفس) و تباه ساختن آخرت است، و هر کاری را پایانی است (خردمند کسی است که اندیشه پایان کار نماید) آنچه برایت مقدر است زود بتو می‌رسد (این همه رنج مکش و دین و دنیای خویش تباه نگردان) بازرگان و سوداگر (که برای بدست آوردن مال و دارائی دریاها و بیابانها می‌پیماید) خود را در خطر و تباهی می‌اندازد، و بسا (مال) اندک که برکت آن از (مال) بسیار، بیشتر باشد (آنچه پیشه‌ور و پاکدامن بدست آورد خیر و برکتش در دنیا و آخرت بیشتر از دارائی توانگر بزهکار است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 933

[قسمت شانزدهم نامه]

53 و سودی نیست دریاری کننده پست و خوار (زیرا او اگر توانا بود خود را از ذلت و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 934

خواری می‌رهاند) و نه در دوست متهم (بنفاق و دورویی، زیرا اعتماد باو نیست، چون سود خویش جوید و از زیان دوست باک نداشته باشد) زمانه را آسان گیر و هموار دار مادامی که شتر جوان زمانه رام تو است، و خود را بچیزی برای امیدواری به بیشی آن در خطر و تباهی می‌فکن (برای زیاده کردن مال و دارائی حرص مزن که بسختیها گرفتار خواهی شد) و بر حذر باش از اینکه شتر سواریت سرکشی کند!

(بترس از لجاج و ستیزگی که در کار چنان گرفتارت نماید که نتوانی رهائی یافت) 54 و وادار خود را در باره برادر (همکیش و دوست) خود بر پیوستن هنگام جدائی او، و بر مهربانی و دوستی هنگام دوری او، و بر بخشش هنگام بخل و خودداری او، و بر نزدیکی هنگام دوری نمودن او، و بر نرمی هنگام درشتی او، و بر عذر هنگام بد کاری او (خلاصه در برابر بدیهای او نیکی کن) بطوریکه مانند آن باشد که تو او را بنده و او بر تو صاحب بخشش است، و بر حذر باش از اینکه آنچه بیان شد در غیر جای خود بکار بری (با منافق چنین رفتار کنی) یا آنها را در باره کسیکه لیاقت ندارد (اوباش) بجا آوری (چون نیکی با منافق و نا اهل تخم در شوره زار افکندن است) 55 با دشمن دوستت دوستی مکن که با دوست خود دشمنی کرده‌ای، و برای برادر (همکیش و دوست) خود پند را خالص و بی‌آلایش گردان (جز رضای خدا در اندرز باو قصدی نداشته باش) خواه (اندرز تو نزد او) نیکو باشد یا زشت، خشم را کم کم فرو بر (خود را نگاهدار) زیرا من آشامیدنی شیرین تر و گواراتر از آن در پایان ندیدم، و نرم باش در برابر کسیکه با تو خشم و درشتی میکند، زیرا (نرمی تو او را شرمنده سازد، و) زود باشد که بتو نرمی کند (این در صورتی است که طرف اهل باشد و گر نه در برابر خشم او درشتی باید) و با دشمنت احسان و نیکی کن که آن شیرین تر از (یکی از) دو فیروزی (انتقام و بکیفر رساندن، و گذشت و نیکی کردن) است (فیروزی با نیکی شیرین تر و سودمندتر است از فیروزی انتقام، و این اندیشه اخیار و نیکان است، ولی در نظر اشرار و بدان انتقام و قتل و غارت گوارتر است) 56 و اگر خواستی از برادر (همکیش و دوست) خود قطع کرده ببری، پس جای مقداری از دوستیت را باقی گزار که آن دوست بتواند بآن باز گردد اگر روزی از روزها آن دوستی برای او پیش آید (هنگام دوری جستن یا زد و خورد با دوست هر سخنی باو مگو و هر کاری مکن، بلکه جای آشتی باقی گذار تا در موقع پیشمانی هر یک از شما بکار آید) و هر که بتو گمان خیر و نیکی برد گمانش را راست پندار (چون ترا نیک دانسته

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 935

و چشم نیکی بتو دوخته، ترک خیر و نیکی ناروا است) و البته حق برادر را تباه مگردان با اعتماد و بستگی به دوستی که بین تو و او است که برادرت نیست کسیکه حق او را تباه سازی، و باید اهل بیت و

نزدیکانت نسبت بتو بد بختترین مردم نباشند (نزدیکانت ببخشش و نیکی تو از دیگران سزاوارترند، چنانکه گویند: چراغی که خانه را باید بر مسجد نشاید) 57 و البته آشنائی مکن با کسیکه از تو دوری جوید (چون آشنائی با کسیکه نمی‌خواهد موجب سر شکستگی شخص و ستم کردن بر خود می‌باشد) و باید بریدن برادرت (همکیش و دوستت) بر پیوستن تو با او و بدی کردنش بر نیکی تو توانا تر نباشد (خلاصه هر چه او اسباب جدائی فراهم سازد تو موجبات پیوستگی پیش آور) و باید ستم ستمگر بر تو بزرگ نیاید، زیرا او به زیان خود (کیفری که برای ستمگران مقرر گشته) و سود تو (پاداشی که به شکیبایی بر ظلم و ستم وعده شده) کوشش می‌نماید، و پاداش کسیکه ترا شاد گردانده آن نیست که تو او را اندوهگین سازی.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 936

[قسمت هفدهم نامه]

58 و بدان ای پسرک من، روزی دو گونه است: روزی که تو آنرا می‌جویی، و روزی که ترا می‌جوید که اگر بسوی آن نرفته باشی بتو خواهد رسید، چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی و تنگدستی و ستم و سختگیری هنگام بی‌نیازی (روش مردمان فرومایه آنست که چون نیازمند باشند فروتنی کنند، و چون بی‌نیاز شوند درشتخویی و سرکشی نمایند، و خداوند در نکوهش آنان در قرآن کریم س 70 ی 19 می‌فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعًا** ی 20 **إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا** ی 21 **وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا** یعنی انسان حریص و ناشکیبا آفریده شده است، چون او را زیان رسد بسیار بی‌قراری کند و چون خیر و نیکی «مال و دارائی» باو رو آورد «از نفاق و بخشش در راه خدا» سخت خود را باز دارد) سود تو از دنیایت آنست که جای (همیشگی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 937

یعنی آخرت) خود را بآن اصلاح کنی (و غیر آن آنچه بکار بری یا بعد از خویشتن بگذاری بتو سود نرسانده دستگیری ننماید) و اگر زاری میکنی بر آنچه از دو دستت بیرون رفته پس زاری کن بآنچه بتو نرسیده است (همانطوری که زاری بر آنچه بتو نرسیده سودی ندارد زاری بر آنچه از دستت رفته

بی‌فایده است، بنابراین این بایستی به پیشآمد راضی بوده برای کالای دنیا افسرده نشد) دلیل آور بر آنچه که نبوده بآنچه که بوده است (از آنچه می‌بینی بآنچه ندیده‌ای پی بر تا از بینایان و کار آگهان باشی) زیرا امور (دنیا) مانند یکدیگرند، 59 و باید از کسانی نباشی که پند دادن بآنها سود نرساند مگر هنگامی که به آزرده و رنجاندنشان بکوشی، زیرا خردمند به ادب و یاد دادن پند می‌آموزد، و چهار پایان پیروی نمی‌کنند مگر بکتک، اندوههایی که بتو رو آورد با اندیشه‌های شکیبائی و نیک باوری (به خدای تعالی) از خود دور کن (بآنچه خدا خواسته تن ده که سعادت و نیکبختی تو در آنست) هر که راه راست و میانه را بگذاشت از حق دوری گزیده و بخود ستم روا داشته است، دوست به منزله خویش است (آنچه در باره خویشاوند رعایت میکنی در باره او نیز باید بکاربری) دوست کسی است که نهانیش راست باشد (آنچه در حضور اظهار می‌نماید در غیاب هم چنان کند، و گر نه منافق و دو رواست که به مصلحت خود دوست جلوه می‌نماید) و هوا و خواهش شریک کوری است (همانطور که ناینا چیزی نمی‌بیند، شیفته هوا هم بکور دلی نیک و بد و سود و زیان خویش نشناسد) 60 بسا دور نزدیکتر از نزدیک و بسا نزدیک دورتر از دور است (بسا بیگانه سود رساند و خویشاوند زیان) و غریب و دور از وطن کسی است که او را دوست نبوده (هر چند در وطن باشد) کسیکه از حق (گفتار راست و کردار درست) بگذرد راهش تنگ است (کنایه از اینکه راه حق راهی است فراخ و آسان با نشانه‌های هویدا، و راه باطل راهی است تنگ و ترسناک) و هر که بر قدر و مرتبه خویش سازش داشته باشد برای او پاینده‌تر می‌ماند، و استوارترین سبب و ریسمانی که فرا گرفته و بآن چنگ زنی سببی است که بین تو و خدا باشد (هر که به ریسمان خدا چنگ زند از هر کسی بی‌نیاز گردد) و هر که در باره تو بی‌پروا باشد (سود و زیانت را یکسان شمارد) دشمن تو است، گاه باشد که بدست نیامدن دریافتن است هنگامیکه طمع و آرزو تباہ کننده باشد (بسا شخص بچیزی طمع دارد که باعث

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 938

زیان و بدبختی او است و نومیدی از آن چیز مانند آنست که دریافته است) هر رخنه (زشتی) آشکار نمی‌گردد (سزاوار نیست آشکار نمائی) و هر فرصتی دریافته نمی‌شود (پس آنرا غنیمت شمار و از دست

مده) و بسا بینا (خردمند) که در راه راست خود خطاء کند، و کور (بی‌خرد نادان) که راه رستگاریش را بیابد (بدان کار بعقل و تدبیر نیست، بلکه بتوفیق خداوند است، پس به رأی و اندیشه و بینائی خود مفرور نبوده و در کارها به حق تعالی اعتماد داشته باش) 61 بدی را بتأخیر انداز، زیرا هر زمان بخواهی بسوی آن می‌توانی شتافت، و (سود) بریدن و جدائی از نادان برابر است با پیوستن به خردمند، هر که زمانه را ایمن و آسوده پندارد زمانه باو خیانت کند، و هر که آنرا بزرگ شمارد او را ذلیل و خوار گرداند (پس خردمند کسی است که از آن ایمن و آسوده نبوده دل بآن نبندد و آنرا خوار شمارد تا هر بدی که بیند بر خلاف توقع نداند) هر که تیر بیندازد به نشانه نمی‌رسد (هر که کوشش نمود و بمقصود نرسید نباید اندوه بدل راه دهد، بلکه به خواسته خدا و مقدر او باید راضی باشد) هر گاه (اندیشه و کردار) پادشاه تغییر کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر می‌نماید (ابن ابی‌الحدید در اینجا می‌نویسد: انوشیروان عمال و کار گردانان مملکت را گرد آورد و در دست خود مرواریدی می‌گردانید، پس گفت: هر که بگوید: چه چیز به مزروعات مملکت بیشتر زیان می‌رساند، این مروارید را در ذهن او نهم، یکی گفت: آمدن ملخ، دیگری گفت: نرسیدن آب، دیگری گفت: نیامدن باران، دیگری گفت: وزیدن باد جنوب و نوزیدن باد شمال یعنی اختلاف هواء، آنگاه بوزیر خود گفت:

تو بگو که گمان می‌برم عقل تو با عقل همه رعیت برابری کند یا افزون باشد، وزیر گفت: تغییر اندیشه سلطان در باره رعیت، و تصمیم به بدرفتاری و ستم بر آنان، انوشیروان گفت: آفرین باین هوش که پدران و اجداد من ترا شایسته دانسته‌اند، و آن مروارید در ذهن وزیر نهاد) پیش از راه از همراه و پیش از خانه از همسایه بپرس.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 939

[قسمت هجدهم نامه]

62 پرهیز از اینکه سخن خنده آور بگوئی هر چند آنرا از غیر نقل کنی (چون موجب کوچک شدن شخص است پیش مردم) و پرهیز از مشورت و کنگاش با زنها، زیرا اندیشه ایشان رو به ناتوانی و تصمیمشان رو به سستی است، و با حجاب و پوشاندن چشمهای آنها را از دیدار باز دار (مگذار بیرون

رفته چشمشان بر مردم افتد) زیرا سخت گرفتن حجاب (پوشیدگی و آراستگی) برای ایشان پاینده‌تر است (هر چند در حجاب باشند از تباهکاریها محفوظند) و بیرون رفتن

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 940

اینان بدتر نیست از آوردن تو کسیرا که از جهت ایشان اعتماد و اطمینانی باو نمی‌باشد (خواه مرد یا زن، زیرا گاهی فساد آوردن بعضی از مردم به خانه بیش از بیرون شدن زنان است، و گاهی فساد آمدن بعضی از زنان نزد ایشان بیش از مردان است) و اگر می‌توانی کاری کن که غیر ترا نشناسند، 63 و مسلط مکن زن را بآنچه باو مربوط نیست، زیرا زن (چون) گیاهی است خوشبو نه کار فرما (پس او را از انجام امور باز دار) و در گرامی داشتن او از آنچه مربوط باو است تجاوز مکن، و او را بطمع مینداز که شفاعت دیگری کند، و پرهیز از اظهار غیرت و بدگمانی در جائیکه نباید غیرت بکار برد (در باره زن پاکدامن بد گمان و به اندک چیزی آشفته مشو) زیرا این کار زن درست را به نادرستی، و زنی را که (از ناشایسته) آراسته است بدو دلی و اندیشه (در آن کار) وامی‌دارد (زنی که بکار ناشایسته اهمیت دهد بر اثر نسبت دادن ارتکاب آن در نظر او آسان شود و ممکن است آنرا بجا آورد) 64 و برای هر یک از زیر دستان و کارکنان خود کاری تعیین کن تا (اگر آنرا انجام نداد) او را نسبت بهمان کار مؤاخذه و باز پرسى کنی، زیرا این روش سزاوارتر است تا اینکه کارهایت را بیکدیگر وا نگذارند، و خویشان را گرامی دار، زیرا آنان بال و پرتو هستند که با آن پرواز میکنی، و اصل و ریشه تو می‌باشند که بایشان باز می‌گردی (از آنان کمک گرفته و بآنها سرفرازی) و دست (یاور) تو هستند که با آن (بر دشمن) حمله میکنی (و پیروز می‌گردی).

65 دین و دنیای ترا نزد خدا امانت می‌سپارم (که حفظ نموده از هر پیشآمد بدی نگاه‌دارد) و بهترین قضاء خواسته او را اکنون و آینده و در دنیا و آخرت برای تو از درخواست می‌نمایم، و درود بر آنکه شایسته است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 941

(2032)

32 (2032) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که در آن از اینکه مردم را گمراه

کرده یاد فرموده، و بتقوی و ترس از خدا پندش داده)

1 : و گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی: ایشان را به گمراهی خود فریفتی، و در موج دریای (نفاق و دورویی) خویش انداختی که تاریکی‌ها (گمراهیها) آنها را احاطه کرده، و شبهه‌ها (نادرستیها) به گردش موج می‌زند، 2 پس از راه راستشان دور شدند (در پی حق بسوی باطل رفتند) و به پاشنه‌هایشان برگشتند (پس پس رفتند) و پشت کردند، و بر حسب‌هایشان (شرافت خاندانشان) تکیه نمودند (نازیدند) مگر بینایان (خردمندان) که (از راه باطل براه حق) برگشتند، پس ایشان بعد از شناختنت (که بر خلاف حق قدم برداشته مردم را فریب می‌دهی) از تو جدا شدند، و از کمک کردنت بیاری خدا گریختند، هنگامیکه آنها را به دشواری کشاندی (بیاطل سوق دادی) و از راه راست برگرداندی (گمراهشان کردی) 3 پس ای معاویه در (عذاب و کیفر) خود از خدا بترس، و مهارت را از دست شیطان بکش (با او بهم بزن و نفست را از پیروی او باز دار) زیرا دنیا از تو جدا خواهد گشت، و آخرت بتو نزدیک است،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 942

و درود بر شایسته آن.

(2033)

33 (2033) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس (ابن عبد المطلب) که از جانب

آن بزرگوار (در تمام مدت خلافت آن حضرت) بر مکه حکمفرما بود

(رجال و دانان او را ثقه و مورد اطمینان و از نیکان اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته‌اند، و حضرت او را در این نامه از جاسوس‌های معاویه آگاه ساخته و بر حذر می‌فرماید، و ابن میثم «علیه الرحمه» در اینجا می‌نویسد: سبب فرستادن این نامه آنست که معاویه هنگام حج جمعی را به مکه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده و از یاری علی علیه السلام

باز دارند، و ایشان را بیاموزند که امام علیه السلام یا کشنده عثمان و شریک و همدست بوده، یا یاری او را ترک نموده است، و بهر جهت برای امامت صلاحیت ندارد، و محاسن و نیکی‌های معاویه را به گمان خود با خوش خوئیها و بخشندگی او نقل کنند، پس امام علیه السلام نامه را فرستاد تا قثم ابن عباس را بر این کار آگاه سازد، و او به سیاست و تدبیر و اندیشه رفتار کند، و گفته‌اند: فرستادگان معاویه لشگری بودند که فرستاده بود تا در موسم حج بر مکه دست یابند):

1 بعد از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم جاسوس من در مغرب (شام که از شهرهای غربی است) نوشته و مرا آگاه می‌سازد که بسوی حج گسیل گشته مردمی از اهل شام با دل‌های نابینا، و گوش‌های کر، و دیده‌های کور مادر زاد، کسانی که حق را از (راه) باطل می‌جویند (گمان دارند با پیروی از معاویه بدین حق می‌رسند) و در معصیت آفریننده و نافرمانی خدا از آفریده شده پیروی میکنند (فرمان معاویه و پیروانش را می‌برند که بر خلاف حکم خدا است)، و به بهانه دین شیر دنیا را می‌دوشند (برای بدست آوردن کالای دنیا بنام دین و نهی از منکر گرد آمده با امام زمان خود مخالفت می‌نمایند) و دنیای حاضر را بعوض آخرت نیکوکاران پرهیزکاران می‌خرند (بجای نیکبختی و بهشت جاوید آتش دوزخ و کیفر الهی را اختیار میکنند) و هرگز بخیر و نیکی نرسد مگر نیکوکار، و هرگز کیفر بدی نیابد مگر بد کردار، 2 پس بر آنچه در دو دست تو است (حکومت مکه و حفظ نظم و آرامش آن) پایداری و ایستادگی کن ایستادگی شخص با احتیاط کوشنده، و پند دهنده خردمند که پیرو پادشاه و فرمانبردار امام و پیشوایش می‌باشد، 3 و مبادا کاری کنی که بعد از خواهی بکشد، و هنگام خوشیهای فراوان زیاد شادمان (که موجب کبر و سرکشی است) و هنگام سختیها هراسان و دل باخته (که باعث شکست و از دست دادن دلآوری است) مباش، و درود بر شایسته آن.

34 (2034) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بمحمد ابن ابی بکر هنگامیکه خبر دلگیری او از عربش از حکومت مصر و نصب (مالک) اشتر بحضرت رسید

، و اشتر در بین راه پیش از رسیدن بمصر وفات نموده بود (کشته شده، چنانکه داستان او در شرح نامه پنجاه و سوم بیاید، و امام علیه السلام در این نامه سبب مصلحت نصب مالک را بیان فرمود:

1 پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، خبر دلگیری از فرستادن اشتر بکار تو بمن رسید،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 945

و این کار من برای کنایت در سعی و کوشش و زیاد کردن تلاش تو نبوده (زیرا توانائی خود را بکار برده‌ای، ولی کاری که از اشتر ساخته بود از تو ساخته نیست) و اگر آنچه در زیر دست تو است (حکومت مصر) از تسلط تو بیرون سازم ترا بچیزی (شهری یا کاری) حاکم سازم که سنگینی و رنجش کمتر و امارت آن بر تو خوش آینده‌تر باشد.

2- مردی (مالک) را که بر مصر حاکم ساختم برای ما مردی بود خیر اندیش (چنانکه تو هستی) و بر دشمن ما چیره و توانا (که تو آن طور نیستی) پس خدایش بیامرزد که روزگارش را (به سعادت و نیکبختی) بسر رساند، و با مرگ روبرو شد، و ما از او خورسندیم، خداوند رحمت خود را باو عطاء فرماید، و پاداشش را دو چندان گرداند، 3- پس (اکنون که مالک کشته شده و بمصر نرسیده) بسوی دشمن رو (در شهر نمان تا دشمن بسوی تو آید) و با بینائی روان گرد (احتیاط و آرامی در کار و روش جنگ را از دست مده) و بجنگ کسیکه با تو می‌جنگد بشتاب (کندی مکن که بر تو فیروزی یابد) و (آنها را) براه پروردگارت بخوان (تا حجت بر ایشان تمام شود و بدانند جنگ تو با آنان بدستور خدا است نه از روی هوای نفس) و از خدا بسیار یاری طلب تا نگاه‌داردت از آنچه (گرفتاریها که) ترا بغم و اندوه انداخته، و یاریت کند در آنچه (سختیها که) بتو رسیده است، اگر خدا (فتح و فیروزی برای تو) خواهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 946

(2035)

35 (2035) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعد الله ابن عباس (که از جانب آن بزرگوار حکمفرمای بصره بود)

بعد از کشته شدن محمد ابن ابی بکر در مصر (نوشته و او را از شهادت محمد و تسلط عمرو ابن عاص و لشکر معاویه بر مصر آگاه می‌سازد):

1- پس از ستایش خدا و درود بر حضرت مصطفی، مصر را فتح کردند (لشکر معاویه آنرا گرفتند) و محمد ابن ابی بکر که خدایش بیامرزد شهید شد، از خدا مزد و پاداش او را می‌خواهیم که برای ما فرزندی خیر اندیش و مهربان، و کار گردانی رنج کشیده، و شمشیری برنده، و ستونی جلوگیرنده بود (محمد ریب یعنی پسر زن امام علیه السلام بود، چون مادرش اسماء دختر عمیس خثعمیه است، و او خواهر میمونه زوجه پیغمبر و خواهر لبابه ما در فضل و عبد الله زوجه عباس ابن عبد المطلب می‌باشد، و از زنان هجرت کننده به حبشه بود، در آن هنگام زوجه جعفر ابن ابی طالب بود که در حبشه محمد و عبد الله و عون پسران جعفر را زائید، و به همراهی جعفر به مدینه بازگشت، و پس از شهادت جعفر در جنگ مؤته ابو بکر اسماء را به همسری خویش برگزید و محمد از او پیدا شد، پس از وفات ابو بکر امیر المؤمنین علیه السلام او را گرفت و یحیی ابن علی از او است، خلاصه چون محمد را امام علیه السلام تربیت نموده بود او را فرزند می‌خواند، چنانکه در شرح سخن شصت و هفتم گذشت) 2- و من مردم را به رفتن سوی او ترغیب نموده بر می‌انگیختم، و بیاری او پیش از کشته شدنش امر می‌نمودم، و ایشان را پنهان و آشکار (برای کمک باو) می‌خواندم، و نه یک بار بلکه دوباره دعوت خود را از سر گرفته باز آنرا آغاز می‌کردم، پس بعضی از آنان با نگرانی و بی‌میلی می‌آمدند، و برخی به دروغ بهانه می‌آوردند، و گروهی نشسته بی‌اعتنا بودند. 3- از خدا می‌خواهم که مرا از ایشان بزودی نجات داده رها سازد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 947

که بخدا سوگند اگر نمی‌بود آرزوی من به شهادت (کشته شدن در راه خدا) هنگام ملاقات با دشمنم، و دل به مرگ نمی‌نهادم هر آینه نمی‌خواستم یک روز با اینان بمانم، و نه هرگز با آنها روبرو شوم (زیرا با چنین مردمی فیروزی بر دشمن ممکن نیست، پس ناچار با آنها زندگانی می‌کنم تا اگر فیروزی نیافته شهادت و کشته شدن در راه خدا را دریابم).

36 (2036) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به برادر خود عقیل ابن ابی طالب در باره لشگری که امام علیه السلام بسوی بعضی دشمنان فرستاده بود

، و آن در پاسخ نامه عقیل بود به آن حضرت (علمای رجال در باره عقیل اختلاف دارند، بعضی او را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته ستوده‌اند، و شیخ صدوق «علیه الرحمه» در مجلس بیست و هفتم از کتاب امالی بسند خود از ابن عباس روایت کرده: علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: عقیل را دوست می‌داری؟ فرمود: آری بخدا سوگند او را دوست دارم دو دوستی یکی برای خودش یکی برای اینکه ابو طالب او را دوست داشت، و برخی او را نکوهش نموده‌اند برای پیوستن به معاویه و رها کردن برادرش علی علیه السلام را، ولی مرحوم آیه الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال می‌نویسد: ما از جهت گرامی داشتن عقیل «چون برادرش علی علیه السلام و پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندش حضرت مسلم است» در باره او سخن نمی‌گوئیم، و لکن بخبر او اعتماد و اطمینان نداریم، خلاصه امام علیه السلام در این نامه از بد رفتاری قریش شکایت و دلتنگی کرده و استقامت و ایستادگی خویش را در راه خدا با تحمل هر پیشآمد سخت گوشزد می‌نماید):

1- پس (اینکه نوشته‌ای دشمنم فیروزی یافته و شیعیانم مرا یاری نکرده‌اند درست نیست، بلکه) لشگر انبوهی از مسلمانان بسوی او (دشمن) فرستادم، چون این خبر باو رسید بگریز شتاب کرد و پشیمان برگشت، و لشگر من بین راه باو رسیدند وقتی که آفتاب بغروب نزدیک بود،

پس اندکی مقاتله نموده با هم جنگیدند چون لا و لا (نه و نه یعنی با هم چنان جنگیدند مانند اینکه جنگ نکردند، خلاصه خیلی زود جنگشان بسر رسید، یا آنکه اندکی با هم جنگیدند مانند گفتن لا و لا که مثلی است گفته میشود برای کاری که زود انجام بگیرد) پس درنگ نکرد مگر ساعتی تا اینکه با اندوه رهائی یافت بعد از آنکه گلویش را سخت فشرده بودند، و از او بجز نیم جانی باقی نبود، پس با سختی و

دشواری پی در پی رهایی یافت (و اما اینکه گفتی برادر زاده‌ها را برداشته بسوی تو شتابم اگر زنده مانیم با تو باشیم، و اگر بمیریم با تو بمیریم) 2- پس قریش و سخت تاختنشان در گمراهی و جولانیشان در دشمنی و ستیزگی و نافرمانیشان را در سرگردانی از خود رها کن (در باره آنان چیزی مگو) زیرا آنان بجنگ با من اتفاق نموده‌اند مانند اتفاقی که بجنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده بودند پیش از من، کیفر رساننده‌ها بجای من قریش را بکیفر رسانند (امید است از ستمگران ستم و سختیهای گوناگون بایشان برسد) که خویشاوندی مرا (با پیغمبر اکرم) بریدند (بآن پاس نگذاشتند) و سلطنت (خلافت) پسر مادرم (رسول خدا) را (بر اثر کینه‌ای که با من داشتند) از من ربودند (سبب اینکه امام علیه السلام حضرت رسول را پسر مادر نامیده آنست که حضرت عبد الله پدر حضرت رسول با حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر پسران عبد المطلب از یک مادر بودند که فاطمه دختر عمرو ابن عمران ابن عاذ ابن مخزوم باشد، بر خلاف دیگر پسران عبد المطلب که از مادر جدا بودند، و گفته‌اند: که فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر حضرت رسول را در کودکی در خانه ابو طالب پرستاری نموده است و پیغمبر اکرم در باره او فرموده:

فاطمة أمی بعد أمی یعنی فاطمه بعد از مادرم مادر من است).

3- و آنچه از رأی من در باره جنگ (با دشمنان) پرسیدی (و گفتی که جنگ با دشمن توانا بی‌کمک روا نیست) پس اندیشه من جنگ با کسانیست که جنگ را جائز می‌دانند (عهد و پیمان الهی را شکسته بر خلاف دستور خدا و رسول رفتار می‌نمایند) تا اینکه بخدا پیوندم (در راه او کشته شوم) انبوهی مردم گرد من برارجمندیم و پراکندگی ایشان از من خوف و ترس را نمی‌افزاید (خواه کسی مرا یاری نماید خواه دوری گزیند در مقابل دشمن دین ایستاده خواست خدا را انجام می‌دهم) و پسر پدرت (امام علیه السلام) را گمان مدار- هر چند مردم او را رها کنند- (کمک و یاری نکنند در پیش دشمن) خوار و فروتن باشد، و نه

رونده زیر بار زور از سستی و ناتوانی، و نه (چون شتر رام) سپارنده مهار بدست کشنده، و نه پشت دهنده برای سواری که بر آن بر آمده سوار شود (خلاصه در برابر دشمن از هیچ سختی رو نمی گردانم) و لکن (سخن در باره قریش و خویشاوندان) مانند آنست که برادر بنی سلیم (شخصی از قبیله بنی سلیم عباس ابن مرداس سلمی که به محبوبه خود چنانکه باو نسبت داده‌اند) گفته:

صبور علی ریب الزمان صلیب

فان تسألینی کیف أنت؟ فانی

فیثمت عاد أو یساء حبیب

یعز علی أن تری بی کآبه

یعنی اگر از من پرسی چونی؟ بر سختی روزگار بسیار شکییبا و توانا هستم، دشوار است بر من که غم و اندوهی در من دیده شود تا دشمنی شاد یا دوستی اندوهگین گردد (پس از اینرو سخن از قریش در میان نمی آورده درد دل و رنجش خود را از بد رفتاریهای آنان اظهار نمی کنم).

(2037)

37 (2037) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که او را نکوهش نموده و یاری نکردن عثمان را از او دانسته)

1- پس خدا را تسبیح نموده از هر عیب و نقصی منزّه می دانم (شگفتا) چه بسیار است هوا پرستی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 951

و خواهشهای پدید آمده و سرگشتگی پیروی نموده تو با تباه ساختن آنچه حق است، و دور انداختن آنچه مورد اطمینان است، حقایقی که پسندیده خدا و دلیل بندگانش می باشد (خلاصه چه بسیار گرفتار خواهشهای نفس اماره بوده دنبال گمراهی گرفته‌ای، همواره به بدعتی مردم را فریفته برای گمراهی خود سبها می جویی) 2- و اما بسیار جدال و پر گفتن تو در باره عثمان و کشندگانش (و اظهار مظلومیت او و خونخواهی تو بی مورد است، زیرا) عثمان را هنگامی یاری کردی که به سود خودت بود، و هنگامیکه برای او سودمند بود او را یاری نکردی (عثمان پی در پی به معاویه نامه نوشته از او کمک می خواست،

معاویه وعده می داد تا کار بر او تنگ شده او را محاصره نمودند، معاویه یزید ابن اسد القسری را با لشگری روانه ساخت و باو گفت: می روی و در ذی خشب «نام موضعی در هشت فرسخی مدینه» می مانی، و مگو: الشاهد یری ما لا یری الغائب یعنی حاضر می بیند آنچه را که غائب نمی بیند، منظورش آن بود که از پیش خود کاری انجام مده و قبل از دستور من از آنجا کوچ مکن، و در پرده باو فهماند که غرض آن نیست که تو خود را بعثمان رسانده او را یاری کنی، بلکه مصلحت دیگر در نظر دارم، تو آنجا باش تا بینم چه میشود، او نیز چندان در آن موضع ماند که عثمان کشته شد و معاویه او را با لشگر بشام باز خواند و در صدد بدست آوردن خلافت بر آمد) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 952

(2038)

38 (2038) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است باهل مصر هنگامیکه (مالک) اشتر را بر ایشان

حکومت داد

(آنان را ستوده و به پیروی از او امر فرموده، وقتی که امام علیه السلام مالک اشتر را بجای محمد ابن ابی بکر روانه مصر نمود و این نامه را نوشت اهل مصر دو دسته بودند، دسته ای هوادار عثمان و معاویه که با محمد مخالفت می نمودند، و دسته بیشتری دوستان امیر المؤمنین علیه السلام بوده که در کشتن عثمان کوشش نموده بودند، و نامه حضرت خطاب بایشان است).

1- این نامه از بنده خدا علی امیر المؤمنین است بسوی گروهی که برای خدا بخشم آمدند هنگامیکه در زمین او معصیت و نافرمانی کردند، و حق او را بردند (از امر و فرمانش پیروی ننمودند) پس ستم سراپرده بر سر نکوکار و بدکار و ساکن و مسافر زد، و (مردم بطوری بر خلاف آنچه خدا و رسول فرموده بودند رفتار می نمودند که) معروف و کار شایسته ای نبود که از توجه بآن آسودگی رو نماید، و نه منکر و زشتی که از آن جلوگیری شود (خلاصه در زمان عثمان معروف ترک و منکر متداول بود، و از این سخنان بیزاری از رفتار عثمان و اطرافیان و کار گردانانش هویدا است، ولی دلیل نیست که امام علیه

السلام راضی به کشته شدن عثمان بوده و از این جهت اهل مصر را ستوده باشد چون در کشتن او کمک نموده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 953

به مدینه آمده بودند، بلکه آنان را از جهت اینکه در صدد نهی از منکر بر آمده بودند ستوده است).

2- پس یکی از بندگان خدا را بسوی شما فرستادم که در روزهای ترسناک خواب نمی‌رود، و از دشمنان در اوقات بیم و هراس باز نگشته نمی‌ترسد، بر بدکاران (که از حق رو برگردانیده پیرو گمراهی‌اند) از سوزاندن آتش سختتر است (چنان دلاوری است که دشمنان را از پای در می‌آورد) و او مالک پسر حارث برادر (از خویشان و قبیله) مذحج است (و مذحج نام قبیله‌ایست در یمن و نخع نام طایفه‌ای است از آن قبیله و مالک اشتر نخعی است) 3- پس سخنش را بشنوید، و امر و فرمانش را در آنچه مطابق حق است پیرو باشید، زیرا او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی‌شود، و زدن آن بی‌اثر نمی‌گردد (بهر جا زده شود می‌برد) پس اگر شما را امر کند که (بسوی دشمن) بروید روانه گردید، و اگر فرمان دهد که نروید بمانید که او (در هر کاری) پیش نمی‌افتد و بر نمی‌گردد، و رو بر نمی‌گرداند و جلو نمی‌رود مگر بدستور و فرمان من، 4- و به داشتن او شما را بر خود برگزیدم (با اینکه باو نیازمند بسوی شما روانه‌اش نمودم) بجهت خیر خواهیش برای شما، و استواری دهن بند او بر دشمنان (که دهانه بر دهان دشمن می‌زند تا او را از پای در آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 954

(2039)

39 (2039)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعمر و ابن عاص (که بر اثر گمراهی و پیروی از معاویه او را سرزنش فرموده)

1- پس (از درود بر هدایت یافتگان رستگار شده، بدان که) تو دین خود را تابع دنیای کسی (معاویه) قرار دادی که گمراهی او آشکار است، پرده او دریده (گفته‌اند: معاویه هر گونه کار غیر مشروع و زشتی مرتکب می‌شد: شراب می‌نوشیده، جامه حریر می‌پوشیده، ظروف طلا و نقره بکار می‌برده، ولی از

خوف عمر در زمان خلافت او بسیاری از آنها را در پنهانی می نمود، و در عهد عثمان پروایی نداشت، و چون بر دعوی خلافت تصمیم گرفت بعضی را آشکار و بعضی را پنهان می نمود) در مجلس خود شخص بزرگوار را عیب دار و سر افکنده می نماید، و با آمیزش خویش دانا را نادان می گرداند (هر که با او نشیند اگر پاکست ناپاک و اگر بزرگوار است ننگین گردد، و اگر با عقل و دانا است بی خرد و نادان میشود، یا آنکه در مجلس خود از بزرگوار خرده گرفته و دانا را نادان می پندارد، و ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: معاویه در مجلس خود به بنی هاشم ناسزا می گفت) پس از پی چنین کسی رفتی، و بخشش او را خواستی مانند پیروی سگ از شیر که (بطمع خوردن لقمه) به چنگالهایش نگریسته انتظار دارد که از پس مانده شکارش به سویش افکند، پس دنیا و آخرت خویش را به باد دادی (در دنیا خود را ننگین و در آخرت بعذاب الهی گرفتار نمودی)! و اگر بحق چنگ می زدی (رو بما می آوردی) آنچه (از دنیا و آخرت) می خواستی می یافتی، 2- پس (اکنون که از حق رو گردانده در گمراهی افتادی) اگر خدا مرا بر تو و پسر ابی سفیان مسلط ساخت شما را به کیفر می رسانم، و اگر مرا ناتوان ساختید و (بعد از من) مانند آنچه جلو روی شما است (عذاب و کیفر الهی) برای شما بدتر است (چنانکه در قرآن کریم س 20- ی 127 می فرماید: **و لعذاب الآخرة أشد و أبقی** یعنی عذاب و کیفر آخرت سختتر و پاینده تر است «از عذاب دنیا») و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 955

(2040)

40 (2040)- از نامه های آن حضرت علیه السلام است به یکی از کار گردانانش (که او را از نادرستیش نکوهش نموده و از او حساب خواسته)

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، بمن از تو خبر کاری رسیده که اگر کرده باشی پروردگارت را بخشم آورده امام و پیشوایت را نافرمانی نموده، و امانت خود را خوار گردانیده ای (در کارت خیانت کرده و دیگر لیاقت حکمرانی نداری).

2- بمن رسیده است که تو زمین را برهنه کرده ای (محصول اشجار و زراعات را برای خود برده و چیزی به رعیت نداده ای) پس هر چه زیر دو پایت بوده گرفته، و آنچه در دو دستت بوده خورده ای (اموال و

دارائی بیت المال را تصرف کرده برای خویش اندوخته‌ای) اکنون برای من حساب (دخل و خرج) خود را بفرست، و بدان که حساب خدا (در روز رستخیز) از حساب و واریسی مردم بزرگتر است (دقیق‌تر است، زیرا اینجا ممکن است صورت دروغ و بر خلاف واقع تنظیم شود، ولی آنجا جز راستی کاری انجام نمی‌گیرد) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 958

(2041)

41 (2041) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به یکی از کارگردانان خود (که او را بر اثر پیمان شکنی و خوردن از بیت المال سرزنش نموده است

، و بین رجال دانان و شرح نویسان بر نهج البلاغه اختلاف است که امام علیه السلام این نامه را به کدام یک از کارگردانانش نوشته است: بعضی گفته‌اند:

بعبد الله ابن عباس نوشته که از جانب حضرت حاکم بصره بوده بیت المال را برداشته به مکه رفته و در آنجا خوش می‌گذرانید، دیگری گفته: عبد الله را مقامی ارجمند بوده و از خدمت و متابعت آن حضرت هیچ گاه جدائی ننموده، و برخی گفته‌اند: نامه را بعید الله ابن عباس برادر عبد الله نگاشته، و عبید الله کسی است که دینش درهم و پول بوده و بخر او اعتماد نداشته ضعیف می‌شمارند، و شمه‌ای از داستان گریختن او با سعید ابن نمران از یمن و آمدنشان نزد امیر المؤمنین علیه السلام به کوفه در شرح خطبه بیست و پنجم در باب خطبه‌ها گذشت، و سعید ابن نمران را رجال دانان از شیعیان حضرت و حسن الحال می‌دانند، و دیگری گفته: عبید الله ابن عباس از جانب حضرت حاکم یمن بوده و از او چنین چیزی نقل نشده است، خلاصه معلوم نگشته که این نامه را به کدام یک از پسر عموهایش که حاکم بصره بوده نوشته است):

1- پس از حمد خدا و درود حضرت مصطفی، من ترا در امانت خود (حکومت رعیت و اصلاح امر معاش و معاد ایشان) شریک و انباز خویش ساختم، و ترا (چون) پیراهن و آستر جامه‌ام گردانیدم (همواره ترا از خواص و نزدیکترین شخص بخود می‌پنداشتم) و هیچیک از خویشانم برای موافقت و یاری و رساندن امانت (اموال بیت المال) بمن از تو درستگارت نبود، پس چون دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت

گرفته، و دشمن بر او خشم نموده، و امانت مردم (عهد و پیمانشان) تباہ گشت، و این امت (به خونریزی و ستم) دلیر شده پراکنده گردیدند، به پسر عمویت پشت سپر برگرداندی (از پیروی او دست کشیدی) و از او دوری کردی همراه دوری کرده‌ها، و او را یاری نکردی همدست آنانکه از یاری خودداری کردند، و باو خیانت کردی بکمک خیانت کنندگان، پس نه به پسر عمویت همراهی نمودی، و نه امانت را اداء کردی، 2- و گویا تو با کوشش خود (در راه دین) خدا را در نظر نداشتی، و گویا تو (در ایمان) به پروردگارت بر حجت و دلیلی نبودی (مانند سست ایمانان خدا را نشناخته او را سرسری پنداشتی) و بآن ماند که تو با این مردم مکر و حيله بکار

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 959

می بردی، و قصد داشتی آنها را از جهت دارائیشان بفریبی (خلاصه منظور از اظهار دین و ایمانت آن بود که مردم را فریفته دارائیشان را بر بانی) که چون بسیاری خیانت بمردم ترا توانا ساخت زود حمله نموده برجستی، و ربودی آنچه بر آن دست یافتی از دارائیهاشان که برای بیوه زنان و یتیمانشان اندوخته بودند مانند ربودن گرگ سبک ران بز از پا افتاده را، پس آن مال را به حجاز (مکه یا مدینه) با گشادگی سینه (خرم و شاد) بروی، و از گناه ربودن آن باک نداشتی، غیر ترا پدر مباد (اف بر تو) بآن ماند که تو میراثت را (که) از پدرت و مادرت (رسیده برداشته) نزد خانوادهات آورده‌ای (بیت المال را مرده ریگ پدر و مادر پنداشتی) 3- خدا را تسبیح کرده او را از هر عیب و نقصی منزه می دانم (شگفتا) آیا تو بمعاد و بازگشت ایمان نداری، یا از مو شکافی در حساب و باز پرسى (در آخرت) نمی ترسی؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه آشامیدن و خوردن (آن مال) را جائز و گوارا دانی، با اینکه میدانی حرام می خوری و حرام می آشامی؟ و کنیزان خریده زنان نکاح میکنی از مال یتیمان و بی چیزان و مؤمنان جهاد کنندگانی که خدا این مال را برای آنان قرار داده، و بآنها این شهرها را (از دشمنان) محافظت و نگاهداری نموده است!! 4- پس از خدا بترس و مالهای این گروه را بخود باز گردان که اگر این کار نکرده باشی و خدا مرا بتو توانا گرداند هر آینه در باره (بکیفر رساندن) تو نزد خدا عذر بیاورم و ترا به شمشیرم که کسیرا بآن زده‌ام مگر آنکه در آتش داخل شده بزمن! 5- و بخدا سوگند اگر حسن و حسین (علیهما السلام) کرده بودند مانند آنچه تو کردی با ایشان صلح و آشتی نمی کردم، و از من به

خواهشی نمی‌رسیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم، و باطل رسیده از ستم آنها را دور سازم، و سوگند بخدا پروردگار جهانیان: آنچه را که از مال ایشان برده‌ای بحلال اگر برای من باشد مرا شاد نمی‌کند که آنرا برای پس از خود ارث بگذارم، 6- پس ضح رویدا یعنی در چاشت شتر را آهسته بچران (این جمله مثلی است برای کسیکه در جای آرام رفتن شتاب کند، اشاره باینکه در صرف مال تندروی مکن) که بآن ماند که تو بآخرت (مرگ) رسیده‌ای، و زیر خاک پنهان گشته‌ای، و کردارت بتو نمایانده شده در جائیکه ستمکار در آنجا بر اثر غم و اندوه (آنچه از دست داده) فریاد میکند، و تباه کننده

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 960

(حق دیگران) برگشت (بدنیا) را آرزو می‌نماید، در حالیکه آن وقت هنگام گریختن (از عذاب الهی) نیست.

(2042)

42 (2042)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعمر بن ابی سلمه مخزومی که از جانب آن بزرگوار بر بحرین حاکم بود

او را عزل نموده، و به جایش نعمان ابن عجلان زرقی را گماشت (در آن عمر را ستوده و او را برای همراه بردن با خود در جنگ خواسته، و این عمر پسر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله است از ام سلمه، و نعمان از مهتران انصار بوده، رجال دانان این دو را از نیکان یاران امیر المؤمنین علیه السلام دانسته و در نقل اخبار از ایشان آنها را مورد وثوق و اطمینان قرار داده‌اند، و در بعضی از کتب عمر و ابن ابی سلمه دیده میشود، ولی عمر ابن ابی سلمه درستتر است، زیرا در بیشتر از نسخ نهج البلاغه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 961

عمر ضبط شده است نه عمر و با واو).

1- پس از ستایش خداوند و درود پیغمبر اکرم، من نعمان ابن عجلان زرقی را والی و حاکم بحرین گردانیدم، و دست ترا بدون آنکه نکوهش و سرزنشی برایت باشد کوتاه کردم (ترا فرا خواندم) و تو حکومت را نیک انجام دادی، و امانت (بیت المال) را اداء نمودی، پس (نزد من) بیا بی آنکه گمان بدی بتو داشته باشم یا سرزنش نموده تهمت زده گناه کارت دانم. 2- پس (سبب خواستن تو آنست که) رفتن بسوی (جنگ) ستمگران اهل شام را تصمیم گرفته دوست دارم تو با من باشی، زیرا تو از کسانی هستی که برای جنگ با دشمن و برپا داشتن ستون دین (اجرای احکام اسلام) بایشان پشت گرمم، اگر خدا بخواهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 962

(2043)

43 (2043)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بمصقلة ابن هییره شیبانی که از جانب آن بزرگوار بر اردشیر خره (نام شهری بوده در فارس) حاکم بود

(او را بر ستمگری در پخش غنیمت «مالی که مسلمانان از دشمن بر اثر فیروزی گرفته‌اند» سرزنش می‌نماید، و رجال دانان از او بزندق تعبیر میکنند یعنی مردیکه در ظاهر با ایمان و در باطن کافر است، و داستان او با معقل ابن قیس که از یاران و فداکاران امام علیه السلام است در شرح سخن چهل و چهارم باب خطبه‌ها گذشت):

1- بمن از تو خبری رسیده که اگر آنرا بجا آورده باشی خدای خود را بخشم آورده‌ای (رحمت او شامل حالت نمی‌شود) و امام و پیشوایت را غضبناک ساخته‌ای (که باید از تو انتقام بکشد، زیرا خبر رسیده):

که تو اموال مسلمانها را که نیزه‌ها و اسبهاشان آنرا گرد آورده، و خونهاشان بر سر آن ریخته شده در بین عربهای خویشاوند خود که ترا گزیده‌اند قسمت میکنی، 2- پس سوگند به خدائی که دانه را (زیر زمین) شکافته، و انسان را آفریده اگر این کار (که خبر داده‌اند) راست باشد، از من نسبت بخود زبونی یابی، و از مقدار و مرتبه نزد من سبک گردی، پس حق پروردگارت را خوار نگردانده و دنیایت را بکاستن دینت آباد مکن که (در روز رستخیز) در جرگه آنان که از جهت کردارها زیانکارترند خواهی بود.

3- آگاه باش حق کسیکه نزد تو و نزد ما است از مسلمانها در قسمت نمودن این مالها یکسان است:

پیش من بر سر آن مال می آیند و برمیگردند (چنانکه هر کس برای آب بر سر چشمه رفته و بر می گردد و چشمه بی تفاوت بهمه آب می بخشد، بنا بر این حق نداری که آن مالها را به خویشاوندانت اختصاص دهی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 963

(2044)

44 (2044)- از نامه های آن حضرت علیه السلام است بزید ابن ابیه هنگامیکه بآن بزرگوار خبر رسید که معاویه نامه باو نوشته می خواهد او را با ملحق ساختن بخود (که برادر می باشند) بفریبید

(در آن او را از فریب معاویه بر حذر می نماید، و این زیاد پدر عبید الله ابن مرجانه قاتل حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده، و مرجانه مادر عبید الله کنیزی بوده که بزناء دادن شهرت بسیار داشت، و پدر زیاد معلوم نیست، برخی او را زیاد ابن عبید گفته و به ثقیف نسبت دهند، و زیاد ابن ابو سفیان،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 964

و زیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش، و زیاد ابن امه یعنی زیاد پسر مادرش، و زیاد ابن سمیه نیز گفته شده است، و گفته اند: پیش از ملحق شدن بابی سفیان او را زیاد ابن عبید می خواندند، و عبید بنده ای بود که تا ایام دولت و رشد زیاد ماند و زیاد او را خریده آزاد نمود، و مادر او سمیه نام داشت که کنیز حارث ابن کلداه ثقفی طبیب مشهور عرب بود، و گفته اند: در عهد عمر بن خطاب روزی زیاد در مجلس او سخن می گفت که شنوندگان را به شگفت آورد، عمرو ابن عاص گفت: شگفتا این جوان اگر قرشی بود عرب را به عصای خود میراند! ابو سفیان گفت: آگاه باش سوگند بخدا او قرشی است، اگر او را می شناختی می دانستی که از بهترین اهل تو است، عمرو گفت: پدرش کیست؟ ابو سفیان گفت: سوگند بخدا من او را در رحم مادرش نهادم، عمرو گفت: چرا او را به خودت ملحق نمی گردانی؟

ابو سفیان گفت: از بزرگی که اینجا نشسته یعنی عمر می‌ترسم که پوست مرا بکند، و گفته‌اند: کنیه‌اش ابو مغیره است، و در طائف سال فتح مکه یا سال هجرت یا روز جنگ بدر دنیا آمده، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندیده، و در همه جا با امیر المؤمنین و بعد از آن حضرت با امام حسن علیهما السلام تا زمان صلح آن بزرگوار با معاویه بوده و پس از آن به معاویه ملحق گردید، و در کوفه در ماه رمضان سال پنجاه و سه هجری بر اثر نفرین امام حسن علیه السلام بمرض فالج که دردی است در جانبی از بدن پیدا میشود و آنرا از حس و حرکت می‌اندازد، یا بمرض طاعون و وباء هلاک گردید. ابن ابی الحدید در اینجا و جای دیگر در باره بد طینتی و زشتکاریهای او نسبت بامام حسن و شیعیان امیر المؤمنین علیهما السلام و ناسزاهایی که گفته و جسارتهایی که بامام زمان خود کرده قضایایی نقل نموده که از خواندن آنها دست بر سر زده گریان و دل شکسته شدم و از ترجمه آن شرمم آمد، پس در خصوص خباثت و بد طینتی او اکتفاء میکنم بآنچه از قول ابن ابی الحدید در شرح نامه بیست و یکم نوشتم، خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام در عهد خود زیاد را حاکم فارس گردانیده بود که آن دیار را نیکو ضبط کرده نگهداری می‌نمود و از اینرو معاویه نامه‌ای باو نوشت تا او را به برادری بفریبد، چون بامام علیه السلام خبر رسید بزاید نوشت):

1- و آگاه شدم که معاویه نامه‌ای بتو نوشته می‌خواهد دلت را (از راه نیکبختی) بلغزند، و می‌خواهد در تیزی و تندی (زیرکی) تو رخنه کند، پس از او بر حذر بوده بترس چه او شیطانی است که از پیش و پس و راست و چپ شخص می‌آید تا ناگهان در هنگام غفلت و بیخبری او درآید، و عقلش را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 965

برباید (و در دنیا به حیرانی و سرگردانی و در آخرت بعذاب جاوید گرفتارش سازد).

2- و در عهد عمر ابن خطاب از ابو سفیان سخن نسنجیده‌ای از خواهش نفس و وسوسه‌ای از وسوسه‌های شیطان رخ داد (بعمر و ابن عاص گفت: این نتیجه زناى من با مادر او است) به گفتن این سخن نسبی ثابت نشده و بر اثر آن کسی سزاوار بردن ارث نمی‌گردد (چنانکه بعضی از عرب نسب را بزناى ثابت می‌دانستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا نادرست دانست و فرمود: الولد للفراش و للعاهر الحجر و یعنی فرزند از آن صاحب بستر و مردیکه زن در نکاح و تصرف او است می‌باشد، و زناکار محروم است «باو چیزی نرسیده ارث نمی‌برد» و گفته‌اند: یعنی زناکار را سنگ باران کنند، ولی

سخن امام علیه السلام در اینجا معنی اول را تأیید میکند که می فرماید: و کسیکه به چنین سخن نادرست دل بندد به شخصی ماند که ناخوانده خود را در بین شراب خواران در آورد و پیوسته او را دفع نموده دور سازند، و به کاسه چوینی ماند که (بر بار کش می آویزند و) قرار نگرفته می جنبد (خلاصه به گفتار ابو سفیان در مجلس عمر تو داخل نسب بنی امیه نمی گردی که معاویه آنرا دلیل نموده ترا بفریبد. سید رضی علیه الرحمه فرماید: چون زیاد نامه حضرت را خواند گفت: سوگند به پروردگار کعبه ابو سفیان بآن گفتار گواهی داده و همواره در نظرش بود تا معاویه او را برادر خود خواند (زیاد هم باو پیوست).

فرمایش حضرت علیه السلام الواغل: کسی است که خود را بین می خوارگان اندازد تا با ایشان بیاشامد و از آنان نباشد، پس همواره او را رانده مانع شوند، و التوط المذبذب:

چیزی است از قبیل کاسه چوین یا قدحی یا مانند آن که بر بار سوار آویخته میشود که پیوسته جنبان است هنگامیکه بر بار کش سوار باشد، و آنرا تند براند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 966

(2045)

45 (2045) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است بعثمان ابن حنیف انصاری که از جانب آن بزرگوار حاکم بصره بود

، [قسمت اول نامه]

هنگامیکه بحضرت خبر رسید که او را گروهی از اهل بصره به مهمانی خوانده اند و رفته (و او را بجهت رفتن بآن مهمانی نکوهش نموده است، و عثمان و برادرش سهل ابن حنیف که از جانب امام علیه السلام بر مدینه حکومت داشت هر دو از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و تا آخر عمر شیعه و دوستدار امیر المؤمنین علیه السلام بودند، و از اینرو رجال دانان در نیکی این دو برادر اختلاف و تردید نداشته در نقل اخبار آنها را مورد وثوق و اطمینان می دانند، و پاره ای از سرگذشت عثمان ابن حنیف در وقت تسلط اصحاب جمل بر بصره در شرح خطبه یک صد و هفتاد و یکم گذشت):

1- پس از ستایش خداوند و درود رسول اکرم، ای پسر حنیف بمن رسیده که یکی از جوانان اهل بصره ترا بطعام عروسی خوانده است و بسوی آن طعام شتابان رفته‌ای، و خورشهای رنگارنگ گوارا برایت خواسته و کاسه‌های بزرگ به سویت آورده می‌شد، و گمان نداشتی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 967

تو بروی به مهمانی گروهی که درویش و نیازمندان را برانند و توانگرشان را بخوانند، پس نظر کن بآنچه دندان بر آن می‌نهی از این خوردنی، و چیزی را که بر تو آشکار نیست (نمی‌دانی حلال است یا حرام) بیفکن (مخور) و آنچه را که به پاکی راههای بدست آوردن آن دانائی (میدانی از راه حلال و درستکاری بدست آمده) بخور.

2- آگاه باش هر پیروی کننده را پیشوایی است که از او پیروی کرده بنور دانش او روشنی می‌جوید (راه راستی گفتار و درستی کردار را از او می‌آموزد، و تو نیز باید پیرو پیشوای خود باشی) بدان که پیشوای شما از دنیای خود بدو کهنه جامه (رداء و ازار یعنی جامه‌ای که سر تا پا را می‌پوشاند) و از خوراکش بدو قرص نان (جهت افطار و سحر، یا نهار و شام) اکتفاء کرده است، و شما بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید (از کارهای ناشایسته دوری گزیده خود را از هر ناپاکی دور سازید تا مرا به اصلاح حال رعایا و زیر دستان یاری نموده باشید)

3- بخدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته، و از غنیمتهای آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و با کهنه جامه‌ای که در بر دارم جامه کهنه دیگری آماده ننموده‌ام.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 968

[قسمت دوم نامه]

4- بله از تمام آنچه آسمان سایه بر آن افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (سه خلیفه) بر آن بخل ورزیدند (بغصب از دست ما گرفتند) و دیگران (امام علیه السلام و اهل بیتش) بخشش نموده از آن گذشتند، و خداوند نیکو دآوری است (که بین حق و باطل حکم فرمود!) و فدک نام یکی از قریه‌های یهود بوده که مسافت بین آن و مدینه دو منزل و بین آن و خیبر کمتر از یک

منزل بوده، و داستان غصب فدک و تظلم حضرت فاطمه علیها السلام و شکایت آن معصومه از ستمی که باو روا داشتند در کتابهای تازی و فارسی بیان شده و ما برای روشن شدن مطلب شمه‌ای از آنچه شارح بحرانی در اینجا نگاشته گوشزد می‌نماییم:

فدک مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود، زیرا چون خیبر «نام شهری که تا مدینه از سمت شام سه روز راه بود» فتح شد اهل فدک نصف آنرا و به قولی تمام را بصلح و آشتی تسلیم نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قریه را در حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید، و از طرق مختلفه در این باب روایات رسیده، از جمله از ابی سعید خدری «که مورد وثوق و اطمینان رجال دانان است» روایت شده که چون آیه و آت ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل «س 17 ی 26 یعنی حق خویشاوند و بی‌چیز و رهگذر را اداء کن» از جانب خدا به پیغمبر اکرم رسید آن حضرت فدک را به فاطمه علیها السلام داد، و ابو بکر که خلیفه شد خواست آنرا بگیرد فاطمه علیها السلام باو پیغام داد که فدک از آن من است که پدرم بمن بخشیده، و امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن «مربیه و آزاد شده پیغمبر اکرم» بر آن گواهی دادند، ابو بکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ما گروه پیغمبران باهل خود میراث ندهیم، آنچه باقی گذاریم صدقه و بخشش است، و فدک مال مسلمانان بوده در دست آن حضرت که در کار امت و راه خدا صرف می‌نموده من نیز در همان راه صرف می‌نمایم، پس فاطمه علیها السلام چادر بر سر انداخته با بعضی از خدمتکاران و زنان خویشاوند خود بمسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و ابو بکر و بسیاری از مهاجرین و انصار حاضر بودند، و در میان پرده‌ای آویختند، آنگاه بنالید و زارید بطوری که همه گریستند، پس از آن زمانی دراز خاموش ماندند تا جوش و خروش مردم آرام گردید، پس خطبه‌ای دراز بیان فرمود از جمله: ای پسر ابی قحافه تو از پدرت میراث می‌بری و من از پدرم ارث نمی‌برم بعد رو بقبر مقدس پدر بزرگوارش نموده از امت اظهار رنجش و درد دل نمود، راوی گوید: هیچ روزی دیده نشده بود که زن و مرد مدینه بیش از آن روز گریسته باشند، پس بمسجد انصار توجه نموده با آنان هم سخنانی فرمود، از جمله: بدانید من شما را می‌بینم که

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 969

منکر دین شدید، و لقمه گوارا را از دهن بیرون انداختید، و اگر شما و هر که در روی زمین است کافر شوید خدا بی‌نیاز است، پس به خانه بازگشت و سوگند یاد کرد که با ابو بکر سخن نگوید و بر او نفرین

نمود، و بر این حال از دنیا رفت، و وصیت کرد ابو بکر بر او نماز نخواند، و عباس بر او نماز گزارد و در شب دفن گردید، خلاصه ابو بکر غله و سود آنرا گرفته بقدر کفایت باهل بیت علیهم السلام می‌داد و خلفای بعد از او هم بر آن اسلوب رفتار نمودند تا زمان معاویه که ثلث آنرا بعد از امام حسن علیه السلام بمروان داد، و مروان در خلافت خود تمام آنرا تصرف و کرد و فرزندانش دست بدست می‌بردند تا زمان عمر ابن عبد العزیز که او به اولاد فاطمه علیها السلام برگردانید، و شیعه گوید: اول مظلومه و چیزیکه از روی ظلم و ستم گرفته شده بود رد کرد فدک بود، و سنی گوید: اول آنرا ملک خود گردانید، و بعد به اولاد فاطمه علیها السلام بخشید، و پس از او باز غصب کردند تا در دولت بنی عباس ابو العباس سفاح برگردانید، و منصور گرفت، و پسرش مهدی برگردانید، و دو پسرش موسی و هارون گرفتند، و مأمون برگردانید تا زمان متوکل و او سود آنرا بعبد الله ابن عمر بازیار وا گذاشت، و گویند: در آنجا یازده نخله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود نشانده، فرزندان فاطمه علیها السلام خرمای آنها را برای حاج ارمغان می‌فرستادند و مالهای بسیاری دریافت می‌نمودند، بازیار کس فرستاد آن درختها را برید و چون ببصره برگشت فالج گردید، ابن ابی الحدید در شرح نامه نهم به مناسبتی می‌نویسد: ابو العاص شوهر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که مشرک بود «و تا در مکه بود پیغمبر اکرم نمی‌توانست بین او و زینب جدائی اندازد و اگر چه اسلام آوردن زینب بین او و شوهرش را جدا ساخته بود» در جنگ اسیر و دستگیر گردید، و اهل مکه فدیة و مال می‌فرستادند تا اسیرانشان را رها سازند، زینب قلاده‌ای که مادرش خدیجه باو داده بود فرستاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آن قلاده را دید سخت برقت آمد، و به مسلمانان فرمود: اگر اسیر زینب را رها کنید و فدیة او پس دهید شایسته است، گفتند: آری یا رسول الله جانها و مالهای ما فدای تو، پس فدیة زینب را باز گردانیده ابو العاص را بدون فدیة رها کردند، پس از آن می‌نویسد: این خبر را بر نقیب ابو جعفر یحیی ابن ابو زید بصری علوی که خدایش رحمت کند می‌خواندم، گفت: گمان میکنی ابو بکر و عمر در این واقعه حاضر نبودند؟! آیا مقتضی نبود که دل فاطمه علیها السلام را خوش کنند و از مسلمانان بخواهند که حق خود باو واگذارند، آیا مقام و منزلت او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب کمتر

بود و حال آنکه سیده زنان جهانیان است، و این در صورتیست که برای او در باره فدک حقی ثابت نشده باشد نه به نحله و بخشش

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 970

و نه به ارث بردن. الحاصل امام علیه السلام به ستمی که بر او وارد گشته اشاره نموده و در باره دلبستگی نداشتن بمال دنیا می فرماید: 5- و فدک و غیر فدک را چه خواهم کرد؟ در حالیکه جایگاه شخص فردا (پس از مردن) قبر و گور است که در تاریکی آن اثرهایش بریده و خبرهایش پنهان میشود، و گودالی است که اگر گشادگی آن زیاده شود و دو دست گور کن در فراخی آن بکوشد سنگ و کلوخ آنرا می فشارد، و رخنه هایش را خاک روی هم انباشته ببندد، و همت و اندیشه من در اینست که نفس خود را با پرهیزکاری تربیت نموده خوار گردانم تا در روزی (قیامت) که ترس و بیم آن بسیار است آسوده باشد، و بر اطراف لغزشگاه استوار ماند.

[قسمت سوم نامه]

6- و اگر بخواهم راه می برم به صافی و پاکیزگی این عسل و مغز این نان گندم و بافته های این جامه ابریشم، ولی چه دور است که هوا و خواهش بر من فیروزی یابد، و بسیاری حرص مرا به برگزیدن طعامها وا دارد و حال آنکه شاید به حجاز (مکه و مدینه و سائر شهرهای آن) یا یمامه (شهری است از یمن) کسی باشد که طمع و آرز در قرص نان نداشته (چون در دسترسش نیست) و سیر شدن را یاد ندارد!! یا چه دور است که من با شکم پر بخوابم و به دورم شکمهای گرسنه و جگرهای گرم (تشنه) باشد، یا چنان باشم که گوینده ای (حاتم ابن عبد الله طایی) گفته:

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 971

و)

و حولک أکباد تحن إلى القدر

حسبک داء أن تبيت ببطنة

یعنی این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در گردت جگرها باشد که قدح پوستی را آرزو کنند (و برای آنان فراهم نشود چه جای آنکه طعام داشته باشند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 972

[قسمت چهارم نامه]

7- آیا قناعت میکنم که بمن بگویند زمامدار و سردار مؤمنین در حالیکه به سختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی جلو ایشان نباشم؟ پس مرا نیافریده‌اند که خوردن طعامهای نیکو (از نیکبختی جاوید) بازم دارد مانند چهار پای بسته شده که اندیشه‌اش علف آنست، یا مانند چهار پای رها گشته که خاکروبه‌ها را بهم زند تا چیزی یافته بخورد، پر میکند شکنجه را از علفی که بدست آورده، و غفلت دارد از آنچه برایش در نظر دارند (نمی‌داند که صاحبش می‌خواهد فربه شود تا به کشتارگاهش فرستد یا برایش بار کشی نموده کارش را انجام دهد) یا مرا نیافریده‌اند که بیکار مانده و بیهوده رها شوم، یا ریسمان گمراهی را کشیده بی‌اندیشه در راه سرگردانی رهسپار گردم، 8- و چنانست که می‌بینم گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر این است خوراک پسر ابو طالب پس ضعف و سستی او را از جنگ با همسران و معارضه و برابری با دلیران باز می‌دارد؟! بدانید درخت بیابانی (که آب کم بآن می‌رسد) چوبش سختتر (استوارتر) است، و درختهای سبز و خرم (که در باغهای پر آب کاشته شده) پوستشان نازکتر است، و گیاههای دشتی (که جز آب باران آب دیگری نیابند) شعله آتش آنها افروخته‌تر و خاموشی آنها دیرتر است (آری انسان هر قدر کمتر بخورد و بیاشامد اندامش استوارتر و در کارزار دلیرتر است، و هر قدر بیشتر بخورد و بیاشامد نازک پوست و سست دل و ترسناکتر است)

9- و (اتصال و همبستگی) من با رسول خدا مانند (اتصال) نخلی است از نخل (که هر دو از یک بیخ روییده) و مانند (اتصال) دست است به بازو (که بهم پیوسته‌اند، بنا بر این) سوگند بخدا اگر عرب بر جنگ من با هم همراه شوند از ایشان رو برنگردانم، و اگر فرصتها بدست آید به سویشان می‌شتابم (همه را در راه خدا و یاری دین گردن می‌زنم) و زود باشد که کوشش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه گلوله خاکی از بین دانه درو شده بیرون آید (منافق و دو رو را از بین مؤمنین رانده راه دین را از رهنان گمراهی آسوده سازم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 974

و قسمتی [پنجم] از این نامه و پایان آنست (در نکوهش دنیا و ستودن پارسایان

و کسانی که دل بآن بسته از کار خدا غافل نمانده‌اند):

10- ای دنیا از من دور شو که مهارت بر کوهانت است (مهارت را به گردنت انداخته ترا رها کرده‌ام) من از چنگالهایت جسته، و از دامهایت رسته، و از رفتن در لغزشگاههایت (گمراهی‌هایت) دوری گزیدم. کجایند کسانی که به بازیها و شوخی‌هایت گرفته فریبشان دادی، کجایند مردمانی که به زینت و آرایش‌هایت در فتنه و گمراهی‌شان انداختی؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحد‌ها هستند!

11- سوگند بخدا اگر تو شخصی بودی دیدنی و کالبدی محسوس حدود (کیفرهای) الهی را بر تو اجرا می‌نمودم به سزای بندگانی که بسبب آرزوها فریب دادی، و مردمانی که در پرتگاه‌ها (ی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 975

شقاوت و بدبختی) انداختی، و پادشاهانی که به نابودی سپردی، و آنان را در آبگاه‌های بلاء و سختی فرود آوردی جائیکه فرود آمدن و بازگشت (سزاوار) نبود. 12- چه دور است که من از تو فریب خورم هر که بر لغزشگاهت گام نهد بلغزد، و هر که در آبهای انبوهت سوار شود غرق گردد، و آنکه از ریسمانهای دامت کناره گیرد موفق شده (رستگار گشته) است، و کسیکه از تو سالم ماند اگر جای خوابگاهش تنگ باشد (در سختی و ناکامی زندگانی کند) باکی ندارد (چون میدانند این سختی بزودی می‌گذرد، لذا می‌فرماید:) و دنیا نزد او به روزی ماند که وقت گذشتن آن رسیده است.

13- از من دور شو که بخدا سوگند رام تو نمی‌گردم تا مرا خوار سازی، و هموارت نمی‌شوم (فرمانت نمی‌برم) تا مرا (بهر جا خواهی) بکشی، و سوگند بخدا سوگندی که در آن مشیت و خواست خدا را جدا می‌سازم (چنانکه خداوند بآن دستور داده در قرآن کریم س 18 ی 23 می‌فرماید: **و لا تقولن لشيء إني فاعل ذلك غدا** ی 24 **إلا أن يشاء الله*** یعنی هرگز برای کاری مگو من آنرا فردا خواهم کرد مگر آنکه خدا بخواهد یعنی بگو انجام می‌دهم اگر خدا بخواهد) خود را تربیت میکنم چنان تربیتی که شاد و شگفته گردد بقرص نانی که بر آن خورشی یابد، و در خورش به نمک قناعت کرده بسازد، و (از بسیاری

گریه) کاسه چشمم را بحال خود گذارم که اشکهایش تهی شود مانند چشمه‌ای که آبش فرو رفته است (آنقدر بگریم که اشکم نماند) 14- آیا شکم حیوان چرنده از آنچه می‌چرد پر میشود که به پهلو می‌افتد، و رمه گوسفند از علف و گیاهش سیر می‌گردد و سوی خوابگاه می‌رود، و علی (صلوات الله علیه) توشه خود را خورده مانند چهارپایان می‌خواهد؟

در چنین حالی چشمش روشن باد که پس از سالهای دراز به چهار پای یله و چرنده در گله پیروی نماید (در صورتی که ننگ است که همت و اندیشه شخص خوردن و آشامیدن باشد!) 15- خوشا نفسی که آنچه پروردگارش واجب کرده اداء کند، و در سختی شکیبیا باشد، و در شب از خواب دوری گزیند تا زمانی که خواب و پینکی بر او غلبه نماید زمین را فرش پنداشته دستش را بالش قرار دهد، در گروهی که ترس بازگشت (روز رستخیز) چشمه‌اشان را بیدار داشته، و پهلوهاشان را از خوابگاهها دور ساخته، و لبهاشان بذکر و یاد پروردگارش آهسته گویا است، و به بسیاری استغفار (و درخواست آمرزش) گناهانشان (مانند ابرهای پراکنده) پراکنده شده است (در قرآن کریم س ی 58 22

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 976

می‌فرماید: **أولئك حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون** یعنی) آنان حزب و گروه خدا هستند، بدانید که حزب خدا رستگارند.

16 پس ای پسر حنیف از خدا بترس (شکم چرانی مکن) و چند قرص نانت باید ترا بس باشد تا سبب رهاییت از آتش گردد.

(2046)

46 (2046)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به یکی از کارگردانان خود (که در آن مدارا و خوش رفتاری با رعیت و سختگیری در هنگام مقتضی را باو امر می‌فرماید)

1- پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، تو از کسانی هستی که من برای نگاه داشتن دین بانان یاری می‌جویم، و سرکشی گناهکار را فرو می‌نشانم، و زبانک (مرز) ترسناک راه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 977

دشمن را می‌بندم (مرز را به گوشتی که نزدیک گلوی شخص است و آنرا زبانک می‌نامند تشبیه فرموده که چون گرفته شود نفس قطع گردد) پس در کاری که ترا اندوهناک سازد از خدا یاری بجو، و (با رعیت در کارها) سختی و درشتی را با مقداری نرمی و همواری بیامیز (تا اگر خواستی به آسانی دلش را بدست آوری بتوانی) و مدارا و مهربانی کن هنگامیکه مدارا شایسته‌تر باشد، و بسختی و درشتی پیرداز آنگاه که از تو جز سختگیری پیش نمی‌رود، 2- و برای رعیت بالت را فرود آور، و رویت را بگشا، و پهلویت را نرم کن (مهربان و هموار و خوشخو باش) و در نگرستن به گوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن بین ایشان یکسان رفتار کن (یکی را بر دیگری امتیاز مده) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع و آز نمایند (در صدد دشمنی با تو بر نیایند) و زیر دستان از دادگری تو نومید نشوند، و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 978

(2047)

47 (2047) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است بحسن و حسین علیهما السلام هنگامیکه ابن ملجم که خدا او را از رحمتش دور گرداند، بآن بزرگوار ضربت زده بود (و در آن از خونخواهی نهی نموده و به کارهای نیکو امر فرموده است):

1- شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش میکنم، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند شما را بجوید

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 979

(به کالای دنیا دل نبندید هر چند در دسترستان باشد) و اندوهناک نشوید بر چیزی از دنیا که از شما گرفته شده باشد، و راست و درست سخن گویند، و برای پاداش یافتن (در آخرت) کار کنید، و ستمگر را دشمن و ستمدیده را یار و مدد کار باشید.

2- شما و همه فرزندان و اهل بیت و هر که را که نامه‌ام باو می‌رسد سفارش میکنم بتقوی و ترس از خدا، و مرتب کردن و بهم پیوستن کارت‌ان، و اصلاح زد و خوردی که موجب جدائی بین شما گردد که من از جد شما- صلی الله علیه و آله- شنیدم می‌فرمود: اصلاح ذات البین (چگونگی که باعث پراکندگی است) از کلیه نماز و روزه بهتر است (زیرا با جدائی بین مردم امر دین منظم نگردد، و دشمن چیره شود، و آبادی رو به ویرانی آرد) 3- از خدا بترسید از خدا بترسید در باره یتیمان، پس برای دهنه‌اشان نوبت قرار ندهید (گاه سیر و گاه گرسنه‌شان مگذارید) و در نزد شما (بر اثر گرسنگی و برهنگی و بی‌سرپرستی) فاسد و تباه نشوند، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره همسایگان‌تان که آنان سفارش شده پیغمبرتان هستند، همواره در باره ایشان سفارش می‌فرمود تا گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار دهد (در مالشان سهمی تعیین فرماید) و بترسید از خدا بترسید از خدا در باره قرآن که دیگران با عمل بآن بر شما پیشی نگیرند، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره نماز که ستون دین شما است، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره خانه پروردگارتان (مکه معظمه) آنرا خالی مگذارید تا زنده هستید که اگر آن رها شود (از نرفتن شما خالی ماند، از کیفر الهی) مهلت داده نمی‌شود (بعذاب خدا مبتلی می‌شوید) و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره جهاد به دارائیه‌ها و جانها و زبانها‌تان در راه خدا (برای ترویج دین و جنگ با دشمنان خدا و رسول از هیچ چیز خودداری ننمائید) 4- و بر شما باد که با هم وابستگی و دوستی داشته بهم بخشائید، و از پشت کردن بیکدیگر و جدائی از هم بترسید، امر بمعروف (وادار نمودن بانجام کار شایسته) و نهی از منکر (بازداشتن از کار زشت) را رها مکنید که (اگر رها کردید) بد کردارانتان بر شما مسلط میشوند پس از آن دعا می‌کنید (دفع آنها را از خدا می‌خواهید) روا نشود (زیرا بر اثر نکردن امر بمعروف و نهی از منکر خدا را آزرده و این بلاء و سختی را فراهم کرده‌اید، پس تا توبه و بازگشت ننمائید در خواستتان پذیرفته نگردد)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 980

پس از آن فرمود:

5- ای پسران عبدالمطلب نمی‌خواهم شما را بیابم که در خونهای مسلمانان فرو روید به بهانه اینکه بگوئید:

امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد (کشتن مرا سبب جنگ و خونریزی قرار ندهید) بدانید که باید بعوض من کشته نشود مگر کشنده‌ام.

6- بنگرید هر گاه بر اثر این ضربت او من مردم بعوض آن ضربتی باو بزنید، و باید او مثله نشود (پیش یا پس از کشته شدن چشم و گوش و بینی و لب و دست و پا و سائر اعضایش را نبرید، و یا کارهای زشت دیگر باو روا ندارید) که من از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شنیدم می فرمود: از مثله نمودن دوری کرده بترسید هر چند به سگ آزار رساننده باشد (زیرا اینگونه کیفرها را مردم خدا پرست نمی‌پسندند هر چند از کشنده اندوه فراوان داشته باشند، و آن روش نادانان و بد سیرتان است که از بسیاری کینه دل خود را بآن خنک کرده بد سیرتیشان را آشکار می‌سازند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 981

(2048)

48 (2048) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که او را اندرز می‌دهد)

1- پس ستمگری و دروغگویی شخص را در دین و دنیایش تباه می‌گردانند، و نقص و بی‌قدریش را نزد عیب جوییش هویدا می‌سازند، و تو میدانی که در نمی‌یابی آنچه (خواهشهای در دنیا، یا یاری عثمان بعد از کشته شدنش) را که از دست رفتن آن مقدر شده است، و گروه‌هایی کاری (امامت و خلافت) را نادرست قصد کردند، و (برای پیروی نمودن از امام حقیقی، یا نقض عهد و بدست آوردن ریاست و کالای دنیا) دستور آشکار الهی را تأویل نمودند (خلافت را بمیل خود به رأی مردم واگذاشتند، و برای رسیدن به آرزوی خویش خونخواهی عثمان را بهانه نمودند) پس خدا ایشان را دروغگو خوانده (و عذاب و کیفر دروغگویان را بآنها خواهد داد) 2- پس بر حذر باش از روزی که در آن خوشنود است کسیکه پایان کارش را پسندیده یافته و پشیمان است کسیکه اختیارش را بشیطان داده و با او ستیزگی نکرده است (مهار خود را از کف او بیرون نکشیده تا بهر جا که خواسته او را برده).

3- و تو ما را (در جنگ صفین) بحکم قرآن دعوت نمودی با اینکه اهل قرآن نبودی (چون کارهایت بر خلاف دستور و احکام آنست) و ما ترا پاسخ ندادیم، بلکه حکم قرآن را پذیرفتیم، و درود بر آنکه شایسته است.

(2049)

49 (2049) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه (که او را پند می‌دهد)

1- پس از ستایش خدا و درود بر حضرت مصطفی، دنیا (برای انسان) جای سرگرم کردن و بازداشتن است از غیرش (آخرت) و دنیا خواه از چیز دنیا بهره نمی‌برد مگر حرص و شیفتگیش بر آن افزون می‌گردد (هر چه بیابد بهره نبرده آرزوی بیشتر کند) و دنیا خواه بآنچه (کالای دنیا) که در آن یافته هرگز بی‌نیاز نگردد از آنچه (نعمتهای آخرت) را که از آن بدست نیاورده در صورتیکه پس از گرد آوردنش جدائی، و پس از استوار کردنش شکست و برهم ریختنی است، 2- و اگر از آنچه گذشته (از عمر خودت یا پیشآمدهای روزگار) پند گیری در باقی مانده خود را نگهداشته بهره‌مند خواهی شد، و درود بر آنکه شایسته است.

(2050)

50 (2050) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بسران لشگرهایش (که در آن حق آنان را بر خود و حق خویش را بر آنها بیان کرده و ایشان را به دادگری و پیروی امر فرموده است)

1- این نامه از بنده خدا علی ابن ابی طالب سردار و کار فرمای مؤمنان است به مرزبانانش:

پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، سزاوار است کار فرما را که فزونی یافته و نعمتی که بآن رسیده سبب تغییر حال او بر رعیت نشود (مقام و منزلت او را به آزار زیر دستان و اندارد) و نعمتهایی که خدا بهره او گردانیده او را به بسیار آشنائی با بندگان خدا و مهربانی بر برادرانش وا دارد (که هر که چنین نکند شکر نعمتهای پروردگارش را بجا نیاورده است).

2- آگاه باشید حق شما بر من آنست که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ (که فاش شدن اسرار جنگ دشمن را بر آن آگاه می‌سازد) و کاری را بدون شور با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی

(که مشورت لازم نیست زیرا همه احکام را باید از من بیاموزید) و در رساندن حقی را که بجا است برای شما کوتاهی نکنم، و از آن بی‌استوار نمودن و تمام کردنش دست بردارم، و اینکه شما در حق نزد من برابر باشید (یکی را بر دیگری برتری ندهم) پس هرگاه رفتار من با شما چنین شد بر خدا است که نعمت را بر شما تمام کند، و حق من بر شما پیروی و فرمانبرداری است، و اینکه از فرمان من رو برگردانید، و در کاری که صلاح بدانم کوتاهی ننمائید، و در سختیهای راه حق فرو روید (متحمل رنجها گردید تا حق را بیابید) پس اگر شما اینها را در باره من بجا نیاورید کسی از کج رو شما نزد من خوارتر نیست، پس او را بکیفر بزرگ می‌رسانم و نزد من رخصت و رهائی برای او نمی‌باشد، 3- و شما (نیز) این پیمان را از سران (زیر دست) خود بگیرید،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 984

و از خود بایشان ببخشید چیزی را که خدا بآن کار شما را اصلاح می‌فرماید (آنها را خوار ننمائید تا بکمک آنان به دشمن فیروزی یابید) و درود بر آنکه شایسته است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 985

(2051)

51 (2051)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به کارگردانانش که خراجگیر بودند

(در آن از آزار رساندن برای گرفتن خراج و وادار نمودن به فروش چیزیکه فروشش زیان دارد نهی می‌فرماید):

1- این نامه از بنده خدا علی امیر مؤمنین است به باج گیران: پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، هر که از آنچه به سویش بر می‌گردد (حساب و واریزی روز رستخیز) نترسید، برای خود چیزی که او را (از عذاب و کیفر) نگاه‌دارد پیش نفرستاده است، و بدانید آنچه بانجام آن مأمور شده‌اید اندکست و پاداش آن بسیار، و اگر نبود در آنچه خدا نهی فرموده از قبیل ستم و زیاده‌روی کیفری که از آن بترسند در پاداش دوری از آن، چیزی است که عذری نیست در ترک خواستن آن (گیرم مخالفت دستور را کیفری نبود ولی پیروی از آن را پاداشی دهند که نمی‌توان از آن چشم پوشید) 2- پس با

مداراة و انصاف با مردم رفتار کنید، و بر خواهش‌هایشان شکبیا باشید، زیرا شما خزانه‌داران رعیت هستید (که بواسطه گرفتن خراج با جمعی سر و کار دارید، و به دسته دیگری باید رد کنید و چنین کس باید بردبار و شکبیا باشد) و وکیل‌های مردم و نمایندگان پیشوایانید (که بوسیله شما در باره رعیت دستور می‌دهند) و کسیرا از درخواستش بخشم نیاورده از مطلوبش منع نکنید (کارش را معطل نگذارده و بگوئید چنین بکن چنین نکن، یا زمین را نکار یا آب از فلان جا بیرون آور، خلاصه او را سرگردان نمائید) 3- هنگام باج گرفتن از مردم لباس زمستانی و تابستانی و چهار پائی که با آن کار میکنند و غلام را نفروشید (اگر مالی نداشته باشد که خراج را اداء کند آنچه بآن نیازمندند از آنها نگیرید) و البته کسیرا برای درهمی تازیانه نزنید، و بمال هیچیک از نمازگزاران و پیمان بسته‌ها (که با دادن جزیه در پناه اسلامند) دست نزنید مگر اسب و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 986

سلاحی که بوسیله آن بر مسلمانان ستم شود بیابید، زیرا سزاوار نیست مسلمانان آنها را در دست دشمنان اسلام باقی گذارد تا بر او توانائی داشته باشند، 4- و از پند و اندرز بر خودتان و نیکوئی بر لشگر و کمک بر رعیت و توانا ساختن دین خدا خودداری نکنید، و در راه خدا آنچه سزاوار و بر شما واجب و لازم است بجا آورید، زیرا خداوند سبحان از ما و شما خواسته که در برابر احسان و نیکوئی او با کوشش خود او را سپاس گزاریم، و بمنتهی درجه توانائی خویش او را یاری کنیم، و (هر چند ما را) توانائی نیست مگر بیاری خداوند بلند قدر بزرگوار.

(2052)

52 (2052) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به حاکمهای شهرها در باره (اوقات) نماز

: 1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، با مردم نماز ظهر گزارید (از هنگام میل خورشید از وسط آسمان بسمت مغرب) تا زمانیکه سایه آفتاب بر گردد بقدر (دیوار) آغل بز (تا سایه هر چیز بقدر آن گردد، و این وقت فضیلت آنست، و در چند نسخه از نهج البلاغه حین تفیء الشمس

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 987

مثل مريض العنز است یعنی آنگاه نماز گزارید که سایه بقدر دیوار آغل بز گردد) و با ایشان نماز عصر گزارید هنگامیکه آفتاب سفید و جلوه دار است (پژمرده نیست) در پاره‌ای از روز (نه پایان آن) وقتی که در آن (تا غروب) دو فرسخ راه بتوان پیمود (اقوال و اختلاف فقهاء و مجتهدین در تحدید وقت ظهر و عصر بسیار و محل آن کتب فقهیه است، و گفته‌اند: جمعی بظاهر فرمایش امام علیه السلام در اینجا استدلال کرده نماز ظهر و عصر را با هم خواندن جائز ندانسته‌اند، ولی روایات و فتاوی مجتهدین به درست بودن با هم خواندن گویا است) و با آنان نماز مغرب بخوانید هنگامیکه روزه دار افطار میکند، و حاج (از عرفات) بمنی روانه میشود، و با آنها نماز عشاء گزارید هنگامیکه سرخی (از جانب مغرب) پنهان میشود تا سه یک از شب، و با آنان نماز بامداد گزارید هنگامیکه مرد روی رفیق و همراه خود را ببیند، 2- و با ایشان نماز گزارید مانند نماز ناتوانترین آنها (از مستحبات بکاهید) و سبب فتنه و فساد نباشید (نماز را آنقدر طول نداده دراز نکنید که نماز گزاران با شما توانائی نداشته باشند و بر اثر آن به جماعت حاضر نشوند).

علامه مجلسی، رحمه الله، در مجلد هیجدهم کتاب بحار الأنوار از ارشاد القلوب دیلمی نقل می‌فرماید که علی علیه السلام روزی در جنگ صفین که مشغول زد و خورد بود در بین دو لشکر آفتاب را می‌پایید، ابن عباس عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه کاری است؟ فرمود بزوال می‌نگرم که نماز گزاریم، ابن عباس گفت: آیا این هنگام وقت نماز است در حالیکه جنگ ما را از نماز باز داشته؟! حضرت فرمود: ما با ایشان نمی‌جنگیم مگر برای نماز، ابن عباس گفت: هرگز حضرت نماز شب را حتی در لیلۃ الهیریر ترک ننمود!!).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 988

(2053)

53 (2053) - از عهد و پیمانهای آن حضرت علیه السلام است که برای (مالک ابن حارث) اشتر نخعی

- خدا او را بیامرزد - نوشته چون او را بر مصر و بر اطراف آن سامان فرمانروا قرار داد هنگامیکه حکومت محمد ابن ابی بکر درهم و پریشان گردیده بود، و آن درازترین و جمعترین پیمانی است که

برای نکوکاریها (دستور دادرسی، رموز رعیت پروری، آداب مملکت داری، طریق لشکر کشی و پند و اندرز به همگان) نوشته است (در عرب اشتر کسی را گویند که پلک چشمش برگشته و مژه نداشته باشد، و هم کسی را که پلک چشم یا لب پایینش چاک داشته باشد، و مالک ابن حارث نخعی «قدس الله روحه» را اشتر گویند برای آنکه گفته‌اند: در پیکار لشکر عرب با سپاه روم در سال شانزدهم هجری گزری بر خود مالک کوفته شد و خود بر سرش پخش و پاره‌ای از آهن آن چشم او را چاک زد، پس از آن روز به اشتر ملقب گردید. چون وضع مصر در زمان حکومت محمد ابن ابی بکر بر اثر فتنه انگیزی و تباہکاری معاویه درهم شد، و گروهی به خونخواهی عثمان برخاستند و به امیر المؤمنین علیه السلام از اوضاع آن سامان خبر رسید، فرمود: حکمرانی مصر شایسته یکی از دو نفر است یا قیس ابن سعد «از بزرگان شیعیان علی علیه السلام و اعدل عدول» که او را از آنجا برداشتیم دوباره باید فرمانروا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 989

شود، یا مالک ابن حارث نخعی آنجا رود، ولی چون قیس ابن سعد باین کار بی‌میل بود حضرت او را در شغل خود باقی گذاشت، و مالک اشتر را که در نصیبین «شهری بین شام و عراق» بود طلبید و این عهد نامه را برای او نوشته امر فرمود بسیج راه کند، و پیش از رفتن او برای اهل مصر نامه سی و هفتم را فرستاد، مالک با لشکر خود بجانب مصر روانه گردید، چون معاویه خبردار شد به دهقان عریش «شهری است در مصر» پیغام داد که اشتر را زهر بخوران تا من خراج و مالیات بیست سال از تو نگیرم، چون اشتر بعریش رسید دهقان که دانسته بود عسل را بسیار دوست دارد، مقداری عسل مسموم برایش ارمغان آورد و گوارایی و فوائد آنرا بیان کرد، اشتر از آن عسل زهر آلود میل نمود، هنوز در جوفش مستقر نشده بدرود زندگانی گفت، و بعضی گفته‌اند: شهادتش در قلزم «شهری که تا مصر سه روز راه دارد» واقع شد، و نافع غلام عثمان او را زهر خوراند «چون خبر شهادت آن بزرگوار به معاویه رسید با خورسندی بسیار میان مردم ایستاده گفت: علی ابن ابی طالب را دو دوست بود، یکی در جنگ صفین جدا گردید و آن عمار ابن یاسر بود که کشته شد، و دیگری امروز جدا گردید و آن مالک اشتر بود که اکنون خبر مرگ او رسید، به آهنگ مصر سفر کرد و در شهر ایله - بین ینبع و مصر - نافع غلام عثمان نزد وی آمد و چندان در خدمت او مواظبت کرد که خاطر اشتر از او آسوده گشت، پس در شهر قلزم

شربت عسلی با زهر آمیخته بخورد او داد که بر اثر آن مالک دنیا را بدرود گفت ألا و إن لله جنودا من عسل یعنی بدانید خداوند را از عسل لشگرها است» و از آن سو چون خبر به امیر المؤمنین علیه السلام رسید بسیار اندوهگین و افسرده خاطر شد گریست و بر منبر تشریف برده فرمود:

إنا لله و إنا إليه راجعون، و الحمد لله رب العالمين، اللهم إني أحتسبه عندك فإن موته من مصائب الدهر، رحم الله مالكا فلقد أوفى عهده، و قضى نجه، و لقي ربه، مع أنا قد وطننا أنفسنا على أن نصبر على كل مصيبة بعد مصابنا برسول الله - صلى الله عليه و آله - فإنها من أعظم المصيبات یعنی ما از خدا هستیم و بسوی او باز می گردیم، و ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است، بار خدایا من مصیبت اشتر را نزد تو بشمار می آورم، زیرا مرگ او از سوگهای روزگار است، خدا مالک را رحمت فرماید که بعهد خود وفاء نمود، و مدتش را پایان رسانید، و پروردگارش را ملاقات کرد، با اینکه ما تعهد نموده ایم که پس از مصیبت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بر هر مصیبتی شکبیا باشیم،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 990

زیرا آن بزرگترین مصیبتها بود. پس از آن از منبر پائین آمده به خانه رفت، مشایخ نخع به خدمت آن حضرت آمدند، آن بزرگوار متأسف و افسرده بود، فرمود: و لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا، و لو کان من حجر لکان صلدا، أما و الله لیهدن موتک عالما و لیفرحن عالما، علی مثل مالک فلتبک البواکی، و هل مرجو کمالک، و هل موجود کمالک، و هل قامت النساء عن مثل مالک یعنی خدا مالک را جزای خیر دهد و چگونه مالک که اگر کوه بود کوهی عظیم و بزرگ بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود، آگاه باشید بخدا سوگند مرگ تو ای مالک جهانی را ویران و جهانی را شاد می سازد یعنی اهل شام را خوشنود و عراق را خراب می گرداند، بر مردی مانند مالک باید گریه کنندگان بگریند، آیا یاوری مانند مالک دیده میشود، آیا مانند مالک کسی هست، آیا زنان از نزد طفلی بر می خیزند که مانند مالک شود. و گفته اند:

جنازه مالک را از قلزم به مدینه طیبه حمل نمودند و قبر منور او در آنجا معروف و مشهور است، و پوشیده نماند که اشتر - رضی الله عنه - با اینکه مردی خردمند و دلاور و بزرگوار بود به زیور بردباری و

پارسائی و درویشی هم آراسته بود، چنانکه گفته‌اند: روزی از بازار کوفه می‌گذشت، و کرباس خامی در بر و پاره‌ای از همان را بجای عمامه بر سر داشت، یکی از بازاریان از روی استخفاف شاخه سبزی بر او انداخت، اشتر بردباری نموده اعتنا نکرده گذشت، یکی از حاضرین که اشتر را می‌شناخت بآن بازاری گفت: وای بر تو هیچ دانستی که بچه کسی اهانت نمودی، گفت: نه، گفت او مالک اشتر دوست و یار امیر المؤمنین علیه السلام بود، پس آن مرد بازاری از کار کرده به لرزه آمده به دنبال اشتر روانه شد تا عذر خواهی نماید، دید اشتر در مسجد به نماز مشغول است، ایستاد تا از نماز فراغت یافت، پس سلام کرده خود را بر پای او انداخته بوسید، اشتر سر او را برداشته فرمود: چه کار میکنی؟! گفت: عذر گناهی که از من صادر شده می‌خواهم که ترا نشناخته بودم، اشتر فرمود: بر تو هیچ گناهی نیست، بخدا سوگند من بمسجد آمده بودم که برای تو طلب آمرزش نمایم. آری باید مالک اشتر چنین بوده و آنقدر بر نفس خود تسلط داشته باشد که با داشتن چنان شجاعت و دلآوری در چنین موقعی که نادانی او را استهزاء میکند تغییر حالی باو دست ندهد، زیرا در هر چیز پیرو حقیقی امام زمان خود بود تا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام در باره او فرمود: لقد کان لی مثل

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 991

ما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من همچنان بود که من برای رسول خدا بودم، الحاصل مالک در سال سی و هشتم هجرت بدرود زندگانی گفت و عهد نامه امیر المؤمنین علیه السلام بنام مبارک او برای حکمرانان جهان در هر امارت و ایالت دستور العمل گردید):

بنام خداوند روزی دهنده بخشنده

[قسمت اول نامه]

1- این دستوری است که بنده خدا علی امیر المؤمنین بمالک ابن حارث اشتر در پیمان خود با او امر فرموده، هنگامیکه او را والی مصر گردانیده: تا خراج آنجا را گرد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 992

آورد، و با دشمن آن بجنگد، و به اصلاح حال مردم آن پردازد، و شهرهای آنجا را آباد سازد.

2- امر می‌نماید او را به پرهیزکاری و ترس از خدا، و برگزیدن فرمان او، و پیروی از آنچه در کتاب خود (قرآن کریم) بآن امر فرموده از واجبات و مستحبات که کسی نیک‌بخت نمی‌شود مگر به پیروی از آنها، و بدبخت نمی‌گردد جز به زیر بار نرفتن و تباه ساختن آنها، 3- و اینکه (دین) خداوند سبحان را بدل و دست و زبان یاری کند (بدل ایمان و باور داشته و بدست از دشمن جلو گیرد و به زبان امر بمعروف و نهی از منکر نماید) زیرا خداوندی که برتر است نام او ضامن گشته که یاری کننده خود را یاری کند، و ارجمند داننده‌اش را ارجمند فرماید.

4- و او را امر می‌فرماید که نفس خود را هنگام شهوات و خواهشها فرو نشانند، و هنگام سرکشیاها آنرا باز دارد (تا عنان بدست او نیافتاده و در سختیهایش نیافکند) زیرا نفس به بدی وامی‌دارد (آدمی از شر او آسوده نیست) مگر کسیرا که خدا رحم فرماید (حضرت امام موسی ابن جعفر از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از لشگریان را بجنگ فرستاد چون باز گشتند، فرمود: خوشا بحال گروهی که از جهاد اصغر فراغت یافتند و برایشان جهاد اکبر باقی مانده است، گفتند یا رسول الله جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد و زد و خورد با نفس، پس فرمود: بالاترین جهاد، جهاد کسی است که با نفس خود که با اوست جهاد کند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 994

[قسمت دوم نامه]

5- پس بدان، ای مالک من ترا به شهرهائی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آنها بوده، و مردم به کارهای تو همان نظر میکنند که تو به کارهای حکمرانان پیش از خود می‌نگری، و در باره تو همان را گویند که تو در باره آنان میگوئی، و به سخنانی که خداوند به زبان بندگانش (از نیک و بد) جاری می‌فرماید می‌توان به نیکوکاران پی برده آنها را شناخت (اگر از آنها نیکوئی بر زبانها جاری باشد مردم ایشان را نیکوکار شمرده دعا می‌نمایند، و اگر در زبانها بد نام باشند آنان را بدکار دانسته نفرین میکنند، از اینرو حکمران چه مسلمان مانند عمر ابن عبد العزیز و چه کافر باشد مانند انوشیروان و هر زمامدار قومی باید کاری کند که ذکر جمیل و نام نیکویش به یادگار بماند تا مردم در باره‌اش دعای خیر نمایند و بر اثر آن نیکبختی جاوید بدست آرد) پس باید بهترین اندوخته‌های تو کردار شایسته باشد، 6 و بر هوا و خواهش خود مسلط باش (مهارش را بدست گیر تا در سختیهایت نیافکند) و

بنفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل بنفس انصاف و عدل است از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد (بخل بنفس آنست که گرد آنچه ترا روا نباشد نگردی اگر چه بسیار دوستدار و آرزومند آن باشی) و مهربانی و خوش رفتاری و نیکوئی با رعیت را در دل خود جای ده (نه آنکه در ظاهر اظهار دوستی کرده در باطن با آنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد، چنانکه در قرآن کریم س 3 ی 159 به پیغمبر اکرم می‌فرماید: **فبما رحمة من الله لنت لهم، و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الأمر فإذا عزم فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين** یعنی بر اثر بخشایش خدا تو با مردم مهربان گشتی و اگر تندخو و سخت دل بودی از گردت پراکنده می‌شدند، پس «اگر بتو بدی کنند» از آنان در گذر و برایشان آمرزش خواه، و در کار «جنگ» با ایشان مشورت نما، و «پس از مشورت» اگر تصمیم گرفتی بخدا اعتماد کن که خدا اعتماد کنندگان را دوست دارد) و مبادا نسبت بایشان (چون) جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند: یا با تو برادر دینند یا در آفرینش

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 995

مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بد کاری بآنان رو آورده عمدا و سهوا (دانسته یا ندانسته) در دسترشان قرار می‌گیرد، پس (چون جز پیغمبر و امام که معصوم هستند کسی نیست که از خطاء و نادرستی ایمن باشد اگر پیشآمدی آنها را عمدا و سهوا به بدکاری واداشت نباید بایشان بخشش روا نداشت، بلکه) با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامرزد، زیرا تو بر آنها برتری، و کسیکه ترا به حکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسیکه این حکومت را بتو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی، و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده (هر گونه با آنها رفتار نمائی با تو معامله خواهد نمود) 7- و مبادا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی (مخالفت دین نموده بمردم ستم روا داری) که ترا توانائی خشم او نبوده از بخشش و مهربانیش بی‌نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و بکیفر شاد مباش، و به خشمی که می‌توانی مرتکب نشوی شتاب منما، و (از سرکشی و بد دلی) مگو من مأورم و (بهر چه خواهم) امر میکنم پس باید فرمان مرا بپذیرند و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی

دین و تغییر و زوال نعمتها گردد، 8- و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خود پسندی پدید آورد به بزرگی پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانائی او نسبت بخود بآنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی بنگر که این نگرستن (اندیشه نمودن در بزرگواری و غالب بودن خدا بر هر چیز) کبر و سرکشی ترا فرو می‌نشانند، و سرفرازی را از تو باز می‌دارد، و از عقل و خردی که از تو دور گشته به سویت بر می‌گردد (اندیشه در این کار سبب میشود که بخود باز آمده کبر و خودپسندی را از خود برانی).

9- و بر حذر باش از برابر داشتن خود با خدا در بزرگواریش، و مانند قرار دادن خویش را با او در توانائیش، زیرا خدا هر گردن کش متکبری را خوار و پست می‌گرداند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 996

[قسمت سوم نامه]

10- با خدا به انصاف رفتار کن (اوامر او را کار بند و از نواهیش پرهیز) و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری در باره مردم انصاف را از دست مده (نه خود بآنها ستم نما و نه بگذار خویشان و دوستانت بنام تو ستم نمایند) که اگر نکنی ستمکار باشی و کسیکه با بندگان خدا ستم کند خدا بجای بندگانش با او دشمن است، و خدا با هر که

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 997

دشمن باشد برهان و دلیلش را نادرست می‌گرداند (عذرش را نمی‌پذیرد) و آن کس در جنگ با خدا است تا اینکه (از ستم) دست کشد و توبه و بازگشت نماید، و تغییر (از دست رفتن) نعمت خدا و زود بخشش آوردن (دوری از رحمت) او را هیچ چیز مؤثرتر از ستمگری (بر بندگان خدا) نیست، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا و در کمین ستمکاران است (انتقام آنان را خواهد کشید).

11- و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه روی در حق است، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خوشنودی رعیت می‌گردد (در هر کار آنرا اختیار کن که بصلاح حال

همه باشد هر چند بر خواص گران آمده از آن راضی نباشند) زیرا خشم همگان رضاء و خوشنودی چند تن را پایمال می‌سازد، و خشم چند تن در برابر خوشنودی همگان اهمیت ندارد، 12- و از رعیت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه و آسانی گران بارتر، و در گرفتاری کم یاری کننده‌تر، و در انصاف و برابری ناراضی‌تر، و در خواهش پر اصرارتر، و موقع بخشش کم سپاستر، و هنگام رد دیر عذر پذیرنده‌تر، و در پیشآمد سختیهای روزگار در شکیبائی سست‌تر، از خواص نیست، 13- و ستون دین و انبوهی مسلمانها و آماده برای (جلوگیری از) دشمنان همگان از مردم هستند (نه چند تن از خواص که از آنان به تنهایی کاری ساخته نیست) پس باید با آنان همراه بوده و میل و رغبت تو با آنها باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 998

[قسمت چهارم نامه]

14- و باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که به گفتن زشتیهای مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتیهایی است که سزاوارتر کس برای پوشاندن آنها حاکم است، پس آنچه از زشتیهای مردم بتو پوشیده است پی مکن (کنجکاوی منما) که بر تو است پوشیدن آنچه (از زشتیهای ایشان) بر تو آشکار شود، و خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم می‌فرماید، پس تا می‌توانی زشتی (مردم) را بپوشان که خدا بپوشاند زشتی ترا که دوست می‌داری از رعیت پنهان داری، 15- از مردم گره هر کینه را بگشا (کینه آنها را در دل راه مده) و از خود رشته هر انتقام و باز خواستی را جدا کن، و از هر چه که ترا نادرست در نظر آید خود را نادان بنما، و در تصدیق و باور داشتن (گفتار) بد گو و سخن چین شتاب منما، زیرا سخن چین خیانتکار و فریب دهنده است هر چند خود را بصورت پند دهندگان در آورد (پس شتاب در قبول گفتار او شاید باعث خطائی شود که پشیمانی بعد از آن را سودی نباشد).

16- و در کنگاش (کار) خود بخیل را راه مده که ترا از نیکی و بخشش باز داشته از بی‌چیزی و درویشی می‌ترساند، و نه بی‌دل و ترسو را که ترا از (اقدام در) کارها سست می‌گرداند، و نه حریص را

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 999

که از بسیاری حرص (اندوختن جهت روز نیازمندی) ستمگری (بمردم) را در نظرت جلوه می‌دهد، پس بخل و ترس و حرص طبیعت‌های گوناگونی می‌باشند که بدگمانی بخدا آنها را گرد می‌آورد! (منشأ این خواها بدگمانی بخدا است، و بد گمان بخدا او را نمی‌شناسد، زیرا بخیل اگر او را بسیار بخشنده داند به دیگران بخل نمی‌ورزد، و ترسو اگر او را نگهدار خواند از اقدام در کار خدا پسند نمی‌ترسد، و حریص اگر او را روزی دهنده داند برای اندوختن حرص نمی‌زند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1000

[قسمت پنجم نامه]

17- بدترین وزیران تو (کسیرا که بر شئون مملکت گماشته از رأی و اندیشه‌اش کمک می‌طلبی) وزیری است که پیش از تو وزیر اشرا و بد کرداران و در گناهان (کارهای ناشایسته) با آنها شریک و انباز بوده، پس (چنین کس) نباید از خواص و نزدیکان تو باشد، زیرا آنان یار گناهکاران و برادر (همراه) ستمگران هستند، در حالیکه تو بجای آنها در کسانیکه دارای اندیشه‌ها و کاربریهای نیکو مانند آنها (در امور مملکت) هستند می‌توانی بهترین وزیر را بیابی که چنان گناهان و کارهای زشت آنان (که در حکومت اشرا مرتکب شده‌اند) بر او نیست، و ستمگر را بر ستم و گناهکار را بر گناهش همراهی و یاری نکرده‌اند: هزینه ایشان برای تو سبکتر (زیرا اندک نعمت ترا بسیار دانسته از آن قدر دانی نموده سپاسگزار می‌باشند) و یاریشان برایت نیکوتر، و میل و رغبتشان بتو از روی مهربانی بیشتر، و دوستیشان با غیر تو کمتر است، پس ایشان را در خلوتها و مجلسهای خود از نزدیکان قرار ده، 18- و باید برگزیده‌ترین ایشان نزد تو وزیری باشد که سخن تلخ حق بتو بیشتر گوید، و کمتر ترا در گفتار و کردارت که خدا برای دوستانش نمی‌پسندد بستاید اگر چه سخن تلخ و کمتر ستودن خواهش و آرزوی تو سبب دلتنگیت شود (هر چند گفتار و کردار تلخ او بر تو گران آید و از روش او خوشنود نباشی).

19- و خود را به پرهیزکاران و راستگویان بچسبان (همیشه با آنها همنشین باش) و آنان را وادار و پیاموز که بسیار ترا نستایند، و از اینکه نادرستی بجا نیاورده‌ای (و شایسته بیان نیست) ترا شاد نگردانند (تا ترا بخود متوجه سازند) زیرا بسیاری اصرار در ستایش شخص را خود پسند ساخته سرکشی بار می‌آورد.

20- و نباید نیکوکار و بدکار نزد تو بیک پایه باشد که آن نیکوکاران را از نیکوئی کردن بی رغبت سازد و بد کرداران را به بدی کردن وادارد، و هر یک از ایشان را بآنچه گزیده جزاء ده (نیکوکار را پاداش و بد کردار را کیفر ده) 21- و بدان چیزی سبب خوش بینی حاکم نسبت به رعیت بهتر از نیکوئی و بخشش او بایشان و سبک گردانیدن هزینه‌های آنها و رنجش نداشتن از آنان بر چیزی که حقی بآنها ندارد نیست، پس باید در این باب کاری کنی که خوش بینی به رعیت را بدست آوری،

زیرا خوش بینی رنج بسیار را از تو دور می‌دارد (برای آنکه بد بینی به رعیت سبب سختگیری میشود، و سختگیری رنجش می‌آورد و چون رنجیدند بزوال و عزل تو کوشیده باندازه توانائی در صدد مخالفت با تو بر آمده در پی فرصت می‌گردند، و تو ناچار همواره بر اثر اندیشه در کار ایشان غمگین و اندوهناک بوده و آسودگی را از دست می‌دهی) 22- و سزاوارتر کسیکه باید باو خوش بین باشی کسی است که بیشتر باو احسان نموده و نیکوتر آزموده‌ای، و سزاوارتر کسیکه باید باو بد بین باشی کسی است که با او بد سلوک کرده و کمتر آزموده‌ای (پس هرگاه بیاری ایشان نیازمند شدی اعتماد کن بکسیکه باو احسان نموده‌ای، نه بکسی که از تو بدی و سختی دیده).

23- و مشکن سنت (طریقه) شایسته‌ای را که رؤساء و بزرگان این امت بآن رفتار نموده‌اند، و الفت و انس (بین مردم) بسبب آن پیدا شده، و (کار) رعیت بر آن منظم گردیده، و نباید سنت و طریقه‌ای را بکاربری که بچیزی از سنتهای گذشته زیان رساند، پس (اگر چنین کردی بدان سود نخواهی برد، زیرا) مزد و پاداش کسی را است که آن سنتها (ی نیکو) را بناء گذاشت، و گناه ترا خواهد بود بآنچه آن سنتها را شکست دادی.

24- و در باره استوار ساختن آنچه کار شهرهای تو را منظم گرداند و برپا داشتن آنچه مردم پیش از تو برپا داشته بودند بسیار با دانشمندان مذاکره و با راستگویان و درست کرداران گفتگو کن (که بر اثر آن همیشه حکومت تو پایدار مانده و کار رعیت به شایستگی انجام گیرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1004

[قسمت هفتم نامه]

25- و بدان که رعیت (مردمی که زیر فرمان هستند) چند دسته می‌باشند که (کار) بعضی بسامان نمی‌رسد مگر بعض دیگر، و گروهی را از گروه دیگر بی‌نیازی نیست: پس بعضی از آن دسته‌ها (نخستین) لشکرهای خدا (که برای دفع دشمنان او آماده) هستند، و برخی از آنها (دوم) نویسندگان عمومی و خصوصی، و بعضی از آنها (سوم) قاضیهای دادرس (که احکام را بین مردم از روی عدل اجرا نمایند) و دسته‌ای از آنها (چهارم) کار گردانان (مأمورین حکمرانی) که با انصاف و مدارا رفتار می‌نمایند، و بعضی از آنها (پنجم) جزیه دهندگان اهل ذمه (کفاری که باج می‌دهند تا مال و جان و ناموس آنان در پناه اسلام باشد) و خراج دهندگان مسلمان (که حقوق خدا را می‌پردازند) و برخی از آنان (ششم) سوداگر و بازرگان و صنعتگر، و دسته‌ای از آنها (هفتم) فروتنان که نیازمندان و بیچارگانند، و برای هر یک از این چند دسته خداوند نصیب و بهره او را نام برده است، و حد و اندازه واجب آنرا در کتاب خود (قرآن کریم) یا در سنت پیغمبرش - صلی الله علیه و آله - پیمان و دستوری داده است که نزد ما محفوظ و نگهداری شده است (آن حدود و عهد در دسترس ما می‌باشد).

26- پس (سود این دسته‌ها آنست که) سپاهیان به فرمان خدا برای رعیت (مانند) دژها و قلعه‌ها (که) آنها را از شر دشمنان آسوده می‌دارند) و زینت و آراستگی حکمرانان و ارجمندی دین و راههای امن و آسایش (برای رهروان) هستند، و رعیت برپا نمی‌ماند مگر با بودن ایشان، 27- و نظام و آسایشی برای سپاهیان نیست مگر بخراج (حقوق واجبه‌ای) که خدا برای ایشان تعیین فرموده که بوسیله آن بجنگ با دشمنانشان توانا می‌گردند، و بآن در اصلاح کار خود اعتماد می‌نمایند، و آن هنگام حاجت و نیازمندی ایشان بکار می‌رود، 28- و نظام و آسایشی برای این دو دسته (سپاهیان و خراج دهندگان) نیست مگر به دسته سوم که عبارتست از قاضیها که برای عقدها

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1005

ی داد و ستد و زناشوییها) حکم می‌نمایند، و کار گردانان که باج و خراج گرد می‌آورند، و نویسندگان که برای کارهای همگانی و خصوصی بآنها اعتماد میشود (و سر رشته حساب نگاه می‌دارند) 29- و نظام و آسایشی برای همه این دسته‌ها نیست مگر به سوداگران و صنعتگرانی که سودهاشان را گرد آورده بازارها بر پا می‌دارند، و کارهایی انجام می‌دهند که سعی و کوشش غیر ایشان آن کارها را سامان نتواند داد، 30- پس از این دسته فروتنان هستند که نیازمندان و بیچارگانند و بخشش و کمک بآنها (بر توانگران) واجب و لازم است، 31- و نزد خدا برای هر یک از این طبقات گشایشی است (نه تنگی و ناتوانی، پس اگر بعضی را به بعضی نیازمند گردانیده طبق حکمت و مصلحت بوده نه از روی تنگی و کمی قدرت) و هر یک از آن دسته‌ها را بر حکمران حقی است به اندازه‌ای که کار آنها بصلاح آورد، و حکمران از عهده آنچه خدا بر او لازم گردانیده بر نمی‌آید مگر به سعی و کوشش، و یاری خواستن از خدا، و آماده نمودن خود بر بکار بستن حق، و شکیبائی بر آن در کار آسان یا گران و دشوار.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1006

[قسمت هشتم نامه]

32- پس (برای انجام کارها) از سپاهیان بر گمار کسیرا که برای (بدست آوردن رضاء و خوشنودی) خدا و رسول او و برای (پیروی از) امام و پیشوایت پند پذیرنده‌تر و پاکدلتر (راست گفتار و درست کردار) و خردمندتر و بردبارترین آنان باشد: از کسانی که دیر بخشم آیند، و زود عذر (گناهکار) پذیرند (نه مانند بد سیرتان که آسودگی را در آن بینند که خشم بکار برده عذر

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1007

نپذیرند) و به زیر دستان مهربان بوده، و بر زورمندان سختگیری و گردن فرازی نماید، و از آنانکه درشتی او را از جا نکند (که بر اثر آن ستم روا دارد) و نرمی او را (در انجام کار) نشانند (باز ندارد).

33- پس همنشین باش با آنانکه از خانواده‌های شریف و خوشنام و کسانیکه دارای سابقه‌های نیکو (خدمت بخلق و پیروی از خالق) می‌باشند، و با جنگجویان و دلیران و بخشندگان و جوانمردان (رؤسای لشکر و کشورت را از چنین مردمی برگزین) زیرا آنان جامع بزرگواری و شاخه‌های احسان و نیکوئی هستند، پس به کارهای آنها رسیدگی کن چون پدر و مادری که به فرزندشان رسیدگی می‌نمایند، و باید نیکوئی که در باره آنان نموده و آنها را با آن توانا ساخته‌ای نزد تو بزرگ (دشوار) نیاید، و همراهی که برایشان متعهد شده‌ای کوچک شماری اگر چه اندک باشد (همواره در باره آنها نیکوئی کن اندک یا بسیار، پس اگر احسان بزرگ پیش آید آنها بزرگ مپندار، و اگر اندک بود آنها نیز کوچک مشمار و بجا آور) زیرا احسان آنان را خیر خواه و خوش بین بتو می‌نماید (که در نتیجه فرمانت را به خوبی انجام می‌دهند) 34- و یاری کردن در کارهای کم اهمیت را رها مکن با اعتماد و امید رسیدگی به کارهای بزرگ آنها (هیچ گاه مگو پرسش بیمار و مبارک باد بچه تازه بدنیا آمده و مانند آن چندان اهمیت ندارد برای من که در کارهای بزرگ با آنها همراهم) زیرا احسان اندک تو جائی دارد که از آن سود می‌برند، و احسان بزرگ هم موقعیتی دارد که از آن بی‌نیاز نیستند (خلاصه احسان اندک را ترک مکن و آنها را چشم براه احسان بزرگ مگذار که سبب رنجش و دلگیری خواهد بود).

35- و باید برگزیده‌تر سران سپاهت کسی باشد که با لشکر در همراهی (مال و دارائی) مؤاسات کند (از اصل مال با آنها خود را برابر داند، نه از زیادی آن که اگر از زیادی بخشد آنها مؤاسات نگویند) و از توانائی خویش (خوار و بار لشکر که در دست او است) بآنها احسان نماید به اندازه‌ای که ایشان و خانواده‌شان در آسایش باشند، تا اینکه در جنگ با دشمن یک دل و یک اندیشه گردند (در کارزار غم نادرستی خانواده نداشته باشند) زیرا مهربانی و کمک تو بایشان دلهاشان را بتو متوجه و مهربان می‌نماید (آری اگر پادشاه سران لشکر را وا داشت که با لشگریان مؤاسات نموده جیره و ماهیانه آنان را بموقع پیردازند همه هوا خواه او میشوند، و گر نه دلهاشان برمیگردد و باعث خرابی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1008

و پیش نرفتن کار مملکت میشود) 36- و نیکوترین چیزی که حکمرانان را خوشنود می‌دارد برپا داشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت می‌باشد، و دوستی آنان آشکار نمی‌گردد مگر بسالم ماندن سینه‌هاشان (از بیماری خشم و کینه) و خیر خواه (با سینه سالم) نمی‌مانند مگر به دوستداری

به نگهداری حکمرانان و گرد آنان بودن و سنگین نشمردن حکومتشان، و انتظار نداشتن بسر رسیدن مدت (حکومت) آنها، 37- پس آرزوهای ایشان بر آور، و آنها را به نیکوئی یاد کن، و کسانی را که آزمایشی نموده رنجی برده‌اند همتشان را به زبان آور، زیرا یاد کردن نیکوکارشان دلیر را بهیجان آورده به جنبش وامی دارد، و نشسته (از کار مانده) را به خواست خدای تعالی ترغیب می‌نماید (او را دوباره بکار می‌آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1009

[قسمت نهم نامه]

38- پس رنج و کار هر یک از آنان را برای خودش بدان، و رنج کسی را بدیگری نسبت مده (تا رنج برده از عدل و انصاف والی نومید نگردد و دیگران هم به کارهای بزرگ اقدام کنند) و باید در پاداش باو هنگام بسر رساندن کارش کوتاهی ننمایی، و باید بزرگی کسی ترا بر آن ندارد که رنج و کار کوچک او را بزرگ شماری، و پستی کس ترا وادار نسازد که رنج و کار بزرگش را کوچک پنداری (زیرا چنین رفتار بر خلاف عدل و دادگری است، و سبب بی‌رغبتی کار گردانان در انجام کارها میشود). 39- و در کارهای مشکلی که درمانی و کارهایی که بر تو مشتبه گردد (که برای دانستن حکم حق سرگردان باشی) به (کتاب) خدا و (سنت) پیغمبر او باز گردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته هدایت و راهنمایی کند (در قرآن کریم س 4 ی 59) فرموده: **يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم، فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله و الرسول** یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و اولی الامر از خودتان (امام و پیشوا خلیفه بر حق و جانشین پیغمبر اکرم) اطاعت و پیروی نمائید، پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کنید بخدا و رسولش رجوع نمائید (از روی هوای نفس قضاوت نکنید که سبب تباهکاری گردد) پس رجوع بخدا فرا گرفتن محکم از کتاب او (آنچه در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست) می‌باشد، و رجوع بر رسول فرا گرفتن سنت (احکام) او است سنتی که گرد می‌آورد و پراکنده نمی‌سازد (سنتی که اختلاف را رفع می‌نماید و همه را در رأی و اندیشه یگانه گرداند، نه سنت پراکنده کننده که مقصود از آن واضح و هویدا نمی‌باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1010

40- پس برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین رعیت را اختیار کن کسیکه کارها باو سخت نیاید (از عهده هر حکمی بر آید نه آنکه ناتوان باشد) و نزاع کنندگان در ستیزه و لجاج رأی خود را بر او تحمیل نمایند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت بحق هرگاه آنرا شناخت در مانده نشود (چون بخطاء خود آگاه شد یا او را بآن لغزش آشنا نمودند باز گردد، نه آنکه بر اشتباه خویش ایستادگی نماید) و نفس او بطمع و آز مائل نباشد (زیرا اگر طمع داشته باشد نمی تواند بحق حکم کند) و (در حکم دادن) به اندک فهم بدون بکار بردن اندیشه کافی اکتفاء نکند (بلکه جستجو نماید تا منتهی درجه آنچه لازمست بدست آورد) و کسیکه در شبهات تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد (در امر مشتبه تا حقیقت را بدست نیاورد حکم ندهد) و حجت و دلیلهای را بیش از همه فرا گیرد، و کمتر از همه از مراجعه داد خواه دلتنگ گردد، و بر (رنج بردن در) آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر و هنگام روشن شدن حکم از همه برنده تر باشد (چون بمطلب پی برد فوری حکم آنرا بدهد و تأخیر نیندازد که موجب سرگردانی نزاع کننده ها شود) کسیکه بسیار ستودن او را بخود بینی و ندارد، و بر انگیختن و گول زدن او را مائل (به یکی از دو طرف) نگرداند، و حکم دهندگان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1011

آراسته باین صفات کم بدست می آیند (باید در طلب ایشان بسیار سعی و کوشش نمود) پس 41- از آن از قضاوت او بسیار خبر گیر و واری کن (مبادا خطائی از او سر زند که نتوانی جبران نمود) و آنقدر باو ببخش و زندگیش را فراخ ساز که عذر او را از بین ببرد، و نیازش بمردم با آن بخشش کم باشد (تا بهانه ای برای رشوه گرفتن نداشته براستی و درستی در کارها حکم نماید) و نزد خویش منزلت و بزرگی باو بده که دیگری از نزدیکان تو در (از بین بردن) او طمع نکند تا باین سبب از تباه کردن ناگهانی مردم او را نزد تو ایمن و آسوده باشد (زیرا دشمن و رشکبر قاضی بسیار است و اگر مقام و منزلتی نداشته باشد آسوده نبوده از بیان حکم حق می ترسد) 42- پس در باره برگزیدن قضات و صفاتی را که برای آنها شمردم از هر جهت اندیشه کن، زیرا این دین در دست اشرار و بد کرداران گرفتار بوده که در آن از روی هوا و خواهش رفتار می شده و با آن دنیا می خواسته اند.

43- پس در کارهای عمال و کارگردانان نظر و اندیشه کن، و چون آنان را تجربه و آزمایش نمودی بکار وادار (تا دیانت و راستی و درستیشان را نیازموده‌ای بکاری مگمار) و آنها را بمیل خود و کمک بایشان و سر خود (بی مشورت) بکاری نفرست، زیرا بمیل و سر خود کسیرا بکاری گماشتن گرد آمده‌ایست از شاخه‌های ستم و نادرستی (به رعیت، چون حکمران اگر سر خود بدون مشورت و آزمایش به هوای نفس اشخاصی را به کارهایی گماشت خلاف عدل و داد رفتار نموده و امانت مردم را تباه ساخته است) و ایشان را از آزمایش شدگان و شرم داران از خاندانهای نجیب و شایسته و پیش قدم در اسلام بخواه (بکار بگمار) زیرا آنها دارای اخلاق و خوهای گرامیتر و ناموس درستتر (ننگ بر خود روا نداشته‌اند) و طمعه‌های کمتر و اندیشه در پایان کارها را رساتر هستند، 44- پس جیره و خوار و بارشان را فراوان ده که این کار آنان را به اصلاح (و نیک کردن خوهای) خودشان توانا می‌دارد، و بی‌نیاز می‌گرداند از خوردن آنچه (مال مسلمانها) که زیر دستهایشان می‌باشد، و حجت و دلیل است بر ایشان اگر فرمانت را بکار نبستند یا در امانت رخنه‌ای گشودند (اگر آنها را سیر نموده باشی و دستورت را انجام ندهند یا در امانت خیانت نموده رشوه گیرند و تو بخواهی به کیفرشان برسانی عذری ندارند)

45- پس در کارهایشان کاوش و رسیدگی کن، و بازرسهای راستکار و وفادار بر آنان بگمار، زیرا خبرگیری و بازرسی در نهانی تو کارهای آنها را سبب وادار نمودن ایشان است بر امانت داری و مدارا نمودن و نرمی با رعیت (هرگاه والی به کارهایشان نرسد آنها از راه عدل و دادگری بیرون رفته

و بمردم ستم روا دارند) 46- و خود را از یاران (خیانتکار) دور دار، و اگر یکی از ایشان به خیانت و نادرستی دستش را بیالاید و خبرهای باز رسانت به خیانت او گرد آید به گواهی همان خبرها اکتفا کن (این جمله شاید اشاره بآن باشد که شرط گواهی دادن در امور مملکتی عدد خاص و عدالت «که مجتهدین آنرا در احکام شرط گواهی دادن می‌دانند» نیست) پس باید او را کیفر بدنی بدهی و او را به

کردارش بگیری، و بی‌مقدار و خوارش گردانی، و داغ خیانت بر او بزنی، و ننگ تهمت و بد نامی را (چون طوق) به گردنش بنهی (تا نادرستان را عبرت و پند باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1014

[قسمت دوازدهم نامه]

47- و در کار خراج بصلاح خراج دهندگان کنجکاو کن، زیرا در صلاح خراج و صلاح دهندگان دیگران را آسایش و راحتی است، و آسایش و راحتی برای دیگران نیست مگر بواسطه خراج دهندگان، چون مردم همه جیره‌خوار خراج و خراج دهندگانند (پس اگر امر خراج و خراج گزاران درست باشد مردم در آسایشند و اگر بآن اعتناء نکنی همه گرفتارند) 48- و باید اندیشه تو در آبادی زمین (که از آن خراج گرفته میشود) از اندیشه در ستاندن خراج بیشتر باشد، زیرا خراج بدست نمی‌آید مگر به آبادی، و کسیکه خراج را بی‌آباد نمودن بطلبد به ویرانی شهرها و تباه نمودن بندگان پرداخته، و کار او جز اندکی پایدار نمی‌ماند، 49- پس اگر خراج دهندگان شکایت کنند از سنگینی (مالیاتی که بر ایشان مقرر گشته) یا از علت و آفتی (که بمحصول رسیده باشد) یا از قطع شدن بهره آب (باینکه کاریزشان بند آمده یا سد اصطخر و رودخانه را سیل برده و مانند آن) یا از نیامدن باران و شبنم یا از تغییر یافتن و دگرگون شدن زمین که آنرا آب (سیل و مانند آن) پوشانده یا بی‌آبی (گیاه) آن را تباه ساخته، بایشان تخفیف بده به اندازه‌ای که امیدواری کار آنان درست و نیکو شود (شارح قزوینی ملا محمد صالح «رحمه الله» در اینجا فرموده: این کلام دلالت کند بر آنکه خراج تنها زکوات نیست که در شرع تعیین گردیده، بلکه مالیاتی است مقرر بر زمین و آب و غیر آن باندازه لزوم که بر طبق مصلحت وقت در آن تفاوت می‌نهند، و ظاهراً تخصیص به ارباب ذمه ندارد) 50- و باید سبک ساختن سنگینی بار ایشان بر تو گران نیاید، زیرا تخفیفی که بآنها داده‌ای اندوخته‌ای است که با آبادی شهرها و آرایش دادن حکومت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1015

بتو باز می‌گردانند با جلب خوش بینی و ستایش آنها بخود و خورسند بودن تو از برقرار کردن عدل و داد بین آنان، در حالیکه افزون شدن توانائی ایشان را بآنچه نزدشان اندوخته‌ای از رفاهیت و آسایش و اطمینان داشتن به مداراتی که بآنها نموده‌ای از عدل و داد خود بر آنان را برای خویش تکیه‌گاه قرار

داده‌ای، 51- پس بسا پیش‌آمدی که پس از نیکی بآنها هر گاه آنرا بایشان واگزاری با خوشدلی انجام دهند، زیرا به مملکت آباد آنچه بار کنی می‌تواند بکشد (و این با نیکوئی حال رعیت و اطمینان ایشان به حکمران انجام یابد) و همواره ویرانی زمین بجهت دست تنگی اهل آنست، و رعیت نیازمند و پریشان میشود بتوجه حکمرانان بجمع و گرد آوردن (مال و دارائی) و بد گمانیشان به پایداری (حکومت و ریاست خود) و کم بهره بردنشان از پیش‌آمدها و پندها و اندیشه در احوال روزگار.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1016

[قسمت سیزدهم نامه]

52- پس از آن در حال نویسندگان بنگر و بهترین ایشان را (از جهت راستی گفتار و درستی کردار) به کارهایت بگمار، و نامه‌هایت که در آنها تدبیرها و رازها (برای دفع دشمن و ملک داری) بیان میکنی تخصیص ده بکسی که در همه خواهی پسندیده (دینداری، امانت، خیر خواهی، پاکدامنی و مانند آنها) از نویسندگان دیگر جامع تر باشد (زیرا کسیکه بر اسرار سلطنت و حکومت از همه بیشتر دست می‌یابد باید دارای اوصاف شایسته باشد، و گر نه به اندک غرضی شکست لشگر را در جنگ و زیان مملکت را در کارها فراهم می‌آورد) کسیرا که مقام و بزرگواری سرکش نسازد که به مخالفت با تو در حضور مردم و بزرگان بی‌باک باشد، و کسیرا که غفلت و فراموشی سبب نشود که کوتاهی کند در رساندن نامه‌های کار گردانانت بتو و نیکو پاسخ دادن آنها از جانب تو، و در چیزهائی که برای تو می‌ستاند و از جانب تو می‌بخشد، و کسیکه قرار داد به سود ترا سست نبندد (بلکه آنرا استوار و زباندار گرداند) و از گشادن گره قراردادی که به زیان تو بسته شده ناتوان نگردد، و اندازه مقام و پایه خود را در کارها بداند، زیرا نادان بمقام و کار خویش بمقام و کار دیگری نادانتر است (پس نویسنده مخصوص ملک و حاکم باید به پایه و قدر خود دانا باشد تا پایه و کار هر کس را بشناسد) 53- و دیگر ایشان را (برای کارها) به فراست و دریافتن و اطمینان و نیکو گمانی خود نباید برگزینی، زیرا مردان (کار گردانان) برای بدست آوردن دل حکمرانان آراسته و نیکو خدمت خود را می‌شناسانند (امانت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1017

و نیک نفسی و خیر اندیشی از خود جلوه می‌دهند، و عیوب و بدیهاشان را از والی می‌پوشانند تا او را فریفته اعتقاد و حسن ظن او را جلب نموده به کارهای دیوانی برسند) در حالیکه غیر از آنچه از خود نشان می‌دهند و خویش را بآن می‌آرایند چیزی از خیر خواهی و امانت (در ایشان) نیست، ولی آنان را به کرداری که برای نیکان پیش از تو انجام داده‌اند بیازما، آنگاه نیکوترین آنان را که بین مردم آشکار و درستکارتر آنها را که روشناس و در زبانهاشان باشد برگزین، و این آزمایش تو دلیل است بر فرمانبری تو از خدا و کسی (امام علیه السلام) که کار را بدست تو سپرده، 54- و برای هر کاری از کارهایت رئیس و کار گردانی از نویسندگان قرار ده که بزرگی کارها او را مغلوب و ناتوان نکند، و بسیاری آنها او را پریشان نسازد، و هر گاه در نویسندگان عیب و بدی باشد و تو از آن غافل باشی ترا بآن بدی می‌گیرند (بازخواست آن بر تو باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1018

[قسمت چهاردهم نامه]

55- پس سفارش در باره سوداگران و صنعتگران را بپذیر، و در باره نیکی کردن بآنان (به گماشتگان خود) سفارش کن (که بطمع مال و دارائی ایشان بهانه‌ها نیآورده آنها را نرنجانند تا دل سرد نشوند) کسیرا از ایشان که مقیم است (در شهری می‌خرد و می‌فروشد یا شریک و همکار او کالایی از جای دیگر می‌فرستد و او می‌فروشد) و آنکه با مال و دارائی خود در رفت و آمد است، و آنکه از بدن خود سود می‌رساند (صنعتگران که با دست و باز و حوائج مردم را آماده می‌نمایند) زیرا ایشان سبب و ریشه‌های سودها هستند، و بدست آورنده آن از راههای سخت و جاهای دور در بیابان و دریا و زمین هموار و کوهستان قلمرو تو، و از جاهایی که مردم در آن گرد نمی‌آیند، و به رفتن آن مواضع جرأت نمی‌کنند، پس سوداگران آسودگی می‌باشند که ترس سختی ندارد، و صلح و آشتی که بیم و شر و بدی بآنها نمی‌رود، 56- و کارهای ایشان را در حضور خود و در گوشه‌های شهرهایت واریسی کن (از دور و نزدیک آسودگی آنها را بخواه تا ظلم و ستمی بر آنها رخ ندهد) و با همه این سفارشها که در باره ایشان شد بدان که در بسیاری از آنان سختگیری بی‌اندازه و بخل ورزی زشت و نکوهیده و احتکار و نگاه‌داری (اشیاء) برای گران فروشی و به دلخواه نرخ نهادن در فروختن آنها می‌باشد، و این کارهای ایشان سبب

زیان رساندن به همگان و زشتی حکمرانان است، 57- پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از آن منع فرموده (و قواعد و مسائل آن در کتب فقهیه بیان شده) است، و داد و ستد باید آسان به ترازوهای بی کم و کاست و نرخهایی باشد که بفروشنده و خریدار اجحاف و زیاده‌روی نشود (شارح قزوینی «رحمه الله» در اینجا فرموده: ظاهر این کلام آن است که حاکم می‌تواند ایشان را به نرخ بی کم و کاست الزام نماید تا ستم بر جانبی رخ ندهد) پس کسی را که بعد از نهی تو احتکار کند بکیفر رسان کیفری که سبب رسوایی او (و عبرت دیگران) باشد، ولی از اندازه تجاوز

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1019

نکند (کیفر زیاده از گناه نباشد، و آن نسبت طبقات مردم مختلف است، پس بسا کسی را اندک سرزنش کیفر باشد، و بسا بحبس و شکنجه متنبه نگشته بخود نیاید، در این صورت تشخیص کیفر هر کس با حکمران است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1020

[قسمت پانزدهم نامه]

58- پس از خدا بترس، از خدا بترس در باره دسته زبردستان درمانده بیچاره و بی‌چیز و نیازمند و گرفتار در سختی و رنجوری و ناتوانی، زیرا در این طبقه هم خواهند است که ذلت و بیچارگی را اظهار میکند و هم کسی است که بعتاء و بخشش نیازمند است، ولی (از عفت نفس) اظهار نمی‌نماید، و برای رضای خدا آنچه را که از حق خود در باره ایشان بتو امر فرموده بجا آور، و قسمتی از بیت المال که در دست داری و قسمتی از غلات و بهره‌هایی که از زمینهای غنیمت اسلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرر دار، زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره‌ای است که نزدیکترین آنها دارد (همه ایشان از بیت المال و غلات زمینهایی که از جنگ کننده با مسلمانها گرفته شده بهره می‌برند خواه دور و خواه نزدیک، و چون توانائی ندارند که خود را بشهر تو برسانند و سهم خود را بگیرند پس در شهر خودشان مأموری بگمار که حق آنها را بپردازد تا کسی محروم و نومید نماند) 59- و رعایت حق هر یک از ایشان از تو خواسته شده است، پس ترا سرکشی شادی و فرو رفتن در نعمت از حال آنان باز ندارد، زیرا توبه از دست دادن کار کوچک برای استوار نمودن کار بزرگ که اهتمام و رسیدگیت بآن

بیشتر است معذور نیستی، پس همت خود را از (رسیدگی کار) آنان دریغ مدار، و از روی گردنکشی از آنان رو بر مگردان، 60- و رسیدگی و واریسی کن کارهای کسی (درویش و ناتوان) از ایشان را که دسترسی بتو ندارد از کسانی که چشمها (ی مردم) آنها را خوار می‌نگرند، و مردم آنان را کوچک می‌شمارند (چون به درویشان و ناتوانان دربانان بذلت و خواری نگاه میکنند و دیر میشود که ایشان را به والی راه دهند، پس تو برای آنان کاری کن که درخواستهای خود را بی‌ترس و رنج بتو اظهار نمایند تا کسی ستمدیده و افسرده نماند و شکایت تو را به خدای تعالی نبرد) پس امین خود را که (از خدا) بترسد و فروتن باشد برای (رسیدگی به احوال) ایشان قرار ده تا کارهای آنها را بتو برساند، آنگاه در باره ایشان چنان رفتار کن که روزی که (حساب و واریسی) خدا را (در قیامت) ملاقات کنی عذرت را بپذیرند، زیرا ایشان در بین رعیت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1021

بعدل و داد از دیگران نیازمندترند (چون آنان توانائی دفاع از حق خویشتن ندارند) پس در ادای حق هر یک از ایشان نزد خدا عذر و حجت داشته باش (تا هیچ گونه مسئول نباشی) 61- و رسیدگی کن به یتیمان (خردسال) و پیران سالخورده که چاره‌ای ندارند، و (از روی ناتوانی) خود را برای خواستن آماده نساخته‌اند، و آنچه گفتیم (و آنرا برنامه تو قرار دادیم عمل بآن) بر حکمرانان سنگین و گران است، و (بلکه) هر گونه حقی گران آید، و گاه باشد خداوند آنرا سبک می‌گرداند به کسانی که پاداش نیکو و رستگاری می‌طلبند، و خود را به شکیبایی می‌دارند، و براستی آنچه خدا برای ایشان وعده داده (بهشت جاوید) اطمینان دارند (پس آنرا به آسانی بجا می‌آورند).

[قسمت شانزدهم نامه]

62- و پاره‌ای از وقت را برای نیازمندان از خود قرار ده که در آن وقت خویشتن را برای (رسیدگی به خواست) ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشین (تا ناتوانان و بیچارگان بتو دسترسی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1022

داشته باشند) پس برای (خوشنودی) خدائی که ترا آفریده (با آنان) فروتنی کن، و لشگریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از (جلوگیری) آنها باز دار تا سخنان ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید (نیاز خود را بخواهد) که من از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بارها شنیدم که می فرمود: هرگز امتی پاک و آراسته نگردد که در آن امت حق ناتوان بی لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود. 63- پس درشتی و ناهمواری و آداب سخن ندانستن را از آنان تحمل کن و بروی خود نیاور (زیرا بسیاری از حاجتمندان تنگدل و در سخن ناتوانند، و اگر والی خوشخو و بردبار نباشد کارشان درست نمی شود) و تندی (بد خوئی) و خود پسندی (بنشست و برخاست و گفتگوی با آنها) را از خویشتن دور کن تا خدا درهای رحمتش را بروی تو بگشاید، و پاداش طاعت و فرمانبریش را بتو ارزانی فرماید، و (اگر خواستی چیزی به یکی از آنان بدهی) آنچه می بخشی به خوشروئی ببخش (تا خواستار را گوارا آید) و (اگر بانجام خواهش او توانا نبوده یا مصلحت ندانستی، آنچه از او منع می نمایی) با مهربانی و عذر خواهی منع کن (تا نرنجد و کینهات را در دل نگیرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1023

[قسمت هفدهم نامه]

64- و در بین کارهای تو کارهایی است که ناچار باید خودت انجام دهی: از آنها پاسخ دادن (مطالب) کار گزارانت است آنجا که نویسندگان در مانده شوند (نتوانند سر خود پاسخ دهند، و اگر شخص والی رسیدگی نکند سبب سرگردانی نویسندگان و کار گزاران گردد) و از آن کارها انجام (پاسخ دادن) درخواستهای مردم است روزی که بتو می رسد درخواستهایی که بسبب (بسیاری) آنها یارانت (کار گردانانت) را تنگدل می سازد (برای آسوده ماندن خود بخواهند آنها را عقب اندازند، تو خود باید رسیدگی کرده نگذاری تأخیر افتد) 65- و در هر روز کار آنروز را بجا آور زیرا برای هر روز کاری است مخصوص آن (پس اگر غفلت نموده کار امروز را به فردا و فردا را به پس فردا افکنی کارها بسیار گشته از عهده آن بر نمی آیی و مردم سرگردان و از کار باز می مانند و در نتیجه مملکت ضائع و تباہ می گردد) و بهترین وقتها و پاکترین قسمت آن را برای خود و آنچه بین تو و خدا است (عبادت و بندگی) قرار ده (مثلا در اول وقت که سرشار هستی نماز بخوان نه آنکه همه کارها را که انجام دادی با

خستگی و بی میلی نماز گزار (هر چند همه آن وقتها (که بکار مردم می رسی) از آن خدا است (عبادت و بندگی است) اگر نیت و قصد در آن شایسته و رعیت از آن در آسایش باشد.

66- و باید برپا داشتن واجبات که برای خدا است و بس در وقت گزیده ای باشد که برای خدا و نیت را خالص می گردانی (چنانکه بهترین اوقات را برای عبادت باید تخصیص داد، بهترین اوقات عبادت را برای اداء واجبات بایستی بکار برد) پس در (قسمتی از) شب و روزت از تن خود بخدا واگذار (به عبادت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1024

او پرداز) و بآن (واجبی) که بوسیله آن بخدا نزدیک می شوی وفا کن و کوشش نما که دارای شرائط کمال و بی عیب و نقص (بی رثاء و خودنمایی و توجه بغیر) باشد اگر چه تنت را بفرساید (مانند وضوء گرفتن در هوای سرد و روزه داشتن در هوای گرم) 67- و هرگاه نمازت را با مردم گزار (به جماعت بخوانی) پس (بسبب دراز گردانیدن) مردم را از خود دور و رنجیده و نماز را (با ترک واجبات آن) ضائع و تباه مگردان، زیرا در مردم علیل و بیمار و حاجتمند و کاردار هست (که علیل و بیمار را طاقت و توانائی طول دادن و کاردار را فرصت نمی باشد) و من از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- هنگامیکه بیمن روانه ام می ساخت پرسیدم چگونه با آنان نماز گزارم؟ فرمود: با آنها چون نماز ضعیفتر و ناتوانتر ایشان نماز گزار، و بمؤمنین مهربان باش.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1025

[قسمت هجدهم نامه]

68- و پس از این دستورها مبادا خویشتن را زیاده از رعیت پنهان کنی، زیرا رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت قسمتی از تنگی (نامهربانی) و کم دانشی و آگاه نبودن به کارها است (چون حکمرانان با نشست و برخاست و سخن گفتن با مردم از احوال مملکت و رعیت آگاه می گردند، ولی اگر تنها بنشینند به بسیاری از اسرار و رموز کارها پی نمی برند) و رو نشان ندادن حکمرانان به رعیت اطلاع بر آنچه (احوال و اوضاع مملکت و رعیت) را که از آن پنهان بوده اند از ایشان پوشیده می سازد، پس (در

این صورت گاهی) نزد حکمرانان کار بزرگ خرد و کار خرد بزرگ و نیکوئی زشتی و زشتی نیکوئی و حق و درستی بیاطل و نادرستی آمیخته گردد، و والی و حکمران بشر است که به کارهای مردم که از او پنهان می‌دارند آگاهی ندارد، و حق را هم نشانه‌هایی نیست که با آنها انواع راستی از دروغی شناخته شود، 69- و تو یکی از دو مرد خواهی بود: یا مردی که در بخشیدن حق و درستی سخی و دستبازی، پس سبب رو نشان ندادنت از حقی واجب که عطاء کنی یا کار نیکوئی که بجا آوری چیست؟ یا مردی هستی سخت و بی‌بخشش، پس (باز هم چرا رو نشان ندهی، زیرا) زود باشد که مردم از درخواست از تو دست بدارند چون از بذل و بخشش تو نومید گردند، با اینکه بیشتر خواهشهای مردم از تو چیزی است که برایت مایه و زحمتی ندارد از قبیل شکایت کردن از ستمی (که بایشان رسیده و دفع از آنرا از تو بخواهند) یا درخواست انصاف و داد در معامله و رفتاری.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1026

[قسمت نوزدهم نامه]

70- سپس (بدان) حکمرانان را نزدیکان و خویشانی است که بخود سری و گردنکشی و دراز دستی (بمال مردم) و کمی انصاف خو گرفته‌اند (و رعیت را بسختی و گرفتاری دوچار می‌نمایند) ریشه و اساس (شر) ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات از بین ببر (عادل و دادگر و از اوضاع داخلی مملکت با خبر باش تا ایشان بی عدالتی و بیخبری ترا وسیله خودسری و دراز دستی و کم انصافی قرار ندهند و به رعیت آزار نرسانند) 71- و بکسی از آنان که در گردت هستند و اهل بیت و خویشاوندانت زمینی واگذار مکن، و باید کسی از تو در طمع نیافتد به گرفتن مزرعه و کشت زاری که زیان رساند بمردم همسایه آن در آبشخور یا کاری که به شرکت باید انجام داد که سختی کار مشترک را به همسایگان تحمیل نمایند، پس سود و گوارایی آن برای ایشان خواهد بود، نه تو، و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو خواهد ماند.

72- و حق را برای آنکه شایسته است از نزدیک و دور (خویش و بیگانه) اجرا کن، و در آن کار شکبیا و (از خدا) پاداش خواه باش اگر چه از بکار بردن حق به خویشان و نزدیکانت برسد هر چه برسد (مثلا لازم آید که از روی حق یکی از خویشان را قصاص نمایی) و پایان حق را با آنچه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1027

بر تو گران (و بر نزدیکان سخت و دشوار) است بنگر که پسندیده و فرخنده است.

73- و اگر رعیت بتو گمان ستمگری بردند عذر و دلیلت را برای ایشان آشکار کن و گمانهای آنها را با آشکار کردن از خویشتن دور نما، زیرا در آن کار ریاضت و عادت دادن است بخود (عدل و انصاف را) و مهربانی است به رعیت، و عذر آوردنی است که با آن بآنچه خواستاری از وادار نمودن آنها بحق می‌رسی (تو که می‌خواهی از بدگمانی و سرزنش آنها برهی عذر خود را بیان کن تا از اشتباه بیرون آمده دوستیت را در دل جا دهند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1028

[قسمت بیستم نامه]

74- و از صلح و آشتی را که رضاء و خوشنودی خدا در آنست و دشمنت ترا بآن بخواند سرپیچی مکن، زیرا در آشتی راحت لشگریان و آسایش اندوهها و آسودگی برای (اهل) شهرهاست (چنانکه خداوند در قرآن کریم س 8 ی 61 می‌فرماید: **و إن جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله إنه هو السميع العليم** یعنی اگر دشمنان بصلح و آشتی گرایند تو نیز آنرا بپسند و «اگر در باطن مکر و حيله بکار برده بصلح و آشتی می‌خواهند ترا فریب دهند مترس» کار خود بخدا واگذار که خدا «به گفتارشان شنوا و «به اندیشه‌هاشان» دانا است) ولی از دشمنت پس از آشتی او سخت برحذر باش و بترس، زیرا دشمن چه بسیار خود را نزدیک گرداند تا غافل گیر کند (آنگاه کار حریف را بسازد یا او را در سختی اندازد) پس احتیاط و استوار کاری را پیشه کن و زیر بار حسن ظن و نیکو گمانی بزودی مرو (مؤمن با اینکه بهمه کس نیک بین است در امور اجتماعی باید از زیان نفاق و دورویی و مکر دشمن آگاه و هشیار باشد) 75- و اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستی و او را از جانب خویش (جامه) امان و آسودگی پوشاندی (پناه دادی) به پیمانت وفادار باش و پناه دادنت را بدرستی رعایت کن، و خود را سپر پیمان و زنجاری که داده‌ای قرار ده، زیرا چیزی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1029

از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه‌هاشان از بزرگ دانستن وفای به پیمانها نیست، و مشرکین هم پیش از مسلمانها وفاء بعهد را بین خود لازم می‌دانستند بجهت آنکه وبال و بد عاقبتی پیمان شکنی را دریافته بودند (آزموده بودند، و مسلمانها بانجام آن سزاوارترند) 76- پس به‌جامان و زنهارت خیانت نکرده پیمان‌ت را مشکن، و دشمنت را فریب مده، زیرا (پیمان شکنی جرأت و دلیری بر خدا است، و) بر خدا جرأت و دلیری نمی‌کند مگر نادان بد بخت. 77- و خداوند پیمان و زنهارش را امن و آسایشی که از روی رحمت و مهربانیش بین بندگان گسترده قرار داده است (آنان را بمراعات آن امر فرموده تا از هرج و مرج و قتل و فساد رها گردند) و آنرا حریم و پناهگاهی قرار داده که به استواری آن زیست کرده در پناه آن بروند، پس تباہکاری و فریب در آن روا نیست، 78- و عهد و پیمانی مبند که در آن تأویل و بهانه و بکار بردن مکر و فریب راه داشته باشد (چنانکه با دشمن پیمان بندد که اسیرانش را آزاد سازد تا لشگرش را از فلان شهر بیرون برد، چون اسیران را آزاد نمود شهر را ویران کرده خالی کند) و بعد از برقراری و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار دو پهلوی بکار مبر (توریه و پنهان نمودن قصد در وقتی که شخص به سوگند خوردن بغیر حق ناچار گردد تا سوگند به دروغ نخورد بد نیست، ولی هنگام پیمان بستن و آشتی با گروه روا نیست، و ادعای توریه پذیرفته نگردد) 79- و سختی کار که باید در آن عهد خدا (پیمانی که با دیگری بسته‌ای) را مراعات کنی ترا بدون حق به شکستن آن و ندارد، زیرا شکیبیا بودن تو بر کار سختی که در پاداش آن آسایش و افزونی امید داری بهتر است از حيله و مکرری که از وبال و کیفر آن و از اینکه از جانب خدا از تو بازخواست شود بطوریکه راهی نداشته در دنیا و آخرت نتوانی عفو و بخشش آنرا درخواست نمائی بترسی (و اینکه پیمان بستن با دیگری را پیمان خدا نامیده برای تأکید در مراعات نمودن و تهدید بر شکستن آنست).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1030

[قسمت بیست و یکم نامه]

80- بترس از خونها (آدم کشی) و بنا حق ریختن آن، زیرا چیزی بیشتر موجب عذاب و کیفر و بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای از دست دادن نعمت و بسر رسیدن عمر از ریختن خونهای بنا حق

نیست، و خداوند سبحان روز رستخیز نخستین چیزی را که بین بندگان حکم فرماید در باره خونهایی است که ریخته‌اند، پس قوت و برقراری حکومت را با ریختن خون حرام (کشتن بر خلاف دستور دین) مخواه، زیرا ریختن خون حرام از اموری است که حکومت را ضعیف و سست می‌گرداند بلکه آنرا از بین برده و (از خاندانی به خاندان دیگر) انتقال می‌دهد، و ترا نزد خدا و نزد من در کشتن از روی عمد عذری نیست، زیرا در آن (بی چون و چرا) قصاص تن (کشتن همانطوری که دیگری را کشته‌ای) لازم آید، 81- و اگر از روی خطاء و اشتباه دیگری را کشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت به شکنجه زیاده‌روی کرد (بدون قصد بقتل انجامید) پس مشت زدن و بالاتر از آن هم کشتنی است (گاهی سبب مرگ میشود) که باید گردنکشی حکومت ترا از ادای خونبهای کشته شده به اولیاء و خویشان او باز ندارد (بلکه باید با کمال فروتنی خونبهای او را اداء کنی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1032

[قسمت بیست و دوم نامه]

82- و پرهیز از خودپسندی و تکیه به چیزی که ترا بخود پسندی وا دارد، و از اینکه دوست بداری مردم ترا بسیار بستایند، زیرا این حالت از مهمترین فرصتهای شیطان است (همواره در صدد بدست آوردن چنین فرصتی است) تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد (شخص را بخود پسندی و ستایش دوستی وا می‌دارد تا کار نیکی که انجام داده بی‌اثر گردد).

83- و پرهیز از اینکه بر رعیتت به نیکی که میکنی منت گزاری، یا کاری که انجام می‌دهی بیش از آنچه هست در نظر آری، یا به وعده‌ای که بآنان می‌دهی وفا نکنی، زیرا منت نهادن احسان را بی‌نتیجه می‌گرداند (چنانکه در قرآن کریم س 2 ی 264 می‌فرماید: **يا أيها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والأذى** یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخششهای خود را با منت نهادن و آزار رساندن تباه نسازید) و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن (که نوعی از خود پسندی و ستم و دروغ است) نور حق را می‌زداید (احسان و راستی را بی‌پاداش می‌سازد) و وفاء نکردن بوعده سبب خشم خدا و مردم می‌گردد، خدای تعالی (س 61 ی 3) فرموده: **کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون** یعنی خداوند سخت بخشم می‌آید از اینکه بگوئید آنچه را که نمی‌کنید.

84- و بترس از شتاب زدگی به کارها پیش از رسیدن هنگام آنها، یا دنبال گیری و سخت کوشی در آنها هنگام دسترسی بآنها، یا از ستیزگی در آنها وقتی که سر رشته ناپیدا باشد، یا از سستی در آنها چون در دسترس آید. پس هر چیز را بجای خود بگذار، و هر کاری را در وقت آن انجام ده (که عدل و برابری و درستکاری اینست، ولی اگر در هر امری از امور دنیا و آخرت افراط یا تفریط نمودی یعنی از حق تجاوز یا در آن کوتاهی کردی ستمکار بوده‌ای).

85- و بترس از بخود اختصاص دادن آنچه مردم در آن یکسانند (همه حق دارند مانند غنائم و مالهایی که مسلمانان در جنگ با کفار بیغما بدست آورده‌اند که همه در آنها شریکند، و مانند چراگاهها که مالک خاصی ندارد، و آب سیل یا درختهای جنگلها، و مانند بکار بردن رای و اندیشه در امری از امور مملکت و رعیت که سود و زیان آن همگانی باشد که نباید در آن به رأی خود اکتفا کنی، بلکه باید با خردمندان مشورت

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1033

نمائی و به اندیشه آنها بی‌اعتنا نباشی) و پرهیز از خود را به نادانی زدن در آنچه توجه بآن بر تو لازم است از اموری که همه می‌دانند (حقی که نداری طلب نکرده و از حقی که ضائع گشته چشم پوشی مکن) زیرا آن (مظلوم و چیزی که به ستم گرفته‌ای) از تو برای دیگری (مظلوم و ستم‌دیده) گرفته خواهد شد، و بزودی پرده‌ها از روی کارها برداشته شود (پنهانیها آشکار گردد) و داد مظلوم و ستمکشیده از تو بستانند، 86- هنگام افروختگی خشم و تیزی سرکشی و حمله با دست و تندی و زشت گوئی زبانت بر خود مسلط باش، و از این کارهای زشت با شتاب نکردن و حمله را عقب انداختن خودداری کن تا خشمت فرو نشیند که (در این هنگام) اختیار و اقتدار یافته بر خود مسلط می‌گردد، و هرگز بر خویشتن تسلط نمی‌یابی و از خشم نمی‌رهی تا اندیشه‌هایت را بسیار بیاد بازگشت بسوی پروردگارت نگردانی (خشمت را که از کبر و سرکشی شعله‌ور گشته نمی‌توانی فرونشانی مگر وقتی که ذلت و بیچارگی و گرفتاری روز رستخیز را بیاد آوری).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1034

87- و بر تو واجب است که یاد آوری آنچه را که به پیشینیان گذشته از حکمهایی که بعدل و درستی داده‌اند، یا روش نیکوئی بکار برده‌اند، یا خبری که از پیغمبران - صلی الله علیه و آله - نقل کرده‌اند، یا امر واجب در کتاب خدا را که پیاداشته‌اند، پس آنچه را دیدی که ما در این امور بآن رفتار نمودیم پیروی میکنی، و در پیروی آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش می‌نمایی، و من باین عهد نامه حجت خود را بر تو استوار نمودم تا هنگامیکه نفس تو به هوا و خواهش شتاب کند بهانه‌ای نداشته باشی، پس بجز خدای تعالی کسی هرگز از بدی نگاه‌دارنده و به نیکی توفیق دهنده نیست، 88- و آنرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در وصیتهایش با من عهد و سفارش فرموده ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر غلامانتان بود، و من وصیت و سفارش آن حضرت را پایان پیمانی که برای تو نوشتم قرار می‌دهم، و (کسیرا) جنبش و توانائی نیست مگر به مشیت و خواست خدای بلند مرتبه و بزرگوار.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1035

و قسمتی [بیست و چهارم] از این عهد نامه است که پایان آنست

89- و من از خدا به فراخی رحمت و بزرگی توانائیش بر بخشیدن هر مطلوبی درخواست می‌نمایم اینکه من و ترا موفق بدارد بآنچه در آن رضاء و خوشنودی او است از داشتن عذر هویدا در برابر او و خلش (عذر هویدا عدل و دادگری است برای کسیکه در باره او قضاوت می‌نمایی، و نزد خدا در باره بکیفر یا پاداش دادن آن کس است بدرستی) با نیکنام بودن در بین بندگان، و نشانه نیک داشتن در شهرها، و تمامی نعمت و افزونی عزت، و اینکه زندگی من و ترا به نیکبختی و شهادت (کشته شدن در راه خدا) بسر رساند که ما بسوی او بر می‌گردیم (جویای رحمت او می‌باشیم) 90- و درود بر فرستاده خدا (حضرت مصطفی) بر او و آل او که (از هر عیب و نقصی) پاک و پاکیزه‌اند خدا درود فرستد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1036

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)؛ ج 5؛ ص 1036

54 (2054) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به طلحه و زبیر که (در آن بی‌حقی آنها را به پیمان شکنی اثبات نموده

، و) بوسیله عمران ابن حصین خزاعی فرستاده (خزاع نام قبیله‌ای است از ازد و عمران از دانشمندان اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و از شیعیان امام علیه السلام بوده، و) آنرا ابو جعفر (محمد ابن عبد الله) اسکافی (اسکاف ده بزرگی بین نهروان و بصره بوده) در کتاب مقاماتش که در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام است بیان کرده:

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، شما می‌دانید با اینکه پوشانده‌اید که من قصد مردم نکردم (خواستار بیعت نبودم) تا اینکه قصد من کردند (بیعت با مرا خواستند) و (برای بیعت بستن) دست بسوی آنان دراز نمودم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند، و شما از جمله کسانی بودید که قصد من کرد و بیعت نمود، و مردم با من بیعت نکردند بجهت تسلط و غلبه (که داشته باشم) و نه بجهت مال و دارائی موجود (که طمع بآن کرده باشند، بلکه با اختیار و خواست خود دست بیعت به سویم دراز کردند) پس اگر شما با من با اختیار بیعت نموده پیمان بستید (از شکستن آن) برگردید تا زود است (از این کار زشت) توبه و بازگشت بسوی خدا نمائید، و اگر با بی‌میلی پیمان

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1037

بستید به آشکار ساختن طاعت و فرمانبری (بیعت نمودن) و معصیت و نافرمانی در نهان (بی میلی به پیمان بستن) برای (بازخواست نمودن) من بر خود راه گشودید (تا از شما پیرسم چرا بی‌اکراه و زور بیعت نمودید اگر در باطن بی‌میل بودید) 2- و به جانم سوگند (که بمیل و رغبت برای مقصد نادرستی

¹ شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فیض الإسلام)، 2 جلد، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، ۱۳۷۹ ش.

که داشتید با من بیعت نمودید و اکنون که بآن نرسیدید پیمان شکستید، زیرا) شما به تقیه و ترس و اظهار بی میلی نمودن در باره بیعت با من از مهاجرین سزاوارتر نبودید (زیرا شما از آنان تواناتر بودید و تسلط و زور بشما کمتر بود) و نرفتن شما زیر بار بیعت پیش از آنکه در آن داخل شوید از پیمان شکنی پس از پذیرفتن تان بر شما آسانتر بود.

3- و (بهانه‌ای که برای پیمان شکنی خود آماده کرده‌اید آنست که) گمان نموده‌اید من عثمان را کشته‌ام (و شما به خونخواهی او در صدد جنگ با من برآمده‌اید) پس بین من و شما از اهل مدینه کسانی (مانند محمد ابن مسلمه و اسامه ابن زید و عبد الله ابن عمر) که از من و شما کناره گرفته‌اند (و هیچیک را یاری نمی‌نمایند) هستند (که گواهی بدهند و بگویند کشنده عثمان کیست) پس (اگر ایشان گفتند عثمان را کی کشته) هر کدام (از ما طبق گواهی که در باره او بدهند) الزام میشود به اندازه‌ای که در این کار داخل بود زیر بار رود (و از او خونخواهی شود، و شک نیست که اگر حکم می‌دادند معلوم می‌شد که باعث کشتن عثمان طلحه و زبیر بودند، و امام علیه السلام از آن مبری است) پس ای پیر مردان از اندیشه خود برگردید (به نادرستی بهانه نگرفته از جنگ و خونریزی دست کشید) زیرا اکنون بزرگترین پیشآمد شما ننگ (در دنیا) است پیش از آنکه (این) ننگ و آتش (روز رستخیز) با هم گرد آیند (اگر در باره شما بگویند: پشیمان شده توبه و بازگشت نمودند بهتر است از اینکه اصحاب پیغمبر اکرم بسبب مخالفت با امام زمان خود بعذاب الهی گرفتار شوند که در اینجا ننگ و آتش با هم گرد آمده‌اند) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1038

(2055)

55 (2055) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (در اندرز باو)

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و (با اینکه به آشکار و نهانها دانا است) اهل دنیا را در آن بیازمود تا بداند (به دیگران هویدا سازد) که کردار کدامین ایشان نیکوتر است، و ما برای دنیا آفریده نشده و به کوشش در (کار) آن مأمور نگشته‌ایم (اگر چه هر کس برای طلب روزی ناچار می‌کوشد، ولی اصل کوشش در کار آخرتست)

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 1039

و ما را دنیا آورده اند که با آن آزمایش شویم (تا نیکوکار و بدکار آشکار شوند) 2- و خداوند مرا بتو و ترا بمن مبتلی ساخته و آزمایش نموده و یکی از ما را حجت دیگری قرار داده است (مرا بر تو حجت گردانیده، یا آنکه هر یک را بر دیگری حجت قرار داده و معاویه نیز بر آن حضرت حجت بوده که اگر در صدد دفع فساد او بر نمی آمد بازخواست می شد) پس برای دنیا طلبی بتأویل قرآن شتافتی (از معنی حقیقی آن چشم پوشیده به اندیشه نادرست خود بمردم فهماندی، چنانکه باهل شام می گفت: من متصدی امر عثمان هستم و خداوند در قرآن کریم س 17 ی 33 فرموده: **و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا** یعنی کسیکه به ستم و ناحق کشته شود ما ولی و وارث او را مسلط گردانیدیم «تا کشنده را بقصاص رسانده از او انتقام کشد») و از من چیزی (خون عثمان را) خواستی که دست و زبانم جنایت و گناهی مرتکب نشده (نه او را کشتم و نه به کشتنش دستور دادم) و تو با اهل شام مرا به خون عثمان گرفتید، و بر انگیخت فهمیده شما نادانتان و ایستاده شما نشستتان را (با چنین سخنان نادرست یکدیگر را بر من شورا ندید) 3- پس در باره خود از خدا بترس، و با شیطان ایستادگی کرده مهارت را از چنگش بیرون کن، و رو بآخرت آور که راه ما و تو است (همه به آن راه خواهیم رفت) 4- و بترس از اینکه خداوند از جانب خود ترا به بلای شتابنده گرفتار نماید که به اصل و بنیانت رسیده و عقبه را ببرد (چنان بلائی که از تو و نسلت اثری باقی نگذارد، در قرآن کریم س 6 ی 45 می فرماید: **فقطع دابر القوم الذین ظلموا** یعنی دنباله گروه ستمکار بریده شد.

اشاره باینکه نسل ایشان باقی نماند) من برای تو بخدا سوگند یاد میکنم سوگندی که دروغ در آن راه ندارد که اگر مقدرات گرد آورنده من و تو را بهم رساند همواره با تو می مانم (حتی **یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین** س 7 ی 87 یعنی) تا خدا بین ما حکم کند (ترا بکیفر ظلم و ستم که کرده ای برساند) که او بهترین داد رسان است.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فيض الإسلام)، ج 5، ص: 1040

(2056)

56 (2056) - از سخنان آن حضرت علیه السلام است که شریح ابن هانی را (که شمه‌ای در باره او در شرح نامه یازدهم گذشت) بآن سفارش فرموده

آنگاه که او (و زیاد ابن نصر) را سردار بر لشگر و پیشرو خود که (دوازده هزار نفر و برای جنگ با معاویه) متوجه شام بودند قرار داد:

1- در هر صبح و شب از خدا بترس (بر خلاف دستور او کاری نکن) و بر نفس خود از دنیای فریبنده برحذر باش، و هیچ گاه از او ایمن و آسوده خاطر مباش، 2- و بدان اگر نفست را از بسیاری از آنچه دوست می‌داری بجهت ناشایستگی آن (که در پایان بتو خواهد رسید) باز نداری و جلوگیری نکنی خواهشها و آرزوها زیان فراوان بتو خواهد رساند، پس نفس خود را (از شهوات و خواهشها) مانع و جلوگیری و بر آشفستگی را هنگام خشم دور کننده باش.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1041

(2057)

57 (2057) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است باهل کوفه هنگام حرکت از مدینه ببصره (بجنگ اصحاب جمل، که در آن از ایشان کمک خواسته)

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من از جای قبیله خود (از مدینه بعزم بصره) بیرون آمدم در حالیکه (نزد کسیکه با حقیقت آشنا نبوده امام زمانش را نمی‌شناسد) یا ستمگرم یا ستمگر دیده، و یا گردن کش و یا رنج برده، 2- و (در هر دو صورت) من خدا را بیاد کسیکه این نامه‌ام باو می‌رسد می‌آورم تا زود نزدم آید، اگر (دانست که در این کار) روشم درست بود کمک نماید، و اگر کردارم را درست ندانست بازگشت بدرستی و خوشنودی ایشان را از من بخواهد (بنا بر این کسی نباید بهانه گرفته از خانه بیرون نیاید، بلکه باید خدا را در نظر داشت و از خانه بیرون آمد و مظلوم را کمک و ظالم را نهی از منکر نمود، به اگر نتوانست ظالم و مظلوم را تشخیص دهد ایشان را بحال خود گذارد که در این صورت عذر نادانی او پذیرفته است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1042

58 (2058) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بمردم شهرها که در آن سرگذشت خود را با مردم (شام در جنگ) صفین بیان می‌فرماید

1- و ابتدای کار ما این بود که ما و اهل شام بهم برخوردیم در حالیکه بحسب ظاهر پروردگاران یکی و پیغمبران یکی و روش تبلیغمان (در هدایت و رستگاری مردم) در اسلام یکسان بود، و ما از ایشان نمی‌خواستیم که ایمان بخدا و رسولش را زیاده کنند و آنان هم از ما این را نمی‌خواستند، و (اگر چه در باطن «چنانکه در نامه شانزدهم گذشت» بخدا و رسول ایمان نداشتند، ولی در ظاهر) کار یکنواخت بوده و هیچ اختلاف و جدائی بین ما نبود مگر در باره خون عثمان، و (متهم ساختن ما را بیاری کشندگان او که) ما از آن دور و بآن آلوده نبودیم! 2- پس (چون باین بهانه موجبات جنگ را فراهم ساختند) گفتیم: بیاید امروز با خاموش کردن آتش فتنه و آرامش دادن بمردم چاره کنیم چیزی را که پس از این (ریخته شدن خون مسلمانان در کارزار) علاج و چاره نمی‌توان کرد تا کار استوار و منظم گردد و ما بتوانیم حق را در مواضع آن بکار بریم، گفتند: (نه) بلکه ما چاره این کار را به دشمنی و زد و

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1043

خورد می‌کنیم! پس (از اندرز ما) سرپیچی کردند تا اینکه جنگ برپا و استوار گردید، و آتش آن افروخته و کار دشوار شد، و چون جنگ و زد و خورد ما و آنان را دندان گرفته و چنگاله‌ایش را در ما و ایشان فرو برد (کارزارمان سخت گردید و شکست را دیدند) در آن هنگام پذیرفتند چیزی را که ما ایشان را (بیش از جنگ) بآن می‌خواندیم، پس (از ما خواستند تا دست از جنگ بکشیم) دعوتشان را پذیرفته و به خواهش آنان شتافتیم تا آنکه حجت (حقانیت ما) بر ایشان هویدا گردد و عذر برای آنها باقی نماند (خواهششان را پذیرفتیم که بدانند منظور ما خونریزی نبوده و حق داشتیم با آنان بجنگیم، زیرا کشته شدن عثمان بهانه مخالفت و زد و خورد و حجت برای آنها نبود) 3- پس هر که از اینان بر این سخن (کتاب خدا که ما را بآن خواندند و ما هم پذیرفتیم) پایدار باشد او را خدا از هلاک و تباهی رهایی داده، و هر که ستیزگی نموده به گمراهی خویش باقی بماند او بحال اول خود برگشته (پیمان

شکسته) و خدا دلش را (با پرده غفلت) پوشانده، و پیشآمد بدی دور سر او چرخ می‌زند (خلاصه، پیرو کتاب خدا نیک‌بخت و کسیکه آنرا پشت سر اندازد بدبخت و دچار عذاب الهی خواهد گردید).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1044

(2059)

59 (2059) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به اسود ابن قطبه سردار سپاه حلوان

(شهری است که بین آن تا بغداد نزدیک به پنج روز راه است. رجال نویسان در باره اسود ابن قطبه چیزی ننوشته‌اند، ولی دور نیست از نیکان بوده باشد، و امام علیه السلام در این نامه او را به دادگری امر می‌فرماید):

1- پس از ستایش خدا و درود بر رسول اکرم، هرگاه میل و خواست حکمران (نسبت بهر کس و هر امر) یکسان نباشد این روش او را از بسیاری از دادگری باز می‌دارد، پس باید کار مردم (خویش و بیگانه و بزرگ و توانگر و زیر دست و درویش) در حق نزد تو یکسان باشد، زیرا بجای ستم نتیجه و سود عدل و داد بدست نمی‌آید، 2- و دوری کن از کاری که نظائر آنرا نپسندی (کاری را که شایسته نمی‌دانی دیگران بجا آورند بجا نیاور) و نفس خود را وادار در آنچه خدا بتو واجب گردانیده به امید پاداش و ترس از کیفرش.

3- و بدان که دنیا سرای گرفتاری است که آدمی هرگز در آن ساعتی آسوده نبوده است مگر آنکه آسودگی آن ساعت در روز قیامت موجب اندوهش می‌گردد (اندوه خورد که چرا در آن ساعت توشه‌ای نیاندوخته، و اگر آن ساعت به معصیت مشغول بوده اندوهش دو چندان گردد) 4- و بدان هرگز ترا چیزی از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند (پس هیچ‌گرد باطل و نادرست مگرد) و از جمله حق بر تو نگاه‌داری نفس خویش است (از هوا و هوس و نافرمانی) و کوشش در کار رعیت و اصلاح در مفاسد آنها، زیرا سود و پاداشی که از این راه (از خدا) بتو می‌رسد بیشتر است از سودی که بوسیله تو (به رعیت) می‌رسد، و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1045

60 (2060) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به حکمرانانی که (در راه لشکر قرار گرفته، و) لشکر از زمینهای آنها می‌گذرد (که در باره آنها و رعیت سفارش می‌نماید)

1- از بنده خدا علی امیر المؤمنین به باج گیران و حکمرانان شهرهایی که لشکر از (زمینهای) آن عبور میکند:

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من لشگری را که به (زمینهای) شما عبور خواهند کرد

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1046

به خواست خدا روانه نمودم، و آنها را بآنچه خدا بر ایشان واجب گردانیده از آزار و بدی نرساندن (بمردم) سفارش نمودم، و من نزد شما و اهل ذمه (جزیه دهندگان که در پناه) شما (هستند) در باره زیان رساندن لشکر مبری هستم (زیرا ایشان را از زیان رساندن منع نمودم و شما را آگاه ساختم که مگذارید به رعیت زیان رسانند و بمال و کشتشان دست دراز کنند) مگر کسیکه گرسنه و بیچاره باشد و برای سیر شدنش راهی (بجز برداشتن مال رعیت به اندازه‌ای که خود یا اسبش که در حکم او است سیر شوند) نیابد (که چنین زبانی روا است) 2- پس دور کنید و بکیفر رسانید سپاهی را که (گرسنه و بیچاره نیست، و) برای ستمگری (بمال مردم) دست درازی میکند، و بی‌خردانتان را از جلوگیری و تعرض بایشان در آنچه اجازه دادم باز دارید (تا فتنه و آشوب برپا نشود) و من پشت سر سپاه هستم، پس بمن خبر دهید ستمهایی را که از ایشان بشما رسیده، و سختی را که از روش آنها بشما رو آورده و نتوانستید جلوگیری نمائید مگر بیاری خدا و به مراجعه بمن، پس من بکمک و خواست خدا آنرا اصلاح خواهم کرد (به شکایات شما رسیدگی نموده ظلم و ستم آنها را دور می‌گردانم).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1047

61 (2061) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به کمیل ابن زیاد نخعی (از خواص اصحاب و شیعیان امام علیه السلام) که از جانب آن بزرگوار حکمران هیت (شهری در کنار فرات) بود

(در آن) او را برای ترک جلوگیری از سپاه دشمن که برای تاخت و تاراج (شهرها) از شهر او گذشتند سرزنش می‌نماید (که چرا در چنان هنگامی شهر خود را رها کرده به جلوگیری دشمن دیگر رفته است):

1- پس از حمد خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، از دست دادن شخص چیزی را که بر آن گماشته شده و باو سپرده‌اند و رنج بردن در کاری که آنرا باو نگماشته و بدیگری واگذارده‌اند ناتوانی آشکار و اندیشه‌ایست که دارنده‌اش را به تباهی می‌کشد (چون منشأ آن کم خردی است) 2- و تاخت و تاراج تو باهل قرقیسیا (شهری در کنار فرات) و رها کردن سر حدها و مرزهایی که بر آنها والی و زمامداری گردانیدیم در صورتیکه آن سر حدها را کسی نیست که حمایت و نگهداری نماید و سپاه (دشمن) را از آنها برگرداند، اندیشه پراکنده‌ایست، پس (این کار تو چنان است که) پل گشته‌ای برای (گذشتن) دشمنان که خواهان تاخت و تاراج دوستان بودند، در حالیکه دوش استوار (توانائی) نداشتی و از تو خوف و ترسی نبود (تا دشمنان بجای خود نشینند) و نه رخنه (راه دشمن) را بستنی، و نه استواری و توانائی دشمن را شکستی و برهم زدی، و نه کسی بودی که اهل شهرش را (از جلوگیری دشمن) بی‌نیاز گرداند، و نه از جانب امیر و فرمانده خود کاری انجام دهد (بنا بر این همچون تویی بکار حکمرانی نمی‌آید) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1048

(2062)

62 (2062) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است باهل مصر که با مالک اشتر «خدایش رحمت فرماید» آنگاه که او را والی و فرمانروای آن سامان گردانیده فرستاده

[قسمت اول نامه]

(در آن شمه‌ای از سرگذشت

خود را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان می فرماید:

1- پس از حمد باری تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را بر انگیخت ترساننده جهانیان (از عذاب الهی) و گواه بر پیغمبران (که برای رستگاری مردم از جانب خدای تعالی فرستاده شده اند) چون آن حضرت صلی الله علیه و آله در گذشت پس از او مسلمانان در باره خلافت نزاع و گفتگو کردند، 2- و سوگند بخدا دلم راه نمی داد و به خاطر نمی گذشت که عرب پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند، و نه آنکه آنان پس از آن بزرگوار (با همه سفارشها و آشکارا تعیین نمودن مرا برای خلافت در غدیر خم و سائر مواضع) آنرا از من باز دارند (امام علیه السلام گذشته و آینده را میداند، پس این جمله: دلم راه نمی داد که خلافت را بدیگری واگذارند اشاره است باینکه خلاف قول پیغمبر رفتار نمودن را کسی باور نداشت، و چنین کاری از اصحاب پیغمبر اکرم تصور نمی شد) 3- و مرا برنج نیافکند (یا به شگفت نیآورد مرا یعنی هر خردمند آگاهی را) مگر شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند، پس (با آن حال) دست خود نگاه داشتم (ایشان را بخود واگذاشتم) تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشته می خواستند دین محمد - صلی الله علیه و آله - را از بین ببرند، ترسیدم اگر بیاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد چنان ولایتی که کالای چند روزی است که آنچه از آن حاصل میشود از دست می رود مانند آنکه سراب (آب نما که تشنه گرما زده آب می بیند و چون نزدیک می رود) زائل می گردد، یا چون ابر از هم پاشیده میشود، 4- پس در میان آن پیشآمدها و تباہکاریها برخاستم (اسلام و مسلمانان را یاری نموده آنان را از سرگردانی رهاندم) تا اینکه جلو نادرستی و تباہکاری گرفته شده از بین رفت، و دین (از فتنه مرتدین و تباہکاران) آرام گرفته و (از نگرانی) باز ایستاد (برای حفظ اساس دین با آنانکه حق مرا غصب کردند همراهی و موافقت نمودم و بعد از عثمان هم که خلافت ظاهریه را پذیرفتم برای آن بود که امر دین از انتظام نیافتد و احکام پیغمبر اکرم برقرار ماند).

(در اینکه جهاد آن حضرت برای اجرای حق بوده و از بسیاری دشمن هراس ندارد):

5- بخدا سوگند اگر من تنها با ایشان (معاویه و لشگرش) روبرو شوم و آنها (از انبوهی) همه روی زمین را پر کرده باشند باک نداشته و نمی‌هراسم، و من در باره گمراهی آنان که در آن گرفتارند و هدایت و رستگاری که خود بر آن هستم از جانب خویش بینا و از جانب پروردگارم یقین و باور دارم، و به ملاقات (کشته شدن در راه) خدا مشتاق بوده و انتظار نیکوئی پاداش او را امیدوارانه دارم (پس کمی و بسیاری دشمن در نظرم یکسان است و از نزاع و زد و خورد پروا ندارم، چون جنگ با آنان در هر صورت سبب افزونی سعادت و نیکبختی است) 6- ولی اندوه من از اینست که بر کار این امت بی‌خردان و بد کارانشان (بنی امیه) ولایت و حکمرانی نمایند، و مال خدا (بیت المال مسلمانها) را بین خودشان دولت دست بدست رسیده و بندگان او را غلامان و نیکان را دشمنان و بد کرداران را یارانشان قرار دهند، زیرا از ایشان کسی است که در بین شما (مسلمانها) شراب آشامید و او را (برای این کار زشت) بحدی که در اسلام تعیین شده تازیانه زدند (گفته‌اند: مغیره ابن شعبه از بنی امیه از جانب عمر بر کوفه حکمفرما بود در مستی با مردم نماز گزارد و بعدد رکعات افزود و در محراب «جای ایستادن پیشنهاد در» مسجد قی کرد پس او را حد زدند، و همچنین عتبه ابن ابی سفیان را بر اثر نوشیدن شراب خالد ابن عبد الله در طائف حد زد) و از ایشان کسی است که مسلمان نشد (مانند ابو سفیان و معاویه) تا اینکه برای اسلام آوردن بایشان بخششهای کمی دادند (رضیحه بخشش اندکی است که بجهت تألیف قلوب و سازگاری بکفار می‌دادند تا اسلام و مسلمانها را کمک کنند) 7- پس اگر برای والی شدن این اشخاص نبود بسیار شما را (بجهاد و زد و خورد) وادار نموده و (از کاهلی) سرزنش نمی‌کردم، و در گرد آوردن و ترغیب نمودن شما کوشش نداشتم، و هنگامی که زیر بار (جنگیدن با دشمن) نمی‌رفتید و سستی می‌نمودید شما را رها می‌کردم (بحال خود می‌گذاشتم).

8- آیا نمی‌بینید اطراف شما کم گردیده و به دیارتان فیروزی یافته‌اند و آنچه در تصرف شما بود بدست آورند، و در شهرتان جنگ میکنند (نمی‌بینید معاویه بعضی از شهرهای شما را گرفته و می‌جنگد تا همه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1052

مملکت را در اختیار گیرد)؟! 9- خدا شما را بیامرزد، بجنگ با دشمن خود بروید و خود را بزمین گران مسازید (در خانه نمانده سستی نوزید) که به خواری تن دهید، و به بیچارگی برگردید، و پست‌تر چیز

بهره شما باشد، و برادر جنگ (جنگجو) بیدار و هشیار است، و هر که (از دشمن آسوده) بخوابد دشمن از او به خواب نرفته (کسیکه خود را آسوده از دشمن پندارد دشمن از او آسوده نیست) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1053

(2063)

63 (2063) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به ابو موسی اشعری

که (رجال نویسان او را مردی بد کردار دانسته به روایاتش اعتماد ندارند، و اشعر نام قبیله‌ای است در یمن و اشعری منسوب است بآن، و او) از جانب امام علیه السلام بر کوفه حاکم بود زمانیکه بحضرت خبر رسید که مردم را از آمدن بکمک آن بزرگوار باز می‌دارد و آنها را به مخالفت وامی‌دارد هنگامیکه ایشان را برای جنگ با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و عایشه و پیروانشان) خواسته بود (و ابو موسی می‌گفت:

این فتنه و تباہکاری است که بین مسلمانان افتاده و باید از آن کناره گرفت، و اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود که هر گاه بین امت فتنه هویدا گردید شما کناره گیرید، چون خبر بامام علیه السلام رسید فرزندش امام حسن علیه السلام را با این نامه روانه کوفه نمود، و ابو موسی را در آن بر اثر این کار زشت تهدید کرده سرزنش فرمود): 1- از بنده خدا علی امیر المؤمنین بعبد الله ابن قیس:

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، سخنی از تو بمن رسیده که هم به سود تو و هم به زیان تو است (زیرا واداشتن مردم را به کناره‌گیری از فتنه و نقل فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحسب ظاهر درست و به سود تو است چون منظورت آنست که مردم را از همراهی من باز داری، ولی چون در حقیقت جنگ من با اصحاب جمل فتنه و تباہکاری نیست بلکه جلوگیری فتنه و سبب آسایش است پس مخالفت تو و آنرا بنا حق فتنه پنداشتن به زیان تو است، برای آنکه در دنیا بکیفر من و در آخرت بعذاب الهی گرفتار خواهی شد) پس هر گاه آورنده پیغام من نزد تو آمد دامت را به کمر زن و بندت را استوار ببند و از سوراخ و جایگاهت (کوفه) بیرون بیا (نپندار که مانند سوسمار در سوراخ

آسوده می‌مانی) و آنها که با تو هستند (پارانت) را بخوان و بر انگیز (بیاری ما وادار) پس اگر (کار ما را) راست پنداشته باور نمودی (بسوی ما) بیا، و اگر ترسیدی (در پیروی از ما سست بودی) دور شو (از

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1054

حکومت و لشکر کناره گیر) 2- و سوگند بخدا هر جا باشی ترا می‌آورند و رها نمی‌کنند تا اینکه کره تو با شیرت و گداخته‌ات با ناگداخته‌ات آمیخته گردد (این جمله مثلی است اشاره باینکه ترا زیر و زبر کنم) و تا اینکه فرصت نشستن نیافته از پیش رویت بترسی مانند ترسیدن از پشت سرت (هیچ گونه آسوده نباشی نه از جلو و نه از عقب) 3- و فتنه اصحاب جمل فتنه‌ای نیست که تو آنرا آسان پنداری، بلکه مصیبت و دردی بسیار بزرگ و سختی است که باید شتر آنرا سوار شده دشواریش را آسان و کوهستانش را هموار گردانید (از این پیشآمد نمی‌توان غفلت ورزید و آنرا آسان پنداشت، بلکه باید تلاش کرد تا آتش آن فرو نشیند) پس خردت را مقید نما، و بر کارت مسلط شو، و نصیب و بهره‌ات را بیاب (خلاصه در صلاح و فساد کارت درست اندیشه کن) اگر نمی‌خواهی (ما را یاری کنی) دور شو بجای تنگی که رهائی در آن نیست (برو به جایی که رستگاری نبینی) که سزاوار آنست که دیگران این کار را بسر رسانند و تو خواب باشی بطوریکه گفته نشود: فلانی کجا است؟ (کناره گیر که این جنگ بی کمک تو انجام یابد، و بودن و نبودن آنجا یکسان است) 4- و سوگند بخدا که این جنگ و زد و خورد بحق و درستی است بدست کسی (امام علیه السلام) که بر حق است، و باک ندارد از آنچه کسانی که از دین و راه حق دوری گزیده‌اند بجای می‌آورند (زیرا کسیکه بر حق است از باطل و نادرست هراسی ندارد) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1056

(2064)

64 (2064) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است در پاسخ نامه معاویه (که نادرستی گفتارش را بیان فرموده او را سرزنش می‌نماید)

1- پس از حمد خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، بطوریکه یاد آوردی ما و شما (پیش از اسلام) دوست و با هم بودیم، پس دیروز (اسلام) بین ما و شما جدائی انداخت که ما ایمان آوردیم (به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرویدیم) و شما کافر شدید، و امروز (پس از آن حضرت) ما راست ایستادیم (بدستور دین رفتار می‌نماییم) و شما بفتنه و تباہکاری گراییدید (از راه دین قدم بیرون نهادید) و (در زمان پیغمبر اکرم هم) مسلمان شما اسلام نیاورد مگر به اجبار و پس از آنکه همه بزرگان اسلام (پیش از فتح مکه) یا رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گشتند (این جمله اشاره است به ابو سفیان که اسلام نیاورد تا آنکه پیغمبر اکرم مکه معظمه را فتح نموده و بالمشگری که بیش از ده هزار کس بود در شب وارد مکه گردید، عباس بر استر آن حضرت سوار شده در اطراف مکه می‌گشت تا قریش را آگاه سازد که نزد آن بزرگوار آمده معذرت بخواهند، به ابو سفیان برخورد، گفت: در پشت من سوار شو تا ترا نزد رسول خدا برم و زنهار برایت بگیرم، چون نزد حضرت رسول آمدند، پیغمبر فرمود: اسلام

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1057

بیاور، زیر بار نرفت، عمر گفت: یا رسول الله فرمانده گردنش را بزنم، عباس از جهت اینکه خویش او بود بکمک او گفت: یا رسول الله فردا اسلام می‌آورد، فردا هم که پیغمبر باو امر فرمود اسلام آور باز زیر بار نرفت، عباس در نهان باو گفت: بتوحید و رسالت گواهی ده هر چند بدل باور نداشته باشی و گر نه کشته می‌شوی، پس از روی ناچاری به زبان اسلام آورد).

2- و یاد نمودی که من (ابو محمد) طلحه و (ابو عبد الله) زبیر را کشتم و عائشه را دور کرده کارش را بی سرانجام نمودم و در بصره و کوفه فرود آمدم (از مکه و مدینه دوری گزیدم)! این کاری است که تو از آن کنار بودی (این پیشآمدها بتو ربط ندارد) پس بتو زبانی نیست و عذر آوردن در آن بسوی تو نشاید (ترا نمی‌رسد که در آن داوری کرده بامام زمانت اعتراض نمائی).

3- و یاد نمودی که مرا در (لشگری از) مهاجرین و انصار (که همراه و یاور تو هستند) دیدن خواهی نمود (بجنگ من خواهی آمد) و حال آنکه روزی که برادرت (عمرو ابن ابی سفیان در جنگ بدر) اسیر و دستگیر گردید هجرت بریده شد (اشاره باینکه تو می‌خواهی با این سخن خود را از مهاجرین بشمار بیاوری در صورتیکه تو و پدر و برادرانت در اول اسیر شدید و بعد اسلام آوردید) پس اگر (برای جنگ

با من) شتاب داری آسوده باش، زیرا (ناچار ما بیکدیگر خواهیم رسید، پس) اگر من به ملاقات تو آمدم (در شهرهایی که در تصرف تو است با تو جنگیدم) شایسته است که خدا مرا برای بکیفر رساندن تو بر انگیخته باشد (چون برای دفع تباهکاران من از دیگران سزاوارترم) و اگر تو به ملاقات من بیایی (در شهرهای تصرف من با من بجنگی) مانند آنست که برادر (شاعری از قبیله) بنی اسد گفته:

بحاصب بین أغوار و جلمود

مستقبلین رباح الصیف تضر بهم

یعنی رو آورند به بادهای تابستانی که سنگ ریزه را بین زمینهای نشیب و سنگ بزرگ بر می‌دارد و بر ایشان می‌زند (اشاره باینکه چون سنگریزه‌های آن بادهای تیر و نیزه و شمشیر بتو و لشگرت خواهد بارید).

4- و شمشیری که با آن بجد (مادری) تو (عتبه ابن ربیع) و به دائیت (ولید ابن عتبه).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1058

و برادرت (حنظله ابن ابی سفیان) در یک جا (جنگ بدر) زدم نزد من است، و بخدا سوگند تو آن چنان که من دانستم دلت در غلاف (فتنه و گمراهی است که پند و اندرز بآن سودی نبخشد) و خردت سست و کم است (که براه حق قدم نمی‌نهی) و سزاوار آنست که در باره تو گفته شود بر نردبانی بالا رفته‌ای که بتو نشان داده جای بلند بدی را که به زیان تو است نه به سودت، زیرا طلب نمودی چیزی را که گمشده تو نیست، و چرانیدی چراکننده‌ای را که مال تو نمی‌باشد، و خواستی امری را که شایسته آن نیستی و از معدن آن دوری، پس چه دور است گفتار تو از کردارت!! (زیرا میگوئی من در صدد خونخواهی عثمانم و می‌خواهم یاری مظلوم و ستمکشیده نموده از فساد و ناشایسته جلوگیری نمایم، ولی کردارت ستم و تباهکاری و یاغی شدن بر امام زمان خود می‌باشد) 5- و زود به عموها و دائیها (خویشانت) مانند شدی که ایشان را بدبختی و آرزوی نادرست به انکار محمد صلی الله علیه و آله واداشت، پس آنها را در هلاکگاه خود آنجا که میدانی (در جنگ بدر و حنین و غیر آنها) انداختند (کشتند) پیشآمد بزرگی را جلو

نگرفتند، و از آنچه که حمایت و کمک بآن لازم است منع نمودند در برابر شمشیرهایی که کارزار از آنها خالی و سستی با آنها نبود.

6- و در باره کشندگان عثمان پر گفתי پس داخل شو در آنچه را که مردم در آن داخل شدند (تو نیز مانند دیگران اطاعت و فرمانبری نما) بعد از آن با آنان پیش من محاکمه کن تا تو و ایشان را بر کتاب خدای تعالی وادارم (طبق قرآن کریم بین شما حکم نمایم، برای دو کس که با هم نزاع دارند ناچار حاکمی لازم است، و حاکم بحق امام علیه السلام بود، پس معاویه را نمی‌رسید که گروهی از مهاجرین و انصار را از حضرت بطلبد و بقتل رساند، بلکه واجب بود زیر بار اطاعت و فرمانبری رود تا با آنان پیش امام محاکمه نمایند آنگاه یا بر سود او تمام می‌شد یا بر زیانش، ولی منظور معاویه محاکمه و خونخواهی عثمان نبود) و اما آنکه می‌خواهی فریب دهی (که بنام خونخواهی عثمان حکومت شام را بتو واگذارم) فریب دادن به کودک است برای (نیاشامیدن) شیر هنگام باز گرفتن او از شیر، و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1060

(2065)

65 (2065) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است نیز به معاویه

(در پاسخ نامه‌ای که در آن درخواست نموده بود حکومت شام را باو واگذارد و او را ولی عهد و جانشین خود قرار دهد، و بحضور نطلبد، امام علیه السلام نادرستی گفتار و شایسته نبودنش را برای آنچه درخواست کرده گوشزد می‌فرماید):

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، ترا وقت آن رسیده که با بدقت نگریستن از کارهای آشکار سودبری (درستی و استواری خلافت مرا یقین و باور کنی) پس به راههای (گمراهی) پیشینیان (خویشانت) رفتی (و از راه راست دوری گزیدی) بسبب اینکه نادرستیها (حکومت شام و ولی عهد شدن) ادعا نمودی، و بی‌پروا خود را در (وادی گمراهی) دروغها انداختی (و عذاب رستخیز را در نظر نگرفتی) و آنچه از مرتبه تو برتر است (خلافت و حکومت بر مسلمانان) به ادعا و دروغ بخود بستنی، و آنچه (بیت المال) را که نزد تو سپرده‌اند ربودی از جهت دوری نمودن از حق (دستور خدا و رسول) و انکار و زیر

بار نرفتن چیزی را (خلافت مرا) که از گوشت و خونت برای تو لازمتر است (چون گوشت و خون همیشه در تغییر و تبدیل است و وجوب طاعت امام ملازم شخص است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد) از آنچه را (فرمایشهای حضرت رسول در غدیر خم و بسیار جاهای دیگر در باره من) که گوش تو آنرا نگاهداشته (نمی توانی بگوئی نشنیدم) و سینه تو با آن پر شده (نمی توانی بگوئی آگاه نیستم) پس چیست بعد از حق و راستی مگر گمراهی آشکار، و بعد از هویدا ساختن حق مگر اشتباه کاری و آمیختن باطل؟ (بعد از دانستن حقیقت امر و آشکار بودن حق چیزی نیست که شخص بجوید مگر نادرستی که بخواهد آنرا بصورت حق جلوه دهد) 2- پس از شبهه و آمیختن آن حق و باطل را با هم بترس، زیرا تباهاکاری (که شبهات پیش

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1061

آورده) چندی است پرده‌های خود را آویخته (آماده گشته) و تاریکیش دیده‌ها را تار و نابینا نموده است.

3- و از جانب تو بمن نامه‌ای رسیده که در آن گفتار درهم است و (بیکدیگر ربطی ندارد، و) از صلح و آشتی (دم زدی، ولی) قوای آن (سخنانت) سست و ناتوان و دارای افسون‌هایی بود که دانائی و بردباری از جانب تو آنها را نبافته و گرد نیاورده است (بلکه از نادانی و بی‌باکی و بی‌خردی آنها را فراهم آورده‌ای) تو با این سخنان نادرست بکسی می‌مانی که در زمین هموار شنزار فرو رفته و مانند خبط کننده در جای تاریک (که پیش پای خود را نمی‌بیند) و خود را برده‌ای بجای بلندی (از من درخواست ولی عهدی و جانشینی کرده‌ای و انتظار آن داری) که رسیدن بآن دور و نشانه‌هایش بلند است، عقاب (مرغ تیز چنگ بلند پرواز که در قله‌های کوه‌های بلند که در دسترس کسی نیست آشیان می‌گیرد) بآن نمی‌رسد، و با آن عیوق (ستاره‌ایست در نهایت بلندی خرد و روشن و سرخ رنگ بسمت راست کهکشانشان پیرو ثریا است و بر آن پیشی نمی‌گیرد) برابر میشود (خلاصه به حقیقت این مقام و مرتبه بشر بدون خواست خدا دسترسی نیابد).

4- و پناه می‌برم بخدا که تو پس از من برای مسلمانان در حل و عقد کارهایشان حکمرانی، یا بتو بر یکی از ایشان از جهت عقد (نکاح و بیع و اجاره و مانند آنها) یا عهدی (همچون بیعت و امان و زنهار) مقام و منصبی دهم! (زیرا تو شایسته نیستی و من هرگز بخلاف حق و دستور خدا و رسول کاری انجام

نمی‌دهم و به افسونهای تو از راه نمی‌روم) پس اکنون خود را آماده ساخته بیندیش، زیرا اگر تقصیر و کوتاهی کردی تا هنگامیکه بندگان خدا بسوی تو برخیزند (لشگر ما بجنگ تو آیند) درها به رویت بسته شود و کاری که امروز از تو پذیرفته است پذیرفته نگردد (امروز اگر توبه و بازگشت نموده از ما پیروی کردی آسوده می‌مانی ولی پس از شروع بجنگ و خونریزی چاره از دست می‌رود) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1062

(2066)

66 (2066) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعد الله ابن عباس (که او را به شاد نگشتن و افسرده نشدن در دنیا پند می‌دهد)

و این نامه پیش از این (در نامه بیست و دوم) با عبارت دیگری گذشت:

1- پس از حمد خدا و درود بر حضرت رسول، هر آینه بنده شاد میشود به رسیدن چیزیکه مقدر نشده باو نرسد، و افسرده می‌گردد به چیزی که مقدر نگشته باو برسد (در صورتیکه این شادی و افسردگی بیجا است، زیرا رسیدنی می‌رسد و آنچه نباید برسد کوشش در آن سودی ندارد) پس باید بهترین چیزیکه از دنیا بآن نائل شدی رسیدن به لذت و خوشی یا بکار بردن خشم (در انتقام کشیدن و رنجانیدن) نباشد، بلکه باید خاموش کردن (از بین بردن) باطل و نادرستی و زنده نمودن (برپا داشتن) حق و درستی باشد، 2- و باید شاد باشی به چیزی که از پیش فرستاده‌ای (و برای فردایت ذخیره کرده‌ای) و افسرده باشی به چیزی که جا گذاشته‌ای (در دنیا برای آخرت بجا نیاورده‌ای) و اندیشه‌ات برای پس از مرگ باشد (زیرا شادی وقتی بجا است که نعمت نایاب را بدست آوری، و افسردگی جائی روا است که سود در دست را از دست بدهی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1063

(2067)

67 (2067) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس که از جانب آن بزرگوار بر مکه حکمفرما بود

(او را به برپا داشتن حج امر و از رو نشان ندادن بمردم باز داشته و از اجاره گرفتن اهل مکه از حجاج نهی می‌فرماید):

1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، با مردم حج را برپا دار (اعمال آنرا به نادانان بیاموز و آنها را برای گزاردن حج گرد آور) و ایشان را به روزهای خدا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1064

(به کیفرهایی که پیشینیان از کردار زشتشان برونند) یادآوری نما، و در بامداد و سر شب (که بهترین اوقات است) با آنها بنشین و فتوی بده کسیرا که حکمی (از احکام دین) بپرسد، و نادان را بیاموز، و با دانا گفتگو کن، و باید ترا بمردم پیغام رسانی نباشد مگر زبانت (هر چه می‌خواهی خودت بایشان بگو، نه مانند گردنکشان پیغام بفرستی) و نه دربانی مگر رویت (هر که خواهد بی‌مانع ترا ببیند) و درخواست کننده‌ای را از ملاقات و دیدار خود جلوگیری مکن، زیرا آن درخواست اگر در ابتدای کار از درهای تو روا نشود برای رواکردن در آخر کار ستوده نمی‌شوی (ترا نمی‌ستاید چون از رنجی که در اول امر کشیده افسرده گردیده است).

2- و بنگر (رسیدگی کن) بآنچه از مال خدا (بیت المال مسلمانان) نزد تو گرد می‌آید، پس آنرا به کسان عیالمند و گرسنه نزد خود بده در حالیکه رسانده باشی آنرا به آنان که (براستی) درویش و بی‌چیز و نیازمند باشند، و آنچه از آن زیاده آید نزد ما بفرست تا آنرا در کسانیکه نزد ما هستند پخش نماییم.

3- و باهل مکه فرمان ده که از ساکن (در سراها که از اهل آن سامان نیست) مزد و کرایه نستانند، زیرا خداوند سبحان (در قرآن کریم س 22 ی 25) می‌فرماید: **(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ) سِوَاءَ الْعَاكِفِ فِيهِ وَ الْبَادِ** یعنی (کسانی را که کافر شده بخدا و رسول نگرویدند و مردم را از راه خدا و اطاعت و بندگی و از آمدن در مسجد الحرام که آنرا برای همه مردم قرار داده‌ایم) در آن اهل آن و غریب یکسان هستند (باز می‌دارند، بکیفر دردناکی می‌رسانیم) پس

مراد از عاکف مقیم مکه است، و مراد از بادی کسی است که بحج می‌رود و از اهل آن سامان نیست (مرحوم شیخ ابو علی فضل ابن حسن طبرسی که از بزرگان علمای امامیه در قرن ششم است در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه از ابن عباس و قتاده و سعید ابن جبیر نقل میکند که ایشان گفته‌اند: کرایه دادن و فروختن خانه‌های مکه حرام است، و مراد از مسجد الحرام همه مکه است مانند قول خدای تعالی در س 17 ی 1 **سبحان الذی أسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى** یعنی منزله است خداوندی که سیر داد بنده خود حضرت مصطفی را در شبی از مسجد الحرام

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1065

یعنی مکه بمسجد دورتر یعنی بیت المقدس. و نیز طبرسی «علیه الرحمة» در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

بیشتر مفسرین گفته‌اند: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- آن شب در خانه ام هانی خواهر علی ابن ابی طالب «علیه السلام» و شوهرش هبیره ابن ابی وهب مخزومی به خواب بود و از آنجا بمعراج رفت، پس مراد از مسجد الحرام در اینجا مکه است و مکه و حرم هر دو مسجد است. و شیخ طریحی- رحمه الله- در کتاب مجمع البحرین در لغت عکف می‌فرماید: در حدیث آمده است که حضرت صادق- علیه السلام- فرمود:

سزاوار نبود که برای خانه‌های مکه در نصب کنند، زیرا برای حاج است که فرود آیند با اهل آن در خانه‌هاشان تا اعمال حج خود را بجا آورند، و نخستین کسیکه برای خانه‌های مکه در نصب نمود معاویه بود. و بحث در اطراف این موضوع در اینجا بیش از این لازم نیست، بلکه جای آن در کتب فقهیه است) خدا ما و شما را به اعمال شایسته و کردار نیک که دوست دارد (بآن امر فرموده) موفق بدارد، و درود بر شایسته آن.

(2068)

68 (2068)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بسلامن فارسی خدایش رحمت فرماید

(سلمان «قدس الله روحه» از بزرگان مسلمانان و از خواص اصحاب رسول خدا «صلى الله عليه و آله» و از شیعیان

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1066

امیر المؤمنین «علیه السلام» است، چنانکه در روز سقیفه «بنا بر نقل ابن ابی الحدید از قول محدثین» به زبان پارسی به مسلمانان گفت: کردید و نکردید یعنی خودتان خلیفه انتخاب نمودید و از خلیفه‌ای که پیغمبر اکرم تعیین فرموده است چشم پوشیدید، کنایه از اینکه بظاهر مسلمان می‌نمایید ولی در باطن مسلمان نیستید، و نویسندگان در نام پیش از اسلام او اختلاف دارند روز به ابن خشنودان و بهبود ابن بدخشان از فرزندان منوچهر پادشاه و غیر از این دو نام نیز گفته‌اند، حضرت رسول او را سلمان نامید، و به سلمان الخیر و سلمان المحمدی ملقب گردید، و چون از او می‌پرسیدند تو کیستی؟

می‌گفت: من سلمان ابن الاسلام و از بنی آدم هستم، و کنیه‌اش ابو عبد الله و أبو البینات و ابو المرشد بود، و اصلش از شیراز یا رامهرمز یا شوشتر یا از قریه و دهی از اصبهان که آنرا جی می‌گفتند بوده، و امام علیه السلام این نامه را) پیش از رسیدن خود بخلاف (ظاهریه نوشته، و در آن او را از فریب دنیا بر حذر داشته است):

1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، داستان دنیا مانند مار است که مالش آن نرم و زهرش کشنده است، بنا بر این دوری کن از آنچه (کالایی که) ترا در دنیا شاد می‌گرداند برای آنکه از کالای آن اندکی (بس کفنی) با تو همراه می‌ماند (به گور می‌بری) و اندوههای آنرا از خود دور ساز برای آنکه به جدائی از آن و تغییر احوالش باور داری (میدانی که بالأخره از آن جدا می‌مانی و هر دم روش آن بخلاف هنگام دیگر است، پس بآن دل مبند و برای زندگانی چند روزه افسردگی بخود راه مده) 2- و هر وقت انس و خوی تو بدنیا بیشتر است از آن هراسانتر باش، زیرا دنیا دار هرگاه در آن دل بسته شاد شد دنیا او را از آن حال بسختی می‌کشاند، یا هرگاه به انس و خو گرفتن مطمئن گردید او را از آن حال بترس و هراس گرفتار میکند (پس خردمند نباید از دوستی چنین دشمنی فریب خورد، بلکه باید هنگامیکه دوست می‌نماید بیشتر از آن دوری کرد) و درود بر شایسته آن.

69 (2069) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به حارث همدانی

[قسمت اول نامه]

(یکی از اصحاب امیر المؤمنین - علیه السلام - و ظاهرا از پیروان آن بزرگوار بوده، و همدان نام قبیله‌ای بوده در یمن، و این نامه

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1068

درازی است که قسمتی از آنرا سید شریف رضی «علیه الرحمه» در اینجا بیان فرموده، و مدار آن بر
تعلیم مکارم اخلاق یعنی خواهی نیکو و محاسن آداب یعنی روشهای پسندیده است):

1- و به ریسمان قرآن چنگ زن (طبق احکام و دستور آن رفتار کن) و آنرا پند دهنده خویش قرار ده،
و حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان (تا سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را نصیب و بهره تو
گرداند) و حقی را که پیش از این بوده باور بدار (پیغمبران پیش از پیغمبر اکرم و آنچه از جانب خدای
تعالی برای امتهای خود آورده‌اند را تصدیق نما) و به گذشته دنیا عبرت و پند گیر برای مانده آن (مانده
آنرا به گذشته قیاس کن و بدان که مانده همچون گذشته با هزاران درد و اندوه خواهد گذشت) زیرا
بعض آن مانند بعض دیگر و آخرش به اولش پیوسته و همه آن نابود شونده و از دست رفته است
(دنیا همواره چنین بوده و هست و در نتیجه همه آن از بین خواهد رفت، پس دلبستگی به چنین جائی
بی‌خردی است) 2- و نام خدا را بزرگ شمار در اینکه بآن سوگند یاد کنی مگر بر امر حق و راست و
بجا (یا جائیکه صلاحیت داشته باشد، پس زنهار به دروغ یا برای امر بی‌اهمیت بنام او سوگند یاد کنی) و
مرگ و حالات پس از مرگ را بسیار یاد آور (که بزرگترین واعظ و پند دهنده است برای تو) و آنرا
آرزو مکن مگر بشرط محکم و استوار (آرزوی مرگ هنگامی بجا است که بر اثر اطاعت و بندگی و دارا
بودن توشه سفر آخرت یقین داشته باشی کار تو پس از مرگ از این زندگانی بهتر است، و گر نه این
آرزوی مردم سست دین و بی‌خرد است که کار آخرت نساخته مرگ آرزو می‌نمایند) و دوری کن از هر

کاری که کننده آنرا برای خود شایسته داند و برای دیگر مسلمانان نپسندد (آنچه بخود نمی‌پسندی بدیگری روا مدار و آنچه برای خویش شایسته دانی برای مردم ناروا مپندار) و پیرهیز از هر کاری که در نهان انجام گیرد و در آشکار شرمندگی آورد (زنهار از اینکه در پنهان کار زشت و گناهی نمائی که چون مردم آگاه شوند شرمنده گردی) 3- و بر حذر باش از هر کاری که هرگاه از کننده آن پیرسند (چرا چنین کردی) آنرا انکار کند یا از آن عذر بخواهد (هیچ گاه در باره کسی سخن چینی مکن یا دروغی مبند) و ناموس خود و آنچه جای ستودن و نکوهش از تو است نشانه تیرهای گفتار قرار مده (آنرا از زبان ژاژگویان و عیب جویان محفوظ گردان) و هر چه شنیدی بمردم مگو که این دلیل بر دروغگویی است (زیرا بسا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1069

آنچه شنیده‌ای در واقع دروغ بوده، پس چون بی تأمل و اندیشه آنرا بگوئی بآن ماند که تو دروغ گفته‌ای یا دروغ نقل کرده‌ای اگر بگوئی چنین شنیدم) و آنچه مردم بتو بگویند رد مکن و دروغ مپندار که این هم دلیل بر نادانی است (زیرا بسا آنرا که بتو گفتند در واقع راست و درست می‌باشد، پس انکار آن نادانی بحق است) 4- و خشم را فرو به نشان و هنگام توانائی (از کیفر) بگذر، و هنگام تند خوئی بردبار باش، و با وجود تسلط داشتن (از انتقام) دوری کن تا برایت پاداش نیکو باشد (در روز رستخیز خدا از تو انتقام نکشیده مرحمتش را نصیب و بهره‌ات گرداند) و هر نعمتی را که خدا بتو عطا فرموده سپاس آنرا بجا آور، و هیچیک از نعمتهای خدا را که بتو بخشیده تباه مساز، و باید نشانه آنچه را که خدا بتو عطا فرموده دیده شود (مثلا دانشت را به نادانان بیاموزی، و جامه نیکویت را پبوشی، و از مال و دارائیت به مستمندان ببخشی، و در خانه فراخت مؤمنین را به میهمانی بخواهی، و همچنین از هر نعمتی که خدا بتو داده نشانه‌ای بمردم بنمائی).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1070

[قسمت دوم نامه]

5- و بدان نیکوترین مؤمنین بهترین ایشان است از جهت بخشش نمودن از خود و بستگان و دارائیش (کسیکه خود اطاعت و بندگی کند، و بستگانش را براه راست راهنماید، و از دارائیش به درویشان و مستمندان بدهد) و بدان نیکوئی (انفاق و بخشش در راه خدا) را که تو از پیش می‌فرستی برای تو اندوخته می‌ماند (روز رستخیز پاداش آنرا می‌یابی) و آنچه را که بجا می‌گذاری نیکوئی آن برای دیگری است (سودش را وارث می‌برد) و پرهیز از معاشرت و یار شدن با کسیکه دارای رأی و اندیشه سست و کردار ناپسند است، زیرا شخص با یارش همخو میشود (پس او را بیارش مانند می‌نمایند) 6- و در شهرهای بزرگ ساکن شو، زیرا مسلمانان در آنها گرد هم هستند (که از ایشان می‌توان علوم و معارف و راه سعادت و نیکبختی آموخت) و پرهیز از جاهایی که سبب غفلت و فراموشی (از یاد خدا) و ستم نمودن (به نیکان) و کمی همراهان بر طاعت و بندگی خدا است (مانند بلاد کفر و ده‌ها) و اندیشه‌ات را بآنچه بکارت آید وادار (در کارهای بیهوده صرف مکن) و پرهیز از نشستن سر گذر بازارها زیرا آنجا جاهای شیطان و پیشآمد فتنه و تباہکاری است (غالباً مردم در این جاها به امور دنیا و کارهای خلاف دین مشغولند، پس تا می‌توان باید از آن دور شد) و در باره

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1071

کسیکه (زیر دست است و) تو بر او افزونی داری (خداوند ترا برتر از او گردانیده) بسیار بیندیش، زیرا اندیشه تو در باره او از جمله راههای سپاسگزاری است (با این اندیشه چنان است که شکر و سپاس نعمت‌هایی که خدا بتو عطا فرموده بجا آورده‌ای) 7- و در روز جمعه سفر مکن تا اینکه به نماز حاضر شوی مگر آنکه در راه خدا بروی (برای جهاد با دشمنان دین) یا در کاری که عذر داشته باشی (که نتوانی تا هنگام نماز بمانی) و در همه کارت خدا را اطاعت و پیروی کن (بدستور او رفتار نما) زیرا اطاعت خدا بر هر چیز افزونی دارد (چون سعادت و نیکبختی از آن بدست می‌آید) و در عبادت و بندگی نفس خود را بفریب (او را گول زده بوسیله ترساندن از کیفر و خوشنود ساختن به پاداش از شهوات جلوگیری و بطاعات وادار) و با او مدارا نما (بسیار در ریاضت و رنجش میفکن) و او را مغلوب نساز (تکلیف سخت باو مکن) و هنگام گذشت و شادیش آنرا دریاب (در فراغت و خرمیش او را بطاعت و بندگی وادار) مگر آنچه بر تو واجب است (مانند نمازهای شبانه روزی) که از بجا آوردن و مراعات نمودن آن در وقتش چاره‌ای نیست (ناچار باید بجا آورد چه در خرمی و چه در افسردگی) 8- و پرهیز

که مرگ بتو برسد و تو از (اطاعت) پروردگارت برای بدست آوردن دنیا گریزان باشی، و بر حذر باش از همراه شدن با بدکاران زیرا بد به بدی پیوندد، و خدا را تعظیم کن و بزرگ دان، و دوستانش را دوست مدار، و از خشم پرهیز که آن لشگر بزرگ است از لشگرهای شیطان (که با آن ترا به بدبختی می‌کشاند) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1072

(2070)

70 (2070) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بسهل ابن حنیف انصاری

که (در شرح نامه چهل و پنجم نیکی او را یاد نمودیم، و او) از جانب آن بزرگوار بر مدینه حکمفرما بود در باره گروهی از اهل آن سامان که به معاویه ملحق شده بودند (که این پیشآمد را بی‌اهمیت پنداشته افسرده نشود):

1- پس از حمد خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، بمن خبر رسید مردمی که نزد تو هستند در پنهانی به معاویه می‌پیوندند، پس با از دست رفتن ایشان و کاستن کمک آنها از تو (کم شدن لشگر و رعیت) افسردگی بخود راه مده، بس است برای (کیفر) ایشان (بیماری) گمراهی و برای تو از آنها شفا دهنده (که از رنج آنان رهائی یافتی، چون وجود گمراهان خود بیماری سختی می‌باشد در بنیه جمعیت که بسا زیان آن سرایت کرده جمعیت را از هم می‌پاشد، پس گریز آنها در بهبودی جمعیت از آن بیماری مؤثر است، و اینکه نسبت بهبودی را بحاکم داده برای آنست که رئیس جمعیت مانند همه جمعیت است) گریز ایشان از هدایت و رستگاری است، و شتافتنشان به گمراهی و نادانی، 2- و آنان دوستداران دنیا هستند که بآن با شتاب رو آورده‌اند، و عدل و درستی را (از روش ما) شناخته

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1073

دیدند و شنیدند و در گوش دارند، و دانستند مردمی که نزد ما هستند در حق برابرند، پس (بین آنها چیزی تقسیم نمی‌کنیم مگر بالسویه) گریختند تا اینکه سودی را بخود اختصاص داده دیگران را بی‌بهره

نمایند، خدا آنها را از رحمتش دور گرداند!! 3- سوگند بخدا ایشان از جور و ستم نگریختند و بعدل و داد نپیوستند، و ما امیدواریم در این امر خلافت که خدا دشواری آنرا برای ما آسان و ناهمواریش هموار سازد، اگر بخواهد، و درود بر تو باد.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1074

(2071)

71 (2071)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به منذر ابن جارود عبیدی

(از قبیله عبد القیس) که او را بر بعضی از شهرها (فارس) حکمرانی داده و او با آن بزرگوار در بعضی از کارهایی که او را بر آن گماشته بود خیانت کرد (چهار هزار درهم از مال خراج ربود، امام علیه السلام او را در این نامه نکوهش نموده و نزد خود طلبیده، و پدرش جارود را «که با قبیله خود عبد القیس خدمت پیغمبر اکرم آمده و اسلام آورد» ستوده، خلاصه رجال نویسان منذر را ضعیف دانسته و به روایاتش اطمینان ندارند):

1- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، نیکی پدرت مرا فریب داد و گمان کردم از روش او پیروی میکنی و براه او می‌روی، پس ناگاه بمن خبر رسید که خیانت کرده‌ای، و برای هوای نفس خود فرمانبری را رها نمی‌کنی، و برای آخرت توشه‌ای نمی‌گذاری، دنیای خویش را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی، و با بریدن از دینت به خویشانت می‌پیوندی (شاید این جمله خبر از آینده باشد، مرحوم علامه مجلسی در مجلد دهم کتاب بحار الأنوار از سید ابن طاوس «علیه الرحمة» نقل میکند که امام حسین - علیه السلام - نامه‌ای نوشته و با غلام خود که نامش سلیمان و کنیه‌اش ابا زرین بود بسوی گروهی از بزرگان بصره فرستاد و ایشان را بکمک و پیروی خواست که از آنها یزید ابن مسعود نهشلی و منذر ابن جارود عبیدی بودند تا آنکه می‌فرماید: و اما منذر ابن جارود نامه و پیغام آور را نزد عبید الله ابن زیاد آورد، زیرا ترسید که نامه خدعه و مکرری از عبید الله باشد، و بحریه دختر منذر ابن جارود همسر عبید الله ابن زیاد بود، پس عبید الله پیغام آور را بدار کشید و بعد از آن بمنبر رفت و خطبه خواند و مردم بصره را تهدید نمود که راه مخالفت نه پیمایند) 2- و اگر آنچه (خیانت) که از تو بمن خبر رسیده راست باشد (جمل

أهلك و شسع نعلك خير منك یعنی) شتر اهل تو و دوال كفتشت (جائیکه انگشت بزرگ پا در كفشهای عربی قرار می گیرد) از تو بهتر است (این جمله

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1075

مثلی است اشاره باینکه سود حیوان و جماد از تو بیشتر است) و کسیکه مانند تو باشد شایسته نیست بوسیله او رخنه‌ای بسته شود، یا امری انجام گیرد، یا مقام او را بالا برند، یا در امانت شریکش کنند، یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی بگمارندش (سزاوار نیست حفظ مرز یا حکومت شهر یا ریاست کاری را بتو گزارند) پس هنگامیکه این نامه بتو می رسد نزد من بیا اگر خدا خواست (چون آمد امام علیه السلام او را زندانی نمود، و صعصعه ابن صوحان که از نیکان اصحاب امیر المؤمنین و از بزرگان قبیله عبد القیس بود در باره او شفاعت کرده رهائیش داد. سید رضی فرماید:) و این منذر کسی است که امیر المؤمنین علیه السلام در باره او فرمود: 3- او بدو جانب خود بسیار می نگیرد، و در دو برد (جامه یمنی پربهای) خویش می خرامد، و بسیار گرد و خاک از روی کفشهایش پاک میکند (مرد متکبر و گردنکشی است که بخود و لباسش می نازد و به آرایشش می پردازد).

(2072)

72 (2072)- از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است بعبد الله ابن عباس، خدایش بیامرزد (که در آن باو پند و اندرز می دهد)

: 1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، تو بر مرگ خود پیشی نمی گیری، و آنچه بتو نمی رسد روزی نگشته (اختیار مرگت دست تو نیست، و آنچه نباید بتو برسد نمی توان بدست

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1076

آوری) 2- و بدان روزگار دو روز است: روزی به سود و روزی به زیان تو است، و دنیا سرای گردش خویشهایی است که دست بدست می گردد (هر کس نوبتی دارد) پس آنچه از دنیا به سود تو است بتو می رسد هر چند ناتوان باشی (دیگران جلو آنرا بگیرند) و آنچه از آن به زیان تو است (هر چند توانا

باشی) بزور و توانائیت نمی توانی از آن جلوگیری (چنانکه در قرآن کریم س 10 ی 107 می فرماید: و
إِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلا كَاشِفَ لَهُ إِلا هُوَ، و إِن يَرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشاءُ مَن عبادِهِ و
هو الغفور الرحيم یعنی و اگر خدا زبانی رساند جز او کسی آنرا جلو نمی گیرد، و اگر برای تو خیر و
نیکوئی خواهد فضل و بخشش او را کسی مانع نمی تواند شد، می رساند آنرا به هر یک از بندگانش که
بخواهد و او آمرزنده مهربان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1077

(2073)

73 (2073) - از نامه های آن حضرت علیه السلام است به معاویه (که برای نادرستی نامه اش او را
سرزنش و تهدید نموده است)

1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت خاتم الأنبياء، من با پی در پی پاسخ گفتن بتو و
گوش دادن به نامهات رأی و اندیشه ام را (در اینکه تو نادان و گمراهی و هرگز پند و اندرز بتو سودی
نخواهد بخشید و از فتنه و تباہکاری دست نخواهی کشید) سست می گردانم، و فراست و زیرکی (یقین
و باور) خود را به خطا و اشتباه می اندازم (در صورتیکه پاسخ مانند تو باید سکوت باشد، پس پاسخ دادن
من از جهت مماشات و اتمام حجت است و بس) و تو هنگامیکه به حيله و زرنگی چیزهائی از من
می طلبی، و نامه هایی برای جواب گرفتن بمن می فرستی بشخص سنگین به خواب رفته ای می مانی که
خوابهای دروغ و پریشان می بیند، و بشخص سرگردان ایستاده ای می مانی که ایستادنش او را وامانده و
بیچاره کرده (نه راه رفتن داند و نه توانائی ایستادن دارد) نمی داند آنچه پیش آید به سود او است یا به
زیانش می باشد، و تو مانند او نیستی بلکه او بتو می ماند (حال تو بدتر از آنست که بدیگری شباهت
داشته باشی، زیرا در بدبختی و بیچارگی یگانه هستی، تو بخود می مانی و بس) 2- و سوگند بخدا اگر
نمی خواستم باقی بمانی (بجهت مصلحتی که باید طبق آن رفتار نمایم، و اگر اراده تباہ ساختنت را
داشتم) از جانب من بتو می رسید کوبنده ها (سختیهای جنگ و زد و خورد) که استخوان را بشکنند و
گوشت را آب کند (ترا از بین ببرد) 3- و بدان که ترا شیطان باز داشته از اینکه به کارهای نیکویت باز

گردی و به گفتار پند دهنده‌ات گوش دهی (بامام زمان خویش بگروی و دستورش را اجرا نمائی) و درود بر شایسته آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1078

(2074)

74 (2074) - از عهد نامه‌های آن حضرت علیه السلام است که آنرا برای قبیله ربیعه و اهل یمن نوشته

، و (در آن آنان را به پیروی از قرآن کریم و اتحاد و یگانگی هم پیمان قرار داده، و) از خط (ابو المنذر) هشام ابن (سائب) کلبی (از اهل کوفه و از بزرگان علمای امامیه دارای تفسیر و تألیفات بسیار و آشنای به انساب و سرگذشتهای عرب بوده و در سال دویست و شش هجری بدرود زندگانی گفته) نقل شده است:

1- این پیمانی است که گرد آمده‌اند بر آن اهل یمن ساکن و بیابان گرد آن و قبیله ربیعه ساکن و بیابان گردشان بر (پیروی از) کتاب خدا که بسوی آن دعوت کنند، و طبق آن امر نمایند، و (گفتار) کسیرا که بسوی آن دعوت کرده و امر میکند بپذیرند، در برابر آن بهایی نستانند، و بعوض کردن آن راضی نشوند (بر این پیمان پایدار باشند و فریب نخورده بر اثر بدست آوردن کالای دنیا از قرآن دست برندارند) و اینکه ایشان برای جلوگیری از مخالف و بی‌اعتنا یک دست (یگانه) بوده با هم یار باشند: 2- دعوتشان (گفتارشان) یکی باشد،

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1079

و بجهت سرزنش، سرزنش کننده و خشم، خشم گیرنده و خوار ساختن و دشنام دادن گروهی گروه دیگر را پیمانشان را نشکنند (اگر بعضی از نادانان این دو قبیله یا دیگری ایشان را خوار ساخت و بی‌آبرویی بار آورد یا دشنام داد نباید آنرا سبب نقض عهد و پیمان شکنی قرار دهند) بر این عهد نامه حاضر و غائب و کم خرد و دانا و بردبار و نادانشان پایدارند، 3- پس باین عهد نامه پیمان خدا بر ایشان بر قرار گشت که (بر آن پایدار باشند، زیرا) از پیمان خدا سؤال و باز پرسى میشود، و (این عهد نامه را)

علی ابن ابی طالب نوشت (در بعض نسخ نهج البلاغه علی ابن ابی طالب دیده شده و گفته‌اند: امام علیه السلام در مانند آن هم «قرآنهایی که بخط آن حضرت مشهور و در کتاب خانه‌های بزرگ موجود است» بواو نوشته با اینکه مضاف الیه می‌باشد، برای آنکه مرکب اضافی چون علم شود حکم یک لفظ را دارد، پس اعراب در وسط آن در نیاید و تغییر داده نشود).

(2075)

75 (2075) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است از مدینه به معاویه در ابتدائی که مردم با آن بزرگوار بیعت کردند

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1080

(حضرت او و یارانش را به بیعت نمودن خود امر می‌فرماید) و این نامه را (ابو عبد الله محمد ابن عمر) واقدی (که از علمای بزرگ و شیعی مذهب و از اهل مدینه منوره بوده و در بغداد به سال دویست و هفت هجری از دنیا رحلت نموده، و واقد نام جدش می‌باشد) در کتاب جمل بیان کرده است:

1- از بنده خدا علی امیر المؤمنین بمعاویة ابن ابی سفیان:

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، بعذر من در (باره مماشات و سهل انگاری با) شما آگاهی و دوری کردنم را از (دعوت) شما (پیش از این به بیعت با من) میدانی تا اینکه واقع شد آنچه (کشته شدن عثمان یا واقعه‌های دیگر پیش از آن) که چاره‌ای نداشت و جلوگیری برای آن نبود، و داستان دراز و سخن بسیار (گفتن آنها را مجال نیست، یا چشم پوشی از آن سزاوار) است، و گذشت آنچه گذشت، و آمد آنچه آمد (دوره خلفای پیش گذشت و روزگار خلافت بحق رسید) 2- پس از کسانی که نزد تو هستند (برایم) بیعت بگیر و خود در گروهی از یارانانت به نزد من بیا، و درود بر شایسته آن.

(2076)

76 (2076) - از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است بعد الله ابن عباس هنگامیکه او را بر بصره جانشین خود گردانید

(در آن او را به مهربانی با مردم و دوری از خشم اندرز می‌دهد):

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1081

1- با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش (کسیرا از ملاقات خویش جلوگیری مکن و جائی بنشین که همه بتو راه داشته باشند و پاس احترام هر کس را نگاه‌دار و آنها را به کارهای سخت وامدار و بعدل و داد بینشان حکم کن) و از خشم نمودن (با مردم) بپرهیز که آن سبک مغزی است از شیطان (بتو رسیده است) 2- و بدان هر کاری که ترا به (رحمت) خدا نزدیک گرداند از آتش (کیفر روز رستخیز) دورت می‌نماید، و هر کاری که ترا از خدا دور سازد به آتش نزدیکت می‌گرداند.

(2077)

77 (2077)- از وصیتهای آن حضرت علیه السلام است نیز بعدد الله ابن عباس هنگامیکه او را بسوی خوارج فرستاده تا (برای نادرستی اندیشه و گفتارشان) حجت و برهان آورد (و در آن او را از استدلال بقرآن نهی فرموده)

1- با ایشان بقرآن مناظره مکن (از قرآن دلیل نیاور) زیرا قرآن احتمالات و توجیهاات بسیار (از تأویل و تفسیر و مراد باطنی و ظاهری) در بر دارد (یکی از آنها را تو) میگوئی و (یکی از آنها را ایشان) می‌گویند (پس مباحثه دراز می‌گردد) بلکه با آنان به سنت (فرمایشهای پیغمبر اکرم مانند اینکه فرمود: حربک یا علی حربی یعنی ای علی جنگ با تو جنگ با من است. و فرمایش دیگرش: علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار یعنی علی با حق است و حق با علی هر جا علی دور زند و برود حق با او دور می‌زند یعنی علی علیه السلام هر چه بگوید و بکند از روی حق و درستی است) احتجاج کن و دلیل آور، زیرا آنها هرگز از استدلال به سنت گریز گاهی نمی‌یابند (چاره‌ای ندارند جز آنکه راستی و درستی این گفتار را بپذیرند).

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1082

(2078)

که او آنرا از جائیکه (دومه الجندل که در شرح خطبه سی و پنجم گذشت) ایشان (او و عمرو ابن عاص) را در آنجا

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1083

برای حکومت (انتخاب نمودن خلیفه) تعیین نموده بودند بآن بزرگوار نوشته بود، و این نامه را سعید ابن یحیی اموی در کتاب (خود که نامش) مغازی (است) بیان کرده:

1- چه بسا از مردم از بسیاری از نصیب و بهره خود (در دنیا و آخرت) بی بهره شدند، پس بدنیا رو آوردند و (از راه حق پا بیرون نهادند، و) به هوای نفس سخن گفتند (و از گفتار خدا و رسول در پیروی از امام زمان خود چشم پوشیدند) و من از این کار (خلافت) جائی آمده‌ام شگفت آور که در آنجا گروهی چند گرد آمده‌اند که نفسهایشان آنها را بکبر و خود پسندی واداشته (جای بسی حیرت و شگفتی است که من بین گروهی خود رأی و خودپسند قرار گرفته‌ام که به دستورم رفتار ننموده پرچم استبداد و مخالفت بر افراشتند تا کار بجائی رسید که برای امر خلافت بین من و معاویه مانند تو و عمرو ابن عاص را حکم و میانجی قرار دادند) پس من (در مماشات با آنها مانند آنست که) دمل و ریشی از آنها را معالجه میکنم که می ترسم (یک باره) خون بسته شده گردد (آنگاه مداوای آن سخت شود) 2- و (سبب اینکه با آنها مماشات کردم آنست که) بدان (ای غافل از حق و حقیقت و ای نادان) برای انتظام امر امت محمد- صلی الله علیه و آله- و الفت و دوستی بین ایشان مردی از من حریصتر (کوشنده تر) نیست، و باین کار خواهان پاداش و بازگشت نیکو می باشم، 3- و بزودی بآنچه که وعده داده و قرار گزارده‌ام وفا میکنم و اگر چه تو از شایستگی که هنگام جدا شدن از من داشتی (همانطوری که خود را پاک و نیک نمایاندی) برگردی (و بر خلاف قرآن کریم از روی هوای نفس حکم کنی) زیرا بدبخت و زیانکار کسی است که از سود عقل و تجربه‌ای که باو داده شده است بی بهره ماند (یا آنکه بگوئیم: آنچه وعده داده‌ام وفا میکنم، و اگر تو از شایستگی خود که نشان دادی برگردی بدبخت هستی، زیرا بدبخت کسی است که از سود و آزمایشی که باو عطا شده بی بهره مانده، ولی معنی اول بهتر است) 4- و من بیزاری می جویم (یا بخشم می آیم و درهم می شوم) از گوینده‌ای که بیاطل و نادرستی سخن گوید، و از اینکه کاری را که خدا اصلاح فرموده تباه سازم (اگر در این کار طبق دستور قرآن کریم رفتار شود من با آن

همراهم و صلاح امت را بفساد نمی‌کشانم) 5- پس آنچه را نمی‌شناسی رها کن (گرد چیزی که نمی‌دانی نگرد و احتیاط و اندیشه را از دست مده) زیرا بد کرداران مردم با گفتارهای ناروا (سخنان بر خلاف حق و حقیقت) بسوی

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1084

تو می‌شتابند (تا از کم خردی تو نتیجه گرفته مسلمانان را براه ضلالت و گمراهی برده بدبخت و بیچاره گردانند، خلاصه گفتار عمرو ابن عاص و مردم شام فریبت ندهد که سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را از دست خواهی داد) و درود بر شایسته آن.

(2079)

79 (2079) - از نامه‌های آن حضرت علیه السلام است به سرداران لشگرها هنگامیکه (در ظاهر)

بخلافت رسید

(آنها را به پیروی از حق واداشته و از باطل و نادرستی ترسانده):

1- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، تباه شدن پیشینیان شما به این جهت بود که مردم را از حق (هدایت و رستگاری) باز داشتند و مردم هم آنها خریدند (پذیرفته زیر بار رفتند، یا فروختند یعنی از دست داده بآن بی‌اعتنا شدند) و اینکه آنها را بباطل (ضلالت و گمراهی) واداشتند و ایشان هم آنها پیروی نمودند.

ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 5، ص: 1085

به خواست خدای تعالی پایان رسید نوشتن جزء پنجم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه عصر روز چهارشنبه بیست و سوم ماه صفر الخیر سال هزار و سیصد و شصت و نه هجری در تهران بقلم علی النقی فیض الإسلام آل محمد الدیباج.

نویسنده جزء پنجم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه اقل الحاج طاهر خوشنویس (تبریزی) ابن مرحوم
حاج عبد الرحمن (رحمه الله) امیدوار است که حق سبحانه و تعالی او را به نوشتن جزء ششم موفق
فرماید.

فی شهر ربیع الثانی س ه 1369

² شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ۲ جلد، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام - تهران، چاپ:
پنجم، ۱۳۷۹ ش.